

MS BW
EVANOW
0091

001611444

91

Umdatun' l- wā'izūn,
relig. ethics (Shi'ite).



شملة الواو عظيم

بسم الله الرحمن الرحيم مكتبة اخذ دابة الغير بدون اذنه و عمل بها فملكته
اوضاع ضمة ١٢ محيط من ساق دابة الغير بغير اذنه فملكته بضمته ١٢ اخراته
التعدى موجب للضمان ١٢ حماديه المتعدى ضامن ١٢ نافع
السايق والمقاييد والراكب في حق الضمان على السواء ١٢ نيسا يورثي
وجهه في ضيعة دابة فاخرجها منها لا يضمنه وان اخرجها وساقها
الى ضيعة اخرى فعطب ضمة وان كان ذلك بها ١٢ اخذت ان يفتا
ان كان الدابة لغير اهل القرية فساق بعد ما اخرجها من الذرع
فضاع ضمة ١٢ اخذت ان يفتا

اخذت من اهل القرية
بذلت مبارك كمشة ابيان فلف
او زاده بغيره ديكر نيابتي ابي الحقيق
مدالك در عام است
اجابت كذا ياني اريه است اجابت
كلمة و ارجوان است كمنه محمد رجاء شغل ياني
ايضا كمنه بازانة او زاده كذا في الذم

داخيره في كذا
ارادته في كذا



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَنَمَّ بِالْحَسْبِ

الحمد لله الذي شرف العلم في جميع الكائنات وجعل وسيلته إلى أعلى الدرجات
مصائب الظلمات والصلوة الزاكية والتسبيات النمايات على أنف الموجه
شفيع المجرمين في العرصات محمدن الذي اصطفاه الله في البريات وعلى أنه معادن
وأصحابه مخازن الكرامات أتابعه مكره أضعف عباد الله القوي أحمد بن محمود بن
القرشي اللقب سيد رعفر الله ولوالديه ولجميع المؤمنين والمؤمنات كما بكلم بشارت
بعنه دوستان دیننی و برادران یقینی چند مجلس در باب وعظ و نصیحت نمود نگاه
و بعد اتمام رفیق حضرت رب العالین نام نهاده شد انرا **ذرة او غنم** خوانند
در نظر ممکن منقول کرداند و زبان جامع الخطا و خل نگاه دارند و آنه قریب مجید

توثیق

و یا **جانبه خدیبر** **جلس اول در بیان تسبیح** قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قال
الرحمن الرحيم مرة لم يبق من ذنوبه ذرة يعني هو كملو يد تسبيح بار نماذ یا فی
او ذرة خواهی صالحه یا تسبیح قوله من قال هر که یکوید زن باشد یا هر دو صالحه باشد یا
تسبیح انواع است اگر بصدق دل و اخلاص میگوید بدین تسبیحها مشرف گردد که
فرمود علیه السلام من قال بسم الله الرحمن الرحيم با صدق و اخلاص خرج من ذنوبه کیوم و
و صدق آنت که آنهم بزبان میگویند در اول تخفیف داند که الله خدا است جز او خدای دیگر

مجموعه

فی مهربان بر دوست و دشمن و کافر اگر چه بت برستی کند رزق او کم نکند و رحیم است
در بسیار بخشنده اگر چه تواند که طبعی او بسیار دهد و بعضی گویند که رحمن است که ناخواسته دهد و رحیم است
و استه دهد و بعضی میگویند که رحمن است که رحیم است و بعضی میگویند که رحمن است که رحیم است
بند الرحمن الذي یرحم علی المؤمنین و الکافرین فی الدنیا باعطاء الرزق و بعضی گویند
رحیم الذي یرحم علی العیاد فی العقبا **خوار** کائنات علیه السلام در دعا گفته است یا رحمن یا رحیم
لاخرة و در بعضی دعا فرموده یا رحمن الدنیا و الاخرة و اخلاص است که در گفتن آن زبان باشد
عجل یا یاد آن قدری ندارد که حضرت عزت میفرماید فویل للمصلین الذین هم عن صلواتهم ساهون
الذین هم یرآون و یعنی ویل مرغا که دارند کان رگه از نماز فراموش کنند یعنی نباشند
و ایشان را کنند کان باشند ای در نماز کنند و خلد یا نمازید و در خلد است از نماز بردارند قال علیه السلام
یا ویل قال ویل و اذیت فی الیهاب و یت و فیها نار و هی حرارة استغاثت من حر الیهاب و یت
یعنی ویل و اذیت در روزگرم که نام او بلویه است و در آن وادی آتش سخت گرم است که از انظار
کرمی آن فریاد خواهند کرد و در زمین زبیدی که خدای تعالی صفت بیان بلویه میکند و آن من
سپارند فامه بلویه و ما اوراک ما صیه نار حامیه یعنی ای محمد تو چه انی که بلویه جلست آتش گرم است
و گرم غش ششمین است و در آن نیز سر تو بسیار است که ما قال علیه السلام من قال اللهم انصرکم
و وقع حلاوته فی قلبه ملائمة قلبه من به عین نوراً فاستقی یا و در خواب دیدند که بهشت
میخراشد گفتند باین بایکاهه سببی گفت روزی تسهیه شنیدم باذوق بدن سبب
دفع نجات یافتم فرمان شد هر که لذت نام من در یابد او را از عذاب خود نجات دهم
عائشه رضی الله عنهما گویند که شبی پیغمبر صلی الله علیه و سلم بیدت با تسهیه تکرار کرد آنرا سوال
کردم فرمود و لذت اللذات فی اسم الله فکر تمام یا عایشه من قال مرة کذبت تعالی عن نزل
اسمته و محی عیتره الا ان سببته سیوم تسهیه گفتن در نماز بر سرفا که سنت است و در آن
آنوی عظیم است پیغمبر فرمودم اذ قال المصلی فی الصلوة بسم الله الرحمن الرحیم کتب

عجل

بعده با حسنات **سیوم** کفن تسمیه حاله قربان کردن باذن است حق تعالی میفرماید نسا و کم
حزت لکم فانو حرکم انی **ششم** و قد مولانا نفسکم زمان شما گشت دار شما گشت پس بیاید و
در حالت خود هرگاه که خواهر بیست ~~فرسید بر آن تسمیه~~ **دوازدهم** بعضی الله تعالی عنه از خواهر
کاینات معنی و قد مولانا نفسکم بر سید فرمودند کفن تسمیه ابو هریره هر که در حال قربان
تسمیه گوید و از آن نزدیکی او فرزند شود و بشمار هر دوی که او کند فرزند او فرزندان او کندند **تاسم**
که از نسل او شود و همگان نیکی در نامه اعمال او ثبت شود **هفتم** تسمیه کفن در حال زخم است
و آن فرض است و لا تا کلو احمالم یکم اسم الله علیه نص است و در آن نیز ثواب بسیار است
قال من قال عند الدج بسم الله الله اکبر غفر له که قبل آن تفتخه دم من الله بوحته
زهی برکت این نام اکبر بر سگ شکاری بوقت گذاشتن دنبال شکاری بگویند
گشته او حلال باشد و اگر در حال تیر انداختن گوئی گشته آن تیر نیز حلال باشد **ششم** تسمیه کفن
در حال وضو سنت است و این تسمیه مرویست بسم الله العظیم و الحمد لله علی دین الاسلام
هر که بگوید از کنان پاک شود **هفتم** در حال طعام خوردن تسمیه کفن سنت است و بهر لقمه
کفن مستحب است **دوازدهم** هر که بهر لقمه حال آغاز خوردن تسمیه گوید آمرزیده شود پیش از آنکه لقمه
در دهن کند در خبر است هر که با آغاز طعام تسمیه بار گوید حق تعالی او را از فقر و فاقه نگاه دارد
و در خبر است هر که بهر لقمه تسمیه گوید آن طعام در شکم او نور گردد در خبر است **دوازدهم** در آوردن مره
در کور تسمیه کفن مستحب است باید که واضح بگوید بسم الله و علی ملت رسول الله حق تعالی عذاب
کو و تنگی و تاریکی دور گرداند **هفتم** چون در کشتی سوار شود بگوید بسم الله مجربها و مرسمها ان یبق
الغفور **خفتم** از غرق شدن ایمن گردد **دوازدهم** بر باد شاه رود بگوید بسم الله ربی الله الله الله و لا حول و لا قوة الا بالله
آرزو آمان یابد اگر چه جابر باشد از پیغمبر مرویست **سی و یکم** باید که کسی **دوازدهم** ای بار بگوئی پیغمبر
افشوا نسیمینه فانها مچیسته من الملکینه و ان من الدرکة و جبلتة الی الجنة و نیز فرمودم
کلی از روی ببال کم سید رویه بسم الله فمیلوا ابتغوا و در خبر است هر که هنگام خواب رفتن ده بار بگوید

و لا حول و لا قوة الا بالله

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ بگویند پاک شده بخسب و آرزیده خیزد و زبیرت فراقیاست
از خیزده اعمال هر که هر قصد بار تسمیه بیرون آید از آتش روزخ آید و شود **خوب** کائنات بعد وفات ام
تسمیه بسیار روی که مردان بسیار است و نیز در **خوب** که خواب کائنات مرده را در کور بغداد مبتدا و بدست
که شفاعت او کند جزائیل هم در رسید و گفت ای پیغمبر ده بار تسمیه بگو و ثواب آن تسمیه با من مرده بخش
تا عذاب بنی خواجه کائنات همچنان کرد در حال عذاب آنان که دور شد و در پی بهشت بروی کشاده
وده حور آمدند کرد بر کوه نشسته تا نفع صورتی خواهند بود و در بهشت برابر من خواهد رفت
و در کمال حیوان غسل خواهم کرد و موی خود را خواهم افشرد و از قطره دهکان حور آفریده خواهد شد
خوب پیش اصحابه این قصه فرمود و گفت و اکثر و امن التسمیه فانه منجیه و در **خوب**
هر که بعد از نماز بامداد هفت بار بگوید بِسْمِ اللَّهِ شَافِي بِسْمِ اللَّهِ كَافِي بِسْمِ اللَّهِ مَعَالِي بِسْمِ اللَّهِ خَيْرُ الْأَسْمَاءِ
بِسْمِ اللَّهِ رَبِّ الْأَرْضِ وَرَبِّ السَّمَاءِ بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي لَا يَضُرُّعُ اسْمُهُ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ
وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ هیچ آفتی کرد او نکرد تا دم روز بدان وقت و در **خوب** چون بنده مومن
از خانه بیرون آید و بگوید بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَلا تَحْمِلْ وَلا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ شيطان
از بدن ایشان بسیار بی ثواب آن بگوید که مرا با تو کاری نیست و در **خوب** هر که بعد در آمدن در مسجد
بگوید بِسْمِ اللَّهِ وَحَلَّا وَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا بِسْمِ اللَّهِ نَجِّهِ بَرَانِي وَرَنَامَهُ أَعْمَالِ أَوْ شَيْءٍ نَسُوهُ وَانْقَطَعَتْ
از وی دور گرداند **قوله** لَمْ يَبْقَ مِنْ دَلُوبِهِ ذَرَّةٌ كَفْتَنَ يَكْبَارُ مَعْدَارُ زَهْ كَنَاهُ بَرُوي نماند و در ذره
اختدند علم است بعضی گویند ذره آنست که در روزن خانه پیش شفاع آفتاب نموده بنود و بعضی
گویند ذره آنست که دست بر زمین زنند هر چه بدست جفتند ذره همانست و بعضی گویند که احد
دوازدهم حصه جنت و حفرت عنزه می فرمایند فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ
شَرًّا يَرَهُ و این کمال عدل است که در آن درگاه هم ذره ضایع نیست و در **خوب** که فراقیاست کی را
کنان بنامند و بدین آن غمناک شود و خود را مستحق عذاب بیند حضرت ابراهیم در حق او جنت
و سوی بهشت بر محمد **خوب** رضی الله تعالی عنهما **خوب**
صلی الله علیه وسلم باجره من انعم الله علیهم بالتوحید الا انهم لم یسروا و توحیدهم چیز است هر که انعام
کرده است بر او تعالی بر توحید موصفت ای مومن ترا جزا عنایت بر حضرت راوی این حدیث است

مصطفی است چنانکه همون گفت خدمت رسول الله صلی الله علیه و سلم عیسی بن مریم و سائر
رسول الله صلی الله علیه و سلم کردم درین دهه هر چه کردم نفرموده چرا کردی و هر چه کردم نگفت چرا کردی
تا روزی اورا بدین تشریف مشرف کرد انس خاری من احدی دخل الجنة ما جزاء انهم مقابله جز
صهند آنرا جزا خواهند **قوله تعالى** فلا تعلم نفس ما أخفی لهم من قررة العین جزاء بما كانوا یعملون
آنچه خداوند تعالی برای بهشتیان افریده است که بدیدن آن چشمها را روشن شود کس نداند جزا کارها
که کرده اند بعضی گفته اند جزا کار با بندگانشان است چنانکه حق تعالی بدست فرزند سیبی بفرستد چون بهشتی
آن سیب را بشکند هزار حور اراده و پیراسته از آن بیرون آید گویند این مرد دور کعبه است که در بهشت
بهیمان کرده و گذارده بودی و در کار با بد نیزیم چنان فرمان آید جزا بما کأنوا یکسبون **قوله تعالى**
یا ایها الذین کفرو لا تعذر الیوم انما تجزون ما کنتم تعملون **قوله تعالی** انعم الله علی الشاکرین
انکه را انعام کرد حق تعالی توحید هر چه بفرماید بغير بدل دهد انرا انعام گویند حق تعالی ایمان بغير
بدل انعام کرد بر هدایت بر ما منت نهاد چنانکه فرمود بلی الله ینعم علیکم ان یتدبکم للذیمان **التوهم**
یکی گفتن و یکی دانستن و یکی اعتقاد کردن بدل و زبان در دل مبنده به اند که خدا بی یکی است که او را
شریک نیست و موصوف است با صفات کمال و مسره است از نقص و زوال و از زبان او را
یکی خوانی که اقرار بزبان بجز اعتقاد بدل سوخته دارد و آن ایمان منافقانت و در فروزین
در کات باشند **قوله تعالی** ان المنفقین فی الدار کما لا یسئل من النار توحید و معرفت یکی
و نزدیکی بعضی معرفت شناختن باشد بغير فرق در یک و دو توحید شناختن بیکانگی باشد
و بعضی محققان گفته اند که نمره معرفت ایمانست و نمره توحید اعراض از خلق در وی آوردن
بدوست **قوله تعالی** یرسل الی عیبه السلام من الذیمان فقال الذیمان ان تو منق باله و ملاکتبه و کتبه و سئلوا الذین
الآخره و القدر خیره و غیره من الله تعالی و البعث بعد الموت از بیغایمیزم سوال کردند که ایمان چیست
فرمود انکه ایمان از بندگی عزوجل و بفرشتگان او و بکتابهای او و بپیغمبران علیهم السلام
و بر ذرستخواب و بقریبی و بدی از خدای عزوجل و زنده کردن بعد از مرگ **قوله تعالی** اوردن بعد از
تعالی نیست که ای که او هست و بود و باشد و اول است که او را بدایت بنست و آخر است که
او را نهایت نیست و او را مثل و مانند نیست لیس کثیره شیء و هو السمع البصر و هم چیز نمادند زنده
نه جان و مغز است از مکان و خالق جان و مکان او است شغوف است نه بگوش و دیدن است که چشم

سوره
سوره
سوره

جای بزرگ است و مشتمل است بکلام از بی و در کلام او حرف و صواب نیست بلکه حرف و صوت
 بیافرید و بدان جبرائیل را هم بشنوانید وعده او راست دو عید از صدق هر که را خواهد بنماید و هر که
 عیب عفو کند خلاف وعده آزار در کارگاه **بسی نیست** و وعده خواهد بنماید خواهد عفو کند چنانکه
 بهشت بی شک به و دوزخ هر که را خواهد بنماید و عذاب کند و هر که را خواهد عفو کند بغفر لمن
 یسئ و یعذب من ینت او قائم است بذات خویش فدا در آن درگاه مساع به و قوی که در
 وضع برآه نیاید و از خوردن و آشامیدن منزله است **لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ نَعْت جمل او**
و لا یطعم و لا یطعم هفت کمال او و لم یخض صابونه و لا ولدا خطبه کبری ای او است و بطاعت
 علی مطیعان در آن درگاه زیاده نه و بعضیان جمله عاصیان زره در آن حضرت زبان نه اگر جمله
 جهان بگفرازند **معه** از ملکش کم نشود یک جوهر الغنی ذوا الرحمه تو انکر با رحمت است اگر خواهد
 هم فقران را یکساعت تو انکر گرداند و اگر خواهد همه غنیان را یکساعت فقیر گرداند در سوال خواهد براند
 بی نیازی نه هر سز کس در بر آید نه تر سز کس بزرگی بفرماید که از نسیم لطف تو بتی نه مسجد میشو
 که سوم قبر تو مسجد بشود یعنی نه کعبه بتی نه که کعبه بی قبله اخذ بق سازه که شیطان را که ششصد سال
 سال طاعت کرد براند که بی عمر را بخواند و شیطان را از سازه او گرداند **تغرض من تشاء و کنل من تشاء**
 بیدرگ اخیر جای سوال بی که هر کردی لا یسال عما یفعل **درگاه** راه است که وقتی کافر
 در آن نزاری شست باد لطف بردل او وزید صد هزار فرسنگ رفت در صحرائی رسید که آنجا چند چند هزار
 مرد را بصره کرده استاده بودند و یک جنازه پیش داشتند چون مرد آنجا رسید پرسید سمان کیانید گفت جواب
 خواهیم داد حال پیش رو نماز جنازه او بکنان آن مرد سکا که بشرف مشرف گشت و پیش رفت و بگذرد بود فراخ
 نماز آن مرد را در کور دفن کردند و بر آن تخت آن مرد را نشانند و گفتند حق تعالی ترا قطب گردانید
 و هم عالم بپوشید **فصل** که به باغ نغمه او را حاتم المسبی خواندی او سگ دوزخ شد و ایمان آریم که مرقدی را
 نامهاست که بدان نامهای خود را خوانده است **قل ادعوا لله اذع الرحمن ایاتنا عوا فدا الاسماء الحفی**
وینو فرمود **اللهم انک الله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم قدای شما یکی است نه صدای دیگر او رحمن و رحیم**
 اگر سخن با عطاء الایمان و الرحیم با عطاء الایمان و بعینه گفته اند **رحمت است** قبول کردن تو به برسان **رحیم**
 بهرگاه در شستن از نیران و بعینه گویند و رحیم است قبول کردن تو به برسان و رحیم است بشنایت دادن بران

۱۰۰

۱۰۰

فی الخلق

اما ایمان آوردن بنورشکان آلت که بدان که روشکان بندگان خدا آیند و مردود
 زن نیت اند و از خدای عزوجل ایمن عامی نیستند لا یعصون الا ما امرهم
 و یفعلون ما یؤمرون **صفت اهل ایمان آلت** بعضی از نور
 و بعضی از نار آفریده شده است و روشکان پاک اند از گناه صغیره و کبیره
 و بهتر جبرائیل دم از کل کافور با فریده بچهره بوسیدن گفت با بی مهتر عطا
 صلی الله علیه و سلم شب معراج چنانچه مشهور است و روشکان با لها است خدا
 خدای تعالی فرموده ذُو الْجَنَّةِ مِثْلِي وَ ثَلَاثٌ وَ رُبَاعٌ یَزِيدُ فِی الْعِلْمِ
 مَا یَشَاءُ **در خبر است** که جبرائیل علم را شش هزار سال است
 در هر سال ششصد هزار مرتبه یک بار از مشرق تا بمغرب رسد
 و حق تعالی ایشان را قوه بسیار داده است **در خبر است** که نه شش قوم
 لوط هر یک بر سر برداشت و نزدیک آسمان بروند و کونسا را که در
 جملنا عالمها ساقلها و عداوت ایشان گرفت چنانکه حق تعالی فرمود
 مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ فَإِنَّهُ عَدُوٌّ لِّمَا آتَى الْإِيمَانَ **ایمان آوردن** بکتاب بیایمی
 که بدانی که هم کتابها کلام خداوند اند و آفریده نه اند و از همه کتابهای
 مختل تر که این ناسخ است و احکام کتب دیگر منسوخ بینغاب گفت عم ان
 اللّٰهُ زَیِّنَ لِّلْکِتَابِ بِالْقُرْآنِ و آنچه در آلت بهم صدق و راست است
 و چهار کتاب بزرگ اند توریت و انجیل و زبور و فرقان هر که از هر یک آیت
 قرآن منکر شود کافر دود **ایمان آوردن** بر بینغابنبران آلت بدانی
 که بینغابنبران بندگان خداوند اند و از کنانان معصوم اند و از کنانان ملوث
 نکرند مامون العاقبت اند هر چه گفته اند بهم راست است **در روخ** بر
 برایت حق و انیت عزیزید اند مذلت و امن برایتان هرگز نرسد و اول
 ایشان ادم و آخر ایشان محمد الرسول الله علیه و سلم و بینغابنبران از نبره عالمه

است و آلت

است و امت او از همه امتان بهتر **قوله تعالى** كنتم خيرا امت و پيغمبر هم كتمت افضل
اللام امتي و افضل الشرائع شرعتي و اكمل السنة سنتي و صحيح بيننا غيرت
چشم بود و پيغمبر زن پيغمبر نبود و بعد از آنست كه باشد وزن پيغمبري بدكاره نبود
مارت امره بنتي قط و از انبيا سيصد و سينزده مرسل بوده اند كه جبرائيل و ميمون
ايان آدي ديگر هم نمي بوده اند باهام يا خواب يا بكتب سابقه كار و حكم كردني
اما آوردن بقيامت آنست كه بداني و اعتقاد كن كه روز قيامت الهني است و دوران نهي
بست **قوله تعالى** ان الساعة آتية لا ريب فيه و ان الله يبعث من في القبور حق تعالى
هم رازنده كردند و حساب ستاند و حق يكي از ديگري بداند و بي گناه و بي عذاب
در بهشت فرستد و گناه كار بعضي را بعضي خود بياورد و در بهشت فرستد و بعضي را بعد
كه **عقاب** كند و باز در بهشت فرستد و پيغمبر مسلمانان جاويد در دوزخ نماند **اما** آوردن
به تقدير آنست كه بداني كه نيكي و بدبي به تقدير خداست و عو جل اما در نيكي رهاي او است
و در بدبي راضي نيست و در تقدير علو كند كه بدركي عقل مانبت **يدانك** ما جز ابو الا الجنه
و از صاحب توحيد نيست بگرهشت **قوله حق** تعالى بهشت بهشت اخريد و دوزي جبري
افرد كه در پيغمبر خاطر نگذاشته است در **سوره** حكاية عن الله تعالى اعداة لعبادي
الطاهرين ما لا عين رأت و الاذن سمعت و لا خطر على قلب بشر و درجات آن بر
اندازه عمل است **قوله** و لكل درجات مما عملوا و سراي مطيعانست نه جاي عاصيان **قوله**
الله خلق الجنة لمن اطاعه و ان كان عبدا جنتيا و النار لمن عصاه و ان
كان كافر يثيبا و اعلى تر سر بهشتها فردوس است خانها و انبياء الهي است و از ان
است محمد پيغمبر و ممانيز آنجا باشد **قال الله تعالى** ان الذين آمنوا و عملوا الصالحات
كانت لهم جنات الفردوس نزلا خالدين فيها على صالح اداي بفتح و قف نماز
است و داشتني **قوله** روزه ماه رمضان است و دادن زكوة است و بعضي كويند و اد
ازين كلكه كارها نيست چنانكه روزه بيض و شراق **بمسوم** و بيان **سوره**
سوره **سوره** عن ابن مسعود رضي الله تعالى عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
ثلثة نفر يدخون الجنة بغير حساب رجل غسل توبة و فلم ينجس خلقا و رجلا
لم يلقب على مشركه قده قده و رجلا دعاء بماء فلم يقبل ايده توبه و رجلا
سفر اند بغير حساب در بهشت در ايند زوي كه جامه بشويد و او را جامه ديگر باشد
كه **توبه** و زوي كه در ديكران ديكي در نشاند و زوي كه آب طلب كند و او را كوزه

نشود که کرم می طلبی یا سرد راوی این **حدیث** روایت که در باب او خوابه کاین است
 فرموده **التَّعْبُودُ مِنْ رِقَّةٍ سَاكِنَةٍ قَوْلُهُمَا أَتَيْتُمَا ثَقَلَانِي مِنَ السَّمَاءِ**
وَأْتِ اللَّأَرْضِ سَاقِيًا أَوْ مَبَارِكًا او بسیار سخت بارید بود از دیدن ساقی از آسمان
 حجب میکردند بیضا نمبر علیه السلام گفت و این حدیث فرمود **قوله** **ثَلَاثَةٌ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ**
 خوابه علیه السلام وعده در آمدن بهشت بغير حساب بسیار آنرا داده است چنانکه در حدیث
يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ مِنْ أُمَّتِي سَبْعُونَ أَلْفًا بغير حساب گفتند با رسول الله این که گاه
 و موافسون بخوانند و قال ندیدند و دروغ نگفتند و توکل بر خدا کردند پس عکاشه برخواست
 و گفت یا رسول الله دعای کن تا خدا تعالی مرا از این نکرده اند فرمود **اللَّهُمَّ مُنِّمَهُمْ** مردی که
 برخاست بهین التماس کرد فرمود عکاشه از تو پیش دستی کرد و او بدین بشارت مشرف کرد
 و درین حدیث سه نفر از فرمود بهشت جای با کانتند که مکان بلدان که **يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ**
أَنْزَلُونَ أَنْ الْجَنَّةِ مِنَ الْعَنَمِ قَوْلُهُ أَنْ تَدْخُلْنَهَا أَبَدًا حَتَّى تَمُوتُوا نماز کرده الی
تُسْمَرُ مِنَ السَّمَاءِ قَوْلُهُ تَمُوتُوا الْجَنَّةِ الَّتِي تُوْرَثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا بهشت
 میراث متقیان است و متقی خاص آنست که در قیامت کسی دامن او بگیرد و میراث
 از آن مینمواند که در بهشت و دوزخ هر یک و بد را خانه ایست خانه در بهشت و خانه در دوزخ
 دوزخی را گویند آن خانه تو در بهشت بود اگر مسلمان می شدی تا حضرت او زیاد کرده
 بهشتی را گویند آن خانه تو در دوزخ بود اگر کافر می شدی تا شکر بسیار کند پس چون آنجا
 مومن را دهند از آن میراث گفته است بغير حساب بدانند حساب قیامت برحق است
 آن بر سه گونه بعضی را اصلانند پسند بلك او را معذرت کنند و گویند در دنیا بسیار
 دیده اکنون از درگاه ما خشنود باش برود در بهشت و بعضی را حساب باستانی ستانند
 نشان آن آنست که نامه بدست راست یا بد فامین او تی کتابه بمیمینه فسوف یک
 حسابا تیسیر او غره آن جیت و **يُنْقَلِبُ إِلَى أَهْلِهِ مَسْرُورًا** و بعضی را حساب بد
 ری ستانند نشان آنست که نامه بدست چپ دهند و امان او تی کتابه بشماله
 فبقول یا لیتنی لم اوت کتابه این بگوید و آه سرد از دل برورد بر آورد و فریاد
 کنند گوید اگر مرا باز گذارند کارهایم کنم زمان شود چرا نکردي و **قوله** **أُولَئِكَ**
 در هر یک از اینها و بگویند صدیق را رضی الله تعالی عنه حاضر اند زمان شود **قوله** **أُولَئِكَ** در حضرت ما
 که را آوردی که از وی شرم می آید فرمان آید دست جیت ما وای یا رخا خلیس ما تو
 دنیا چه کردی بگوید آنچه فرمودی فرمان مشهور است گفتی برود در بهشت و هر که را حساب
 دشواری پیش آید عذاب یا بد **قوله** **عَلِبَ السَّلَامُ تَوْفُسُ فِي الْحَسَابِ عَذَابٌ**

اعرابی از خواب کاینات دم بر سید حساب خلق که کند فرمودند خداوند تعالی کند اعرابی شادند
و کنت الکرم اذا حاسب سائح و اذا قدر صغی بیضا غبر فرمودم این اعرابی غیر
است و بنزد **برست** که روزی خواب کاینات علیه السلام مناجات کرد الی الحساب امت
ش بر من حواله شود فرمان شد احمد آنچه از بندگان خود من میدانم اگر تو دانی بهم را در حق
یاد است کنی **قوله** رجل غسل ثوبه فلم یجد خلفه مروی که جامه بشوید و اینکه جامه دیگر نباشد
از سنی است چنانکه خواب کاینات علیه السلام روزی بچهار سائل چهار جامه خود عطا کرد
و دای دو ستار و پیراهن و ازار و خود برهنه ماند و وقت نماز درآمد خواب علیه السلام
پیشتر آن آمدن نمی توانست صدق پیش درآمد و خبر یافت که خواب کاینات دم برهنه مانده است
شده بنی رضی الله عنه جامه فرستاد فرمان رسید **فلا یبسطها کل البسط فتقع ثوبا**
مخسورا و بر خواب دم کلیمی سیاه بود آنرا ببیگی بخشید ام سلمه گفت بار رسول الله این
کلیم چه کردی گفت بسایلی دادم گفت بار رسول الله در خشن روی میبویک شمار در
سخت زیبایی نمود صدیق رضی الله تعالی عنه هشتاد هزار دینار و جاذف وجود اینار
کرد و خواب را در کلیم ببیجد و تا از سبب فقر جامه ندارد این شوده است **صاحب التقیضین**
لا یجد حلاوة الايمان اگر چه دو جامه وجود مبارک خور و اعطای کرده است باز سالی دیگر
آمد جامه که برای جمع کرده بود و اعطای شده **گفت** رضی الله عنهما یا رسول الله با داده
داده و جمع است جامه می باید بیضا غبر علیه السلام گفت ما را هم امروز عید است که مومنی از
من شاد شود وقت وفات شیخ سبلی رحمت الله علیه آنرا بسایلی داده بود سالی دیگر آمد
بپوشان او را داده و خود را زیر بود یا خرید خادم گفت برهنه ماندی فرموده من رسید
بپیراهنی پیش فرستادم گفتن در گری خواهد داد **قوله** و رجل لم یغصب علی مستوقده قدرا
مرویی که در دیدان و دیگری در فشانند از جام سخاوت و یا از غایت فقر و این هر دو شوه
هست **قوله** از بر و خاد خواب کاینات دم یکی در شانه بودند قدری ارد موجود بود چند سالی آمدند
حفظ آن بهم آمد و یکان یکان بدر و نشان داد و میرا چیزی فاند به کعبه غبر علیه السلام نمود
یا حفظه یقینا آمده است هست چیزی که در خورانیده شود حفظه قصه گفت بیضا غبر فرمودم
شاد شد و برای حفظه عطا کرد از خانه رضی الله تعالی علیه رسید بر همه تناول کردند آورده
آنند که جمع خوار بر خاستند و گفتند بار رسول الله از حرارت خوردن خورشیدها ما سوزید

بسته
بسته
بسته

سید

۱

۲۵

بیغایم علیه السلام فرمودند بنشینید بعد از ساعتی رسول فرمود علیه السلام که حق تعالی فرمود
 برای ما نعمت افزیده و باران من ازان کله میکند و الله دوماه باشد که از خانه ما دور نجاست است گفت
 یا رسول الله چه تناول کردند فرمودند فرمائی و آبی در جوش شیرین **دقیق** فاصه رضی الله عنهما با پاره نان
 و پیش بیغایم علیه السلام داشت بیغایم گفت این چیست یا رسول الله ثانی بختتم نفس من خوش نماید
 پاره پیش شما یا در دم بیغایم فرمودات فان اول طعام دخل فی فمکم اذکم نذرة لثلاث ايام
 و هیچ بیغایم بی سیر نخورده است و اروغ نداده و احتلام ندیده و قهقه نخندیده **دقیق** سردی پیش بیغایم
 غیر علیه السلام اروغ داد بیغایم فرمود گفت **عنا جشاک فان اکثرکم تشبعنا فی الدنيا اکثرکم**
جو عایوم القیامة و زعید در حرم بیغایم علیه السلام فاقه بود عایشه گفت رضی الله عنهما **عنا جشاک**
 الله در حرم شما از زقوة نیست بیغایم فرمود شد گفت **الآن انعمتی و الان شکلی ققری**
 رضی الله گفت یا رسول مرا از روی سیلان شرم می آید بیغایم فرمود ما را و ایشان را خدای
 راستید چون بیغایم فرمود جانب عید رفت عثمان بن عفان رضی الله عنه در هر خانه از امیات المود
 منین خراج فرستاد **قوله** و رجل دعه ماء فلم یقل ایما شریک و مردی که آب طلبد و او را گفته
 که کدام آب میطلبی یعنی انور صاحب جاه باشند **جسید** تعدادی میگوید من کمان حقیقه اعند الناس
 کان کثیر اعند الله و حق تعالی میفرماید **تلك الدار الاخرة جعلها للذين لله یؤمنون علوا فی الابرار**
ولا فساد آن سرای برای کسانی که بزرگی نخواهند از **محمد** دولت موسی علیه السلام نام او بر زمین
 از اولیا و خدای بود روزی در ویزه میگردی کسی او را نام ریزه نه انداخت از شهر بیرون
 ای توبه میدانی که من کسند ام و هیچ نامی ندادم عجز گفتن این سخن همه که بهای زر شد گفت الهی من
 این زر را چه خواهم من از تو ترا میخواهم و در مناقب سخنون مجنون می آرند که روزی در شهر در ویزه
 در ویزه میگردی کسی را توفیق شد که او را بنامی برسد در انوار ان مستی پیش از سخنون پرسید چند
 بر سخنون زد تمام شهر در جنبش شد خلق بگویند در اندام سخنون روی سویی آسمان کرد و گفت الهی
 این شهر را بنومت من بگیر فی الحال ساکن شد بیغایم فرمود گفت در امت من کسی باشد که از شما قریب
 آب طلبد او را ندیده و اگر او از خدای تعالی بخواهد که اسمان بر زمین زن بر اینند **خاک**
جسید تیرت خاک شاید که درین کرد سواری باشد **جسید** در بیان **صفت**
و ذکر سیاه درت حسن حسین رضی الله عنهما عن ابن عمر رضی الله قال قال رسول الله
 صل الله علیه وسلم **اکرموا ایوم عاشوراء فان الله تعالی یکریمکم** یعنی کرامی در پیروز عاشورا

بیت

که آن روز نزدیک خدای تعالی کرامی داده شده است بدانکه روز عاشوره روز بزرگ است و
 روز آفرینش عاصیان است و فتوح کار بستگان است **قول** اگر موکرامی دهید روز عا
 شوره را که کرامی داشتن این روز یکی از لوازم است بدینجا نپذیرم و دوم من اگر موکرامی شوره
 فکانا اکر الله این نور حق تعالی بر کنیده است بهتر آدم را درین روز آفریده است و بهشت
 درین روز آفریده و قیامت درین روز برپا شد روزی که خدای تعالی بزرگی داد و من را بایند
 که نیز این روز را برک دارد و کرامی آن چیست نزدیک بعضی آنست که در آن شب نور
 از معصیت نکند و چنانکه در **حدیث آمده** است من منع نفسه عن المعصية فی یوم عاشوراء فکانها
 اذلی حقة و بعضی گویند نگاه داشتن چشم است **قال** من حفظ فرجه فی یوم عاشوراء لم
 یسأل الله عن ذنوبه و بعضی گویند پوشیدن چشم است ما من مسلم یغضی بصره عن الحرام فی یوم عا
 شوراء الى الحرام الله یوجهه علی النار و بعضی گویند بجا آوردن ده سنت است **قال** من
 اتى یوم عاشوراء فکان غایباً عن العشرة الاثنتی عشره و بعضی گویند سیر کردن
 رسد **قال** علیه السلام من اشبع جانیعاً فی یوم عاشوراء تویدی من السموات یا ولی الله
 استعانه العجل و بعضی گویند توبه کردن است **قول** علیه السلام من تاب یوم عاشوراء توبه
 علیه و غفر له و بعضی گویند برهنه را جامه پوشانیدن است **قول** من کس عراباً نأ
 فی یوم عاشوراء اطک الله و تعالی یوم القیمة من حلال الکرامتة یوم عاشوراء
 دهم از ماه محرم از چه سبب عاشورا گویند که در زبان سریانی یکی را احود گویند دوم را شانو
 گویند سیوم را فالو تا گویند دهم را عاشورا گویند چون این روز بزرگ و راست بدین نام
 علم شد و بعضی گویند حق تعالی درین روز ده چیز آفریده است بهشت و دوزخ و رحمت و
 کرم علیه السلام و حوا و ازواج و عرش و کرسی و لوح و قلم ازین عاشوره گویند و بعضی
 گویند ده هزار بیضاغز درین روز بشارت نبوة یافته است و بعضی گویند ده هزار طبق
 رحمت درین روز بر صایمان آن روز تبار می شود و بعضی میگویند که در ساعت شب روز
 در مکان هزار بار دعا می شود و بعضی میگویند درین روز در کسبت است چنانکه
 روزه و غسل و نماز و دعای کردن و زیارت علماء و فراخی طعام و دردت بر سر صایمان
 بالیدن و میان دو کس اشتیاق دادن و بیماری بر رسیدن و سرور در چشم کردن درین

هر یکی ثواب بسیار است **علیکم** یوم عاشورا بقوی **یا** تو نالبعشره من خصال **بصرم**
 صلوة مسح ایدی **علی** راس التیمم و اغتسال **والعلاج** والعبادة للعدای **وتوسیع**
 الطعام علی العیال **و** ثامنهم زیارة عالیهم **و** تسبیح الدعاء اکمال **و** بعضی گویند که
 بزجر پیغمبر درین روز تولد شده اند **تولد** علی السلام من نام یوم عاشورا **و** و کائنات صام
 الذییر **بکلمه** پیغمبر فرمود علی السلام روز عاشورا مکفر کند گناهان یکساله گذشته **و** علی
 السلام من صام یوم عاشورا **او** انسک جوارحه من المعصیة اعتنقه **اللہ** تعالی من النار
قادر من صام یوم عاشورا **و** کائنات عابد **و** کل ساعة ثواب عبادت سنته دوم سنت
 غسل کردن است **و** علی السلام من اغتسل یوم عاشورا **و** خرج من ذنوبه کیوم **و** لذته **و** اولیوم
 سنت نماز است اما نماز شب عاشورا صد رکعت است در هر رکعتی الحمد یکبار و اخلاص سه بار بخواند
 از خدا تعالی بخوابد باید و از زنده شود و از عذاب کور برده بر رکعتی در بهشت قصری باید و دیگر
 بهشت رکعت الحمد یکبار و اخلاص بسبب پنج بار و یا چهار رکعت اخلاص بیجا به بار خواند گناه
 او دور شود نماز روز عاشورا و چون اقیاب بلند شود دو رکعت بخواند در اول رکعت بعد از
 فاتحه ایة الکرسی و دوم در رکعت آخر سورة حشر بخواند و بنده صلوة بخواند بده این دعا بخواند
یا اول الاولین **و** یا آخر الاخرین **لا اله الا انت خلقت اول ما خلقت فی مثل هذا الیوم و خلقت اخر
 ما خلقت فی مثل هذا الیوم اعطینی فیہ خیر ما اولیت فیہ انبیاءک و اضعیا ذک من ثواب الایلیا
 و الافات و استهم لی مثل ما اعطیتهم فیہ من الکرامات بحق محمد علیہ الصلوة و السلام
 عطا کند خدای تعالی مراد را آنچه عطا کرده است دوستان خود را بر و ایستی دیگرشش رکعت
 در اول رکعت بعد فاتحه و الثمن و در دوم رکعت قدر و در سوم رکعت اذ اززلت الارض و در چهارم
 رکعت اخلاص و در پنجم رکعت قل اعوذ برب الفلق و در ششم قل اعوذ برب الناس بخواند بعد فاتحه
 در سجده بخت بار کافرون بخواند **سبح** الله الرحمن الرحیم **اللهم** اجعلنی ممن دعاک فاجبت له
و امن بک فهدیته **و** رعب الیک فاعطیته **و** توکل علیک فامینته **و** اقرب منک
فاؤتیته **اللهم** ابد و بعثنی **بدا** اجعلنی فی قلوب المؤمنین **و** اللهم انی
استألتک الایمان **و** الکمال بک **و** استألتک لفقل من الرزق **و** استألتک العاقبة
فی الدنیا **و** الاخری **یا** ذا الجلال **و** الاکرام **اللهم** بروح حسن و حسین اضی الله عنهما **و**
 رکعت نماز کند در هر رکعتی الحمد یکبار و اخلاص ناشوده بار بخواند روز قیامت
 مخصوص شود **چهارم** دعای کردن و از خدای تعالی خواستن است باید که در پیش زود برای**

قو

بود و برای یاد و پند و عمل مسلمانان امرش خواهد گفت عم هر که روز عاشورا بگوید لا اله الا الله
 تعالی الا على لا اله الا الله رب السموات والارض وما بينهما وما تحتهما الشری خدا تعالی سوی آن
 بگویم نظر رحمت بندت علیه السلام هر که روز عاشورا بگوید اللهم ارزقني كمال الحسنى وسعها
 ربك العقبى وخير الاخرة والاولى حق تعالی او را سعادت دنیا و عاقبت روزی کرد
 علیه السلام هر که روز عاشوره هفتاد بار بگوید حسبي الله ونعم الوكيل امرزیده شود **سنت** پنجیم
 زیارت علمای برون است بیغای غیر گفت عم من زار عالميا في يوم عاشوراء كتب الله له بكل
 نظر ينظر اليه عبادة ستين سنة بيغای غیر گفت عم من زار عالميا في يوم عاشوراء فكأن
 زار بيبياتي **الترجمين** راز عالميا في يوم عاشوراء كتب الله له بكل قدم بقعها وبرزعها
 الف حسنة ومضى عنه الف سيئة **سنت** ششم فراغی طعام است قالی قال قال رسول الله صلي
 عليه وسلم من وسع على كفايه طعاما في يوم عاشوراء وسع الله في جميع سنته
قال من افطر سبع صائم في يوم عاشوراء اغلغله الله تعالى سبع ابواب الجنة **سنت**
 هفتم دست بر سر میمان با لیدن است قال عليه السلام من مسح يده على راس اليتيم في
 يوم عاشوراء كتب الله له بكل شعرة ثواب عسق رقبته **سنت** هشتم میان دو کس شستی
 و نازیدن است و درین ثواب بسیار است قال الله تعالى لا خير في كثير من نجوهم الا من
 يصدقهم او مقررون او اضلح بين الناس بيغای غیر گفت علیه السلام من اصاب بين الناس
 في يوم عاشوراء كتب الله له بكل خطوة ثواب حج وعمره بنم بیمار پرسیدن است پرسیدن
 بیمار که فریض کفایت است و دران ثواب بسیار است بیغای غیر فرمود علیه السلام من مشى ميلا
 و عاد مريضا فكأنما عاد اوليا يده و ابدا له و كفت و م من عاد مريضا رجوع مغفورا
 و كتب الله تعالى له بكل خطوة قدم ثواب عسق رقبته و كفت و م من عاد مريضا في
 يوم عاشوراء كتب الله له بكل خطوة ثواب حجة وعمره فاذا رجع كتب الله له ثواب
 ثواب شهيد او حكمت و در عبادات اشکالت و بلداری دل شکسته است که بخور خسته
 دل و خاطر می باشد و هر چند ریض تر بود و عیادت او مهین تر بود و بر و اجر بی بیشتر
 بزرگی گفته است **سنت** نقش عیادت از چه بمعنی عیادت است لیکن بنقطه عیاد
 زیادت است پرسیدن شکسته دلان اهل فضلا نقان قفیل نیست مجال
 سعادت است **سنت** دهم سرودن است در چشم کشیدن سرودن دران را جزو عیادت عاشورا
قال عليه السلام من التحل يوم عاشوراء لم يترحم عيناه ابد اودم روز عاشورا ام
 سلمه بیغای غیر صلی الله علیه وسلم را بدست خواند اخته است و در ماه رمضان بیغای غیر هم

بعضها

سنت

در روز انداخته است هم چنین **عجوه** گفته است و در خبر است هر که روز عاشورا ببرد امر زنده شود
 پدید آید غیر علیا السلام هر سه سنت او تا اربعین ترمیر و نیک فرشتگان گواهی دهد که چشم تر شده بود او
 زیدش شود و حکمت آفت که سر در چشم را نرم گرداند و جز این شش سن و **در جمع اخبار سی**
 دیگر است چنانکه گفتن حسبی الله و نعم الوکیل و حسبی الله الذي لا اله الا هو و عليه توكلت
 رب العرش العظيم و حسبی الله و كفى و سبحان الله و الحمد لله تا عظیم و سبحان الله الذي لا اله الا
 الا هو الهی القیوم بعتادگان بار و قرآن خواندن و مسلمانان را حمله خوراندن و صدقه
 بجا آوردن و چیزی دادن و برایشان رفتن و معجزی کردن مراد پدید را و غار جنانه ارباب
 گذاردن و زیارت کورستان کردن و صدقه دادن و برهنه را پوشانیدن و طعام نیک باور و پدید
 خواندن و در جائی نیک ایستادن و ایستادن و معجزی ایشان کردن و ده مسلمان را به جان
 کردن و از راه کدنگ و کلنج دور کردن و از ترس خدا **ای** کریم حاجت مسلمانان
 کردن **ای** مومنان روز عاشورا عید پیشین کان بود و در آن بعضی ائم فریضه بود و چون
 در روز عاشورا افضل دارد شهادت فرزندان مطلق صل الله علیه و سلم درین روز شده
 ایم در قصه ایشان **قوله تعالی** وَلَا تَقُولُوا الْمَيِّتُ قَتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ أحياءٌ عند
 ربهم و لكن لا تشعرون مکتوب کسی را که کشته میشود در راه خدای تعالی مرده بماند
 ایشان زنده اند ولیکن شما نمیدانید پیش از نزول این آیه میان کشته شده و مرده
 فرقی نمیکردند و هم را مرده میخواند امیر المؤمنین عرضی الله عنه دعا کرد و گفت الهی
 اگر کشته شده کان ترا شرفی و کرامتی پیدا شود فرمان شد که کشته شدگان راه ما را مرده
قوله فی سبیل الله مرده شدن و کشته شدگان در راه او و برای ادبی باید هر که برای غیر
 و کشته نشود و در آن درگاه او اقداری نباشد چنانکه گفته اند **بیت** هر که از بهر دوست کشته
 بر چه بسمل کنند مردار است **مرد** در خانه وفات یافت خواجه عالم علیه السلام فرمود میاید
 تا بر شهید نماز گذاریم یا ران گفتند یا رسول الله چگونه شهید باشد فرمود **انه** وفات فی سبیل
 الله وفات فی مشورته و **صلی الی القابریه** باز روزی در جنگ گاه عربی مرده کشته شد
 گفتند یا رسول الله فلان کس یا شهاده یافت خواجه علیه السلام چشم بر آب کرد و
 مرد او نزدیک **نما** شهید است و **هو** عند الله آخر من المیتة که نیت او
 دست **بیت** آوردن بودن نیت خدا و شهاده **قوله** بل أحياءٌ بلك زنده اند
 که نام مردی شان باقی ماند و نام نیک شان کم نشود **بیت** سعد یا نفس خروید غیر و مرکز
 مرده است که نامش به مکتوبی نه بر نند شهید با حکام دنیا مرده است که مال او میراث شود

در روز عاشورا

ورنه او را شکر کردن جایز نبود و نماز بر او بگذارند و دفن کنند و زنده است نزدیک هدای
 حقانی که غسلش ندهند در بهشت نعمت هفتاد روح او را خورند **قره** برزقون فرحین بجاتی هم
 از این من فقه در خبر است که هر روز بر شهیدان حکم شود که بخوابد از درگاه ما آنچه خواهید این
 بکنید ای آرزوی ما است که ما را زنده گردانی تا در راه تو بارگشته شویم فرمان شود این
 بنامید چیزی دیگر نخواهد بود ای هم وقت بهشت پیش ما است در چه خواهیم در **خبر** هر که
 راه خدای تعالی گشته شود او را شفاعت باشد چون بیعناجران و عالمان و گفت علیه
 السلام من قتل فی سبیل اللہ کتب له بكل یوم ثواب حجة و عمره الی قیام
 الیوم **و کت** علیه السلام یغفر الشہید من کل ذنب الا الذین حق مسلمانی ان به
 ماند اگر چه شهید باشد **نعت** علیه السلام من صلی علی جنازة شهید غفر الله له ذنوبه
 و من تبع جنازة شهید کتب الله له بكل قدم ثواب بایت حجة و بایت عمره
 بدانکه بعضی را درجه شهادت یا درجه نبوة متضمن است چنانکه ذکر ما و کبی و حرم
 علیه السلام و بعضی را درجه شهادت یا درجه ولایت چنانکه عمر و عثمان و علی رضی الله
 عنهم اجمعین و چندین اولیای خدای و بعضی را درجه شهادت باسلام خواجگان است و
 چون کوسند زهر الوده خوراندند نه قدری زهر در وجود مبارک ایشان پدید آمدن وقت و
 فایده اثر آن زهر در وجود مبارک ایشان پدید آمدن تا درجه نبوة یا درجه شهادت هم نشود
 و در زمانه را در ابوبکر صدیق رضی الله عنه اثر کرد و سید و سینه زهر در جگر آمد
 شهید شده اند چون درجه شهادت بلند است حسن و حسین رضی الله عنهم نیز بدین دولت
 رسیده اند آغاز **نعت** شهادت حسن و حسین رضی الله عنهم بدانکه میان خواجگان و کمان
 میان بنی عدوت اصلی و فرعی بود اصلی آنست که در خانه عبد المناف دو پسر آن
 بنی عدوت را زنده برد و در اینست جغشیده بود ایشان را به تیغ جدا کردند یکی را نام شهم
 و دیگر را نام آمیه میان ایشان تیغ شد از سبب زنی که هر یکی او را میخواست باز
 در خانه نامش پسر شد نام عبد المطلب و در خانه آمیه حرب نام میان ایشان
 از سبب شهمی که هر یکی میخواست جنگ شد امیه تیغ زد و در خانه حرب نام میان
 در میان ایشان از سبب قطعه زمین عداوة شد باز در خانه سفیان پسر شد معاویه و در
 در خانه ابوطالب علی زار رضی الله عنه میان ایشان هم تیغ بود از سبب خلافت

س

س

ا

بحکم اجتهاد تیغ شده **تو** فرعی آنست که بسبب دنیا نبرد قصد کنش نشان کرد که بیشتر بلاد
گفتند که وجود حسن و حسین رضی الله عنهم اطاعت نبرد نکنم و بعضی گویند روزی مساوی رضی
الله عنه چشم پر آب کرد حاضران مجلس گفتند یا امیرالمؤمنین **کریم** شما چیست فرمود که مرا چیزی
پس بود اگر زن کردی شاید از نسل من مائده ی تو فرزند ی و نسل من مائده ی چون مائده بر نرسد
هر هم نبرد را گفتند از چه سبب زن نمیکنی نبرد گفت مرا از زوی زنی است که در حال طلاق است
هم را مجلس مطعون که حد بیعت چند ساله بود و سیاحت بسیار کرده بود گفت ای پسر
خلیفه من بسیار سفر کرده ام هیچ زنی بخوبی چون زینب بنت جوحرفیت نشنیده ام
وان زن عبدالله رئیس بنی ربیع است برید را و لوله در دل افتاد و جانب
و جانب عبدالله از زبان معاویه مکتوب بنیشت و **لا** را طلب کرد عبدالله برابر دیوار
ده هزار سوار آمد چون نزدیک دمشق رسید نبرد برابر سوار استقبالی کرد و
عزاز و اکرام او را در شهر آورد و در دم بر معاویه پر و بیعت کرد و در سیوم گفت
ای گفت ای عبدالله پدر من میخواهد که ترا دختر دهد و بداد ای قبول نبرد گفت من
شایان آن نام دختر خلیفه را شایم نبرد گفت تو صاحب رای و تدبیری و میان قوم خود
بزرگی چرا شایان ز گفت هر من خرج نیت نبرده هزار دینار زر داد او را تا **خ**
کار خیر تعیین کند چون شب کار خیر شد و اکابر و صد و رجب شدند و برای عقد نکاح نبرد را
گفتند تو وکیل شو از درون بیرون آمد و گفت خواهر من میگویند که عبدالله را زنی
عاجب جمال با نیاغ او نتوانم بود فاما اگر او را نکند من او را قبول کنم عبدالله گفت
من او را نتوانم گذارم هر یکی دنبال او شدند تا ترتیب را طلاق داد و نبرد درون رفت
باز آمد گفت خواهر من میگوید چون عبدالله انجانان چنان زن گذارست وقتی مرا نبرد
من او را قبول نکنم هر کسی گفت ای عبدالله چند روز صبر کن عبدالله را نه ان نشد
ای شد خبر نربیب رسید بعد از چند گاه نبرد ابو موسی اشعری را نربیب رساله
فرستاد و چون در مدینه رسید و در روضه خواجگان ایات دم در آمد امیرالمؤمنین **خ**
الله علیه و آله عمر انجانان شده بودند بعد از زیارت برایشان آمد و سلام داد و
کرد پرسیدند که کار آنست گفت بر رسالت نبرد بر زینب آمدم حسین گفت رضی الله
اگر نبرد را قبول نکنند رسالت من بر ساقی عبدالله عمر برخواست و ابو موسی

الکامل نبرد

در گذشته برد و گفت اگر دور آقبول نکند بی‌بقام من نیز رسانم چون ابو موسی اشعری
بر زینب رفت زینب پرده کرده نشست ابو موسی گفت ای زینب بدان و آگاه باش
که من بتو رسالت آمده ام بزید و حسین رضی الله عنه و عبد الله عمر و من نیز خواستم توام
بخواهی مرا قبول کن زینب گفت ترا قبول نکنم زیرا که تو پیر شده و مرا برین سه کس چه
مشوره میدهی ابو موسی گفت اگر دنیا خواهی بزید را بخواه و اگر دین خواهی عبد الله عمر را
بخواه و اگر دین و آخره خواهی از سه کس حسین را بخواه زینب گفت سلام من بر حسین رسان
و بگو زهی سعادت من که مرا بکنیز کی قبول کند من در چه خواهم که نه علی و مرتضی و جدی که
کبری و فاطمه زهرا شویم حسین رضی الله عنه شبان شب عقد کرده و او را در خانه برد عداوت
میان بزید و حسین رضی الله عنه این بود اگر چه نزدیک عاشقان اصلی است چون معاویه را
مرضی بود قریب شد بزید را گفت من ترا وصیت می‌کنم که بعد موه من خدمت فرزندان رسول
هم بسیار کنی و هر سال و هر گنجی را که خدمتی برایشان بسیار بفرستی که ایشان ترا دست فراموشی
است و برابر فرزندان ابو بکر رضی الله عنه زندگانی نیکو کنی و برابر عبد الله عمر نیز یک باشد
و او را نیز بخانی که صاحب خیل خانه است و صاحب غزه است و خدمت عبد الله مسعود بگو کنی
که زاهد زمانه است نیز بد گفت همه وصیت تو قبول کردم اما بعد وفات تو حسن و حسین را زنده
نگذارم که کجایات ایشان مملکت مرا دست ندهد بوجد ایشان مرا با مارت قبول نکند معا
ویه گفت ای پسر ایشان بر کزیدگان خدا نیند **مگر در کتاب** هم بشنود روزی رسول علیه السلام در
خانه بی بی فاطمه رضی الله عنها در آمد بی بی فاطمه در گریه شد گفت ای جان بابا گریه تو سبب چیست
گفت یا رسول الله حسن و حسین رضی الله عنهما جاری رفته اند و ایام کرم است در تمام
دین تو محض کردم بی‌انتم رسول هم مرا ابو بکر را و مرا برابر کرد و جانب حجر ابیرون آمد شبانی
گو سفندان می‌چرا نیند بنیفا بن علی بن السلام از و نشانی گو دوکان پرسید گفت یا رسول الله
و گو دوکان نورانی درین حجر از قند پس با بجانب آن حجر از قند دیدم هر دو زیر درخت
از آن خفتند و حجر ابی ایل عم ایشان را باد میکرد و بنیفا بن علی بن السلام با هم بر دو بسک بد کنار
گرفت و بویسه داد مغز می‌میکرد و بعد ساعتی بیدار شدند و در کنار خواجه کلمات نشسته و طعام
طلبیدند رسول فرمود عم جان بابا چون در خانه رویم طعام بیدارتر خواهد بود حسین
رضی الله عنه بنیفا بن خشم طلبیده رسول علیه السلام فرمود او را در کنار نشانند پس

10

س

س

بر او بی مبارک علیه السلام زود جبرائیل خوانی طعام از بهشت آورد و خورد و خوردند و ما نظاره
کردیم هر یک که نان می شکستند باز دست می شد چون طعام بر او خوردند رسول علیه السلام
انگشت مبارک خود در تنه آن درخت خلائی آبی سرد و صاف بیرون آمد هر دو نوشیدند
پس رسول علیه السلام حسن رضی الله عنه را بر کتف شانند و ایوب بکر رضی الله عنه حسین را بر کتف
شانند پنهان فرمود علیه السلام نعم الحاملان و المجهولان پس هر دو را در خانه رسانیدند
ای بسر کسائی را که رسول علیه السلام حدیث کرامت دهد کشنده او را در فرج جلوه خلد
یا بد نیزید گفت ای پدر من هرگز ایشان را زنده نگذاریم معاویه و غنچه شد عبد الله ضابط
سوی حسین رضی الله عنهما روان کرد تا ایشان را بخلافت نشانند چون دو نفر وقت معاویه
بر حق پیوست و تقوی نیاید او را زهر داد و عبد الله ضابط را بازگشت نمود و خود مملکت
در طبط آورد و عقبه ولید بر سر هزار سوار در دینه فرستاد و او را گفت چنان گوش
که حسن و حسین را رضی الله عنهما را بدست آری اگر خواهی که ملک بجز من مسلم نشود پس عقبه ولید
در مدینه آمد پیش زیارت روضه محمد مصطفی صلوات الله علیه و سلم و زیارت حسن و حسین رضی
عنهما آمد ایشان او را تعظیم دادند و فریفت نیزید پرسیدند پس نید چند روز نیزید بر او نوشت
که قصد مملکت حسن حسین رضی الله عنهما آمد چراغی مگر خود صبر آمده از جان به ترسیدیم نامی مال
بود ساحره و مکاره بود او را طلبید و مبلغی مال بر داد و گفت چنان کن که حسن رضی الله عنه را زهر
برسی هم بر گزبانوزن امیر المومنین حسن رضی الله عنه آمد و گفت حسن با تو چگونه است گزبانو گفت شفقت
او بر من بسیار است گزبانو آب بغیر من بخورد گفت چه او در فلان قبیله کسان بر مسالت نکاح و مسافرت
گزبانو غناک شد و گزبانو گفت همیم گفت غم مخور من ترا غلوه بهم چون او را شربت دهی از
بر تو زنی دیگر نخواهد کرد و بغیر تو نخواهد ماند گزبانو گفت زود باش بیار از حیب خود آن
غلوه زهر ملامت کشیده او را داد گزبانو شربت ساخت و نکاه داشت **و حسن رضی الله عنه**
در سوار بودند بعد سواری در خانه آمدند و چینه کشیده بر چهار پای غلطیدند بعد آب طلبیدند
آن شربت بداد و بخوردند هم چو باسی مصلطیدن گرفت آن شربت بخوردند و القاسم را گفت
ای بچه چه بر او وحی و پشت قوه من حسین رضی الله عنه را بر من مبارک و اگر گاهی کند بیوی
ای بر او در میان و در قیامتی کم قاسم کرد که کنان بر حسین رضی الله عنه آمد حسین گفت ای جان
من کردی چه می کنی اگر حسن ترا زهر تعلیم زنجانده است قاسم گفت ای ابو درمن بسیار من

بدر آن

قدیمی شربت خورده است هم جوهای می طیب حسین سر و پایی برهنه که بر کنان بر در آمد گفت
ای برادر من چه شد حسین گفت از اجاره الاجل منقطع شد حسین بر سینه حسن افتاد گفت
ای برادر مرا بیایک کردی و تنها کنه زشتی سلام من بر محمد مصطفی صلوات الله علیه و سلم رسان
و بر علی و زینبی رضی الله عندهم و کونی زود بر شامی رسم و حسن گفت نظر شفقت از کرنا فون و
قاسم و محمد دین نذاری و از سبب که که حال من بد این جا رسیده است او را ترنجانی گفت
قیامت اول شفاعت او را خواهم کرد هم چنین وصیت کنان در غزه ماه محرم الحرام حسنی رضی الله عنه
رحلت کرده انا الله وانا الیه راجعون عقیبه در سواری بود بعد سیوم روز در مدینه و راند و بر نیزید
کیفیت نبشت برید طلا شادوی زود بر عقیبه فرمان نبشت که این زمان حسین رضی الله عنه
تنها مانده است سورا ^{نیزید} دست آر عقیبه شبی بر حسین رضی الله عنه آمد و گفت ای
مخدوم زاده من روی سینه بر بار آن بی دولت مکتوب بر من بی نویسه و قصد ملاکته
شما میکند حسین رضی الله عنه بایاران نامشورت کرد که چه باید کرد هر یکی گفت سکوت و در
باید رفت که بلد حرام است که هر مصطفی علیه السلام فتح نشده است اتفاق برین کردند رضی الله
عنه در روضه برای و داع رفت از روضه آواز آمد یا قره عینی عجل النازل از آنجا برام سلمه کرم
مصطفی بود گفت ای جان ما در تر از زود و ضعیف و غمناک می بینیم حسین گفت رحمت الله
مچون بر او حسن میاود او باشد چگونه زود و ضعیف نشود نیزید قصد کشتن من کرده است و
بگویم که در که بر اینم و سکرت کم ام سلمه در خانه رفت و قوا به بر خون آورد و میگفت
و ای حسنا و حسینا حسین گفت رضی الله عنه که به شما چیست گفت ای فرزند روزی
ببینا غیر صلوات الله علیه و سلم در خانه من نشسته بود تو و حسن تحتها بنشسته پیش رسول علیه
السلام آورد بد و میگفت خط کدام کس خوب است فرمود ای جانان خط هر دو خوب است
چرا ای صلوات الله علیه و سلم آورد کنی زود و سبز و یکی با نجره لعل زود و سبز بر تخته حسن بخت
و بخت لعل بر تخته حسین بخت بدینا غیر علیه السلام گفت خداوند این ریختی فقر ای
من چیزی از کنه کاران امت من به بخش فرمان شد احمد به موی که بر تن حسن و حسین
نزار هزار بار از امت تو از او کرد و ایندم بدینا غیر صلوات الله علیه و سلم شد و شد جبرائیل علیه السلام
که استن گرفت رسول علیه السلام می گفت ای آنجی جبرائیل چرا می گویی گفت بار رسول الله
بر امت چندین کوشش میکنی و امت تو حسن را بر حسین را آورد و رفت که بلا بهر کوشند

۴۶

نشسته و فرج کشند **فای** علیه السلام گفت ای جبرائیل من در آن وقت با شما گفتی گفت ابو بکر
و عمر و عثمان و علی رضی الله باخند یا می گفتی بیضاغیر گفت و ای حسن و ای عریبان و
ای شهیدان در تمام خیل خانه محمد مصطفی کریم عام شد رسول گفت ای جبرائیل
خاک از دشت کربلا بر من بیا جبرائیل علیه السلام قارور پر کرده بر رسول علیه السلام آورد
رسول علیه السلام گفت ای ام سلمه این سوزن تو خرابی دید هر گاه که این خاک خون سوزد
بدانکه اجل حسین نزدیک رسیده است پس ای جان این خون شد زیرا آنکه اجل نزدیک رسید
حسین رضی الله از ام سلمه و وحی کرد و از زلفه باز آورد که آنکه ای پسر سویی مادر آبی پس
از دینم با هفتاد سوار و خیلخانه سویی مگر روان شد و بیست پنج سوار برابر ام عقیل
بود و نیز بر او زاده علی بود رضی الله عنه او نیز برابر حسین رضی الله عنه روان شد چون
در مکه آمدند خلق مکه استقبال کردند و با عزاز و ارکام فرود آوردند پس بدیجان عاز
بادشاه کوفه بنشست که حسین را بچیده بر خود بیار پس عماد بادشاه بجان حسین عرض داشت
و در آن یاد کرد که ای محمد زاده در مکه تک گاه است چون بدیدم را گذارند بر ما بیا میزد
بدین دو لکه سوار نیزید سو شما دیدن نتواند و زبان رسانیدن نتواند حسین عقیل را برابر
بیست پنج هزار سوار در کوفه فرستاد و عماد تخت و تاج بدو سپرد و خزان و اموال بدو بداد
و کز خبر عماد مسلم بر حسین بنشست زور بجا بد عماد با آن کرد که هیچ پدر با پسر نمیکند ملک مایه پسر
و این عذر بود از عماد حسین ساختگی سفر کرد بجان کوفه و عماد بجان نیز بد مکتوب بنشست که منم
من رسیده است حسین نیز بر سر راه آمدن به بنید نیز بد گفت کیست که کشتن بر آن علی پسر
ش می آید شمر بر جوش جهود گفت من برابر دو هزار سوار من میروم شمر برادر را گفت من
برابره هزار سوار میروم پس گفتند اگر دو مسلمان برابر ما باشند ما را ظفر نیز بد جدا
را گفت این هم ترا نیز باید کشید گفت ای خلیفه من مفاد فرزندان فاطمه نتوانم شد نیز بد گفت
سهرش از من جدا کنند از خوف جان قبول کرد برابر بیست چهار هزار سوار ساخته شد پس سهری
عید الله ز باد آورد او نیز قبول نکرد و فرصت وصیت طلبید زن او گفت زینهار این کار
نکنی و اگر نه مرا از روی فاطمه رضی الله عنها شمر منده سازی و اگر این کار اختیار خواهی کرد
مرا طلاق ده چون صبح دید نیز بد در خانه او رفت و ریس او را ببوسید و او را قبول کنانید
برابر بیست چهار هزار سوار او ساخته شد هفتاد هزار سوار و لکه پیاده بجان کوفه روان

چون بشکریند در کوفه رسید عمار مسلم عقیل را گفت برون رو تا تیغ زینیم پس او را پیش
 کرد چون از دروازه بیرون آمد دروازه بستند آواز کردند که این لشکر حسین و شجاع مسلم
 عقیل بر ابرایشان تا حد فازد دیگر تیغ زد چون از اسپ فرود افتاد گفت بهت کسی که زن
 عریب را یک کوزه آب دهد جستی روید و او را آب داد و خورانید و باقی آب از مشک
 وجود او ریخت **مسلم عقیل** گفت ینقض الله و جهنم حق تعالی روی ترا سپید گرداند در حال او
 او سپید شد جستی مسلمان شد و بهفتاد نفر از لشکر نبرد بر زمین انداخت انگاه شهید شد
 پس سر مسلم عقیل بر نیزه فرستادند و خود به تمام لشکر که آب فرات ترول کردند و آنجا
 رفت که بلا فریب است پس ابراهیم بن حسین رضی الله عنه در غره **کلمه** در دشت که بلا رسید
 و دید که اسپ آنجا می جسد همین گفت رضی الله عنه این زمین کدام است گفتند که دشت
 ابلات **حسین** گفت رضی الله عنه **رَبُّوْا بِلَادَ اَهْلُوْا بِهَا اللهُ مِنْ اَكْبَرِ الْعَظِيْمِ وَ**
الْبِلَادُ بِذَٰلِكَ يَسْفِكُ الدَّمَا تا این مقام ریختن خون ما است و این مقام یلتم شدن
 فرزندان ما است و این بلیه شدن عروسان ما اند این گفت و از اسپ فرود آمد
 و نیزه بر زمین زد که بر کوه حرم خندق دماند چند هواری برای آب رفتند چه بلند که لشکر
 انبوه کرد فرات فرود آمده است پرسیدند این لشکر کیست گفتند این لشکر نبرد است گفتند
 برای **حسین** رضی الله عنه آمده است گفتند زبی نبرد که برای کشتن فرزندان رسولی
 رب العالمین لشکر نبرد فرستاده است این بگفتند و بار کشند غازی به تیمم کردند
 چون روز شد **حسین** رضی الله عنه با هفتاد سوار در میدان رفت و دستاوه شد لشکر
 نبرد طلبها کوفتند و صفها راست کردند و اسنادند ابراهیم بن حسین رضی الله عنه
 آب خود را از فوج بیشتر راند و گفت ای امت چه منی مرا می شناسید کسی جواب نداد گفت
 فرزندان رضی ام جگر کوشه زهرام نوردیده کبری ام و پرورشای چشم معطف صلی الله علیه و سلم
 بگو گفت سر لشکر کبابند شمر لعین گفت عبد الله عمر میبوم و عبد الله زیاد و یکی منم و
 یکی برادر منی **حسین** گفت رضی الله عنه عبد الله چرا جواب نمیدهد و عبد الله عمر تا
 نرند و گفتند ای مخدوم زاده جهان ما بگدام روی برابر شما خون کویم که بر از
 تمام مومنان برخاست شمر لعین گفت آن روز که از دمشق بیرون آمدید از این روز
 روزنه اند شیده آید **حسین** رضی الله عنه باز در صف خود آمد پس از لشکر نبرد جوانی

در دشت

۴۶

شده سوار بیرون آمد نام او **حزین** رباح بود رباب را در میدان جولان کنانند حسین رضی
الله عنه گفت اورا می شناسم گفت ای **حزین** آن روز فراموش کردی که یک جای میخو
ندیم و یک جای می نشستم و یک جا بازی میکردیم و برزاقی **پنج** **نیم** رضی الله
عنه ای غلطیدم تو دوست منی چگونه باشد که برای تیغ زدن پیش من آمدی **حزین**
نور زد و رباب و دادند بر **حسین** آمد رضی الله عنه و کرد سرا و کردید و گفت ای **حزین**
زاده اول جان خود پیش تو شاد کنم بی جمله آوردن تو بیجا را بر زمین انداخت و جمله
دوم که شصت نور را بر زمین انداخت و حمد سوم کرد و هفتاد نور را بر زمین انداخت
یک تیر در شان خود بر حسین آمد چون مست غلطان آمد و از اسب افتاد و شهید شد
دوم روز دوم از حسین رضی الله عنه محمد بنی خالد بیرون آمد جوانی جلید و رکاب زار بود
و خدین نور را بگشت بعد **شبهه** **سیوم** روز از لشکر **حسین** رضی الله عنه محمد بنی حسن عساقی
بیرون آمد بسیار اثر انگشت و شهید شد و در آن نزدیکی عبد الله و حجب کلبی را مود او کو
سپندان می پراکنند و گفت ای مادر دل من میبوزد که فرزند رسول با چند سوار با چند
رین هزار سوار و پیاده تیغ میزنند اگر بگوی از بدله او تیغ زخم مادرش گفت ای پسر را
ازین صحبت دور کن پس پسر را پیش حسین رضی الله عنه آورد و گفت ای فرزند رسول
عم پسر آن مرا پیش کن **حسین** رضی الله عنه بگریست و او را در کنار گرفت پس نزد **حسین**
سرداشان جدا میکرد و هفتاد نور را بگشت و پیش مادر آمد و گفت ای مادر تشنه **بهار**
گفت ای پسر جوان بهشت قدح شربتها بدست کرده ای ساده اندزد و شهید شو تا میاشنا
می جمله **دوم** کرد هفت نور انگشت و شهید شد و سر او طرف مادرش انداخت مادر سر او
بستد و پیوستید و چوب بدست کرد هفت نور را بگشت و آن سر بر **عمران** و متقی **سپاه**
نید سر او بشکست او نیز بد و زخم رفت بعد چوب بدست کرد و جانب **شکر** را اند
حسین گفت رضی الله عنه که ای مادر باز کرد کار تو نیست گفت ای فرزند رسول **سپاه**
این صحبت دور کن بگذار تا بجوار رحمت رسم حسین رضی الله عنه او را بگذاردت زخم
چوب هفت نور را بگشت و شهید شده و نو دیگر در آن روز شهید شدند **چهارم** از
از لشکر حسین رضی الله عنه سعد بن مالک رضی الله عنه بیرون آمد او جوانی صالح بود
و هفت بار جمله کرد چندان گشت که فریاد از لشکر نیرید برخواست بعد شهید شد و نیز

روز نهم از آنکه حسین رضی الله عنه عبد الرحمن معمر بیرون پنج بار حمله کرد و تا
 پاس او رسید زنده شهید شد و نه نفوذ دیگر در آن روز شهید شد **روز ششم** از آنکه
 حسین رضی الله عنه بنوعین سعد بیرون آمد و ابو بهلوان مصر بود و از آنکه نزدیک خود بلدی
 بیرون آمد جعفر او را زنده گرفت و بر زمین زد چنانکه بی جان شد و بیعت نفوذ دیگر گشته شد
 و شهید شد **روز هفتم** از آنکه حسین رضی الله عنه نصر بن خالد بیرون آمد و دو بیعت نفوذ را
 زمین انداخت و شهید شد بدان بیعت چند دیگر تو شهید شد **روز هشتم** از آنکه حسین
 رضی الله عنه در میدان حسین و سه برادران از پسران علی رضی الله عنهم جعفر و طلحه و زبیر
 و قاسم و علی اکبر حاضر شدند اول که جانب حرب بیرون آمد جعفر علی رضی الله عنه بر زمین
 آمد و بر در قدم نهاد و هرگز و برادر در کنار گرفتند و دروغ کردند و جانب خوار چنان
 است تا خندان گشت **تو گیت** او مانده شهید شد بعد طلحه بیرون
 حسین رضی الله عنه گفت تو همان تاجر منادل اندازد طلحه گفت **خجاکتی بدوون بقایک**
فاریع و عیبت بنمیر و جهاک باطل حسین رضی الله عنه بگریست و او را و او
 ع کرد و اجازت داد پس حمله کرد چندان گشته که همه در میسر زد و من بر میخیزد
 شهید پس بر بیرون آمد حسین گفت رضی الله تو ما در خود را میسوزد او را جز تو شهید
 نیست مادرش از آنجا آواز داد که ای حسین این سخن مگوئی جان من و جان بر من داد
تو بفر تو حیات چکاراید **حسینی** رضی الله عنه او را در کنار گرفت و اما بگریست بعد
 حمله کرد سید نفوز ابگشت و شهید شد در شب نهم حسین رضی الله عنه با دو کودک در حرم
 باز گشت **روز دهم** از آنکه حسین رضی الله عنه بیرون آمد و در پای مادر افتاد و حرم قیامت
 تمام شد چون چند کام رفتند باز مادران ایشان فریاد کردند که فرزندان باز کردید که دل
 تا میسوزد باز آمدند و در پای مادران افتادند و دروغ کردند چون در میان میدان
 شهید شد قاسم از اسب فرود آمد و در پای او در حسین افتاد و اجازه طلبید حسین گفت
 ای جان او در برادرم حسین وقت مردن وصیت کرد در حال مرگ گفته بود که نظر
 شفقت از قاسم و محمد دروغ نذاری ترا چگونه سویی تیغ نوسم گفت ای او در شفقت
 آن باشد که دلدر برابر خود نیز بهشت بری چون الحاح بسیار کرد **حسین** رضی الله عنه او را
 جارت کرد و حمله کرد و در بیعت نفوز ابگشت و شهید شد بعد علم اکبر در پای پدر افتاد

وگفت ای جان بدر هیچ بدی پس برابر ای کشتن نبوست چون من کشته شوم
 بعده آن تیغ زنی علی اگر گفت بابای من نتوانم که ترا مرده بینم **حسین** رضی الله عنه
 نوره زود بر رور او بود و او گفت جان بابا چگونه توانم که تر کشته بینم چون الحاضر
 بسیار کرد و او را نیز اجازت کرد و خود پشت داده استاده شد و علی اکبر را پشت مشا بهت
 پیغای غیر علیه السلام بود و عبده الدذباد یکی را گفت که علی اکبر را بگو که ای فرزند رسول
 علیه السلام بر قوا از روی خود دور کن تا رویی به بینم که ما را اشتیاق حال معطفی
 صلی اللہ علیہ وسلم بسیار شده است چون بر قوا از روی دور کرد تمام لشکر از هر طرف نوره
 زار زار حاست شمر لاین گفت شد و گفت ای مسلمانان اگر شما مرا محبت این خاندان
 بود چرا تیغ کردید چندان کسان بکشید و صفهار است کرد و علی اکبر جمله که چندان کشت که
 در شمار نیاید بده بر **حسین** رضی الله عنه آمد و گفت یا ای اللہ طریس العطش از تشنگی خالی
 حسین رضی الله عنه دین خود باز کرد و زبان خود را در آب جوشید گفت بابا زبان
 تو نیز خشک است گفت ای فرزند همین باب بهشت خواهی رسید پس جمله که بسیار از کشت
 و شهید شد **در** یازدهم از ماه محرم الحرام حسین رضی الله عنه تنهاده حرم اند از هر خانه آواز
 گریه برخاست چون شب شد بعناده مشغول بود در نیم شب شهر مانوان از خواب بیدار شد
 و گریستن گرفت **حسین** رضی الله عنه گفت سبب گریه تو چیست بی بی کاظمه رضی الله عنها
 در خواب دیدم که دامن من در کمر بسته است میدان را جاروب کرد از او پرسیدم که در خواب
 را بچه سبب جاروب میدی گفت فرود آورندم **حسین** رضی الله عنه گفته خواهد گشت
 حص و خاشاک دور می کنم تا بر اندام نازنین او آسببی نرسد چون او زنده حسین رضی
 عنه در نماز مشغول شد شهر مانوان حسین رضی الله عنها را ازین میگرد حسین رضی
 عنه گفت چه کار میکنی گفت یک روز زانی بگو که بر تخت تو کل انداختم و امروز حنا زده
 راست میکنم در تمام حرم گریه عا شد پس **حسین** رضی الله عنه سوار شد در میدان
 استاده شد و حوش و طپور گریان شدند شمر و بکر گفتند ای حسین چرا تیغ زنی گفت
 اول شما تیغ زنی تا بعد آن من زتم نباید خود اقیامت رسول دم گوید انت
 مرا جز از دی چون صفهار است کردند حسین رضی الله عنه یک نوره نیز خید
 چنان زد که تمام لشکر کربلا در میدان آب فرو آورد و اسب چندان آب

گردد از

خورد که از جبین ماند و خود نیز خواست که آب خورد باز در دل گفت که چندین برادر
و عزیزان تشنه از جهان رختند من جلوه آب خورم آب را گذاشت و خود پیاده شد
همه که در پیغند نقره بگشت بعد در وجود مبارک او تیر رسید که یک ناخن از جا رختی نمود
بر زمین افتاد و تمام لشکر کرد و او استاده شد شمر لعین بر سینه مبارک او نشست و کار و
کشید به حلق او داشت کار و کار نکرد **حسین** گفت رَضِيَ اللهُ عَنِ الْمَلْعُونِ أَيْنَ أَنْ حَلَقَ سِتْرًا مِغْفَرًا عَلَيْهِ ^{السلام}
چند بار از دست بوسیده کار و اینجا کار نمود هر دو بر روی انداز تا در سجده با شرم کار و تو نیز کار
کن پس آن روی پاک آن ناپاک از غایت ناپاکی بر خاک انداخت و کار و برگردن او را ند
خفته در ملکوت افتاد و سر و ران سرور برید چون نیز بد داشت اند گفت سر حسین را که بریده
شمر نیز یافت شد گفت که این بگید آن شمار چه مجال که سر حسین را برید شمر و برود و را کردن
نید پس بدست کرد و دندان ^{چنین} را میدید هر دو عبد الله گفت ای پلید ترا چه مجال باشد که دندان
او زداری که چندین بار بیستایم بوسیده است آن هر دو بادشاه مان را کردن زد بعد چند ماه
در صنایع پسر علی رضی الله عنهما باور انهر باک فایره رسید نیز در او کشت و علی اصغر را بر تخت نشاند
باز ملک بدست خاندان رسول و م افتاد حق تعالی مرگت شهیدان کربلا حاضران مجلس را از
بلا برود جهانی و قضای آسمانی نگاه دارد بند و حکم کرد و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین
تَعْنَا وَيَا كُمْ وَهُوَ السَّبِيحُ الْعَلِيمُ **مجلس ششم در بیان منجیات** قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَأَلْحَدُ فِي السُّخُطِ وَالرَّضَاءِ بِنِعْمَةِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ جَمِيعَاتٍ وَهِنَّ ثَمَسُ حُرِّ
تعالی در بینهان و اشکارا و میان بودن در فقر و غنا و عدل کردن و خشم و رضا نمانند
منجیات هر چه کار نایک است هم منجیات است تا ما این سه کار اصل هم کار ناست منجیان
است که از فتنه نجات یابد بدان کارها و بعضی کار است که از دنیا و عقبی نجات یابد
همچنانکه آوردن در دنیا نجات از قتل و جزبه و برود کردن و در عقبی نجات شدن
از فتنه و صلوة فرستادن بر پیغمبر **علیه السلام** هرگز صد بار نجات از دنیا و عقبی
است چنانکه در **کتاب** آمده است روزی بر روی کوهی راوند بلزوی پیغمبر **علیه السلام**
فرمود و دست او به برید اشتری حاضر بود بزبان فصیح گفت لا تَقْطَعُوا أَيْدِيَهُ
فَإِنَّهُ كَيْسٌ بَسِيقٌ دَسْتُ أَوْ يَهْرِيكُ أَوْ ذَرْنِيَتْ بِنِعْمَةِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَمَا مَعْلُومٌ عَلَى دَارِي

مجلس ششم

که برای نجات تو شتر بر خدای تعالی گویائی و او گفت بار رسول الله هر روز بر تو صد
 بار صد بار درود میفرستم بیغایر گفت علیه السلام بخوت من عذاب العقابی بخوت
 من شدة الدنيا خلاص یافتن از عذاب آخره چنان خلاص یافتی از شدة دنیا پس هر که
 هر روز صد بار صلوة بر پیغمبر علیه السلام گوید از عذاب داری بر هر **قول** خشیتة الله
 بداند ترس خدای تعالی چهار ایمانست و نجات از نیران است و موجب درجات
 در جهان است و هر که از خدای تعالی نه ترسد هم چیز از وی نه ترسد **قول** عزوجل و
 خاف مقام ربه جنات پیغمبر گفت علیه السلام من خاف الله خاف منه کل شیء
 هر که از خدای تعالی نه ترسد هم چیز از وی نه ترسد هر که بگذخوف درختی است که نرود
 آن اندوه است و گریه آن اجتناب از معاصی است **که** بهتر **که** بیغایر صلوات
 الله علی نبیاء علیه وقتی شاد نبود و همیشه در گریه بود از خوف خدا **فان** **الله**
 ترس بر سه وجه است یعنی را ترس از دوزخ است **ثانی** او آنت از گناه بازداشتن
 است و یعنی را ترس از زراق بهشت و نشان آن نیکبائی عمل صالح کردن است و نفع
 ترس از زراق موی است چنانکه بهتر **شعب** را صلوة الله علیه سه است چنانکه نایمان
 شد فرمان شد از خوف دوزخ می گریی آن بر تو حرام است و اگر از برای بهشت میگری
 آن بر تو حلال است گفت از خوف زراق نومی گریم فرمان شد فعلیک یا البکاء بقر
 کی گوید **بیت** ما را نه خم دوزخ نی حرص بهشت است بر دوزخ پرده که مشتاقان
 و بعضی را خوف از عتاب است چنانکه در خبر آمده است که فرود قیامت فرمان شود هر چه
 رایب را که گریه نام بنده من است در کور افتاده مانده است او را بکوناد در عرصات حاضر
 شود و بهتر چیر ایل برود و بگوید یا اوجاب میگوید که من در عمر خود بیکبار گناه کرده ام از آن
 بی ترسم نباید که بر من عتاب شود و نشان شاد کردن و در گریه هم در کور عذاب گفتنی
 است و در عرصات حاضر شویم بهتر چیر ایل علیه السلام باز بمقام خود برود و در عرصات
 گفته خداوند تو بهتر میدانی که بنده تو چه میگوید فرمان شود که او را بگو که آن گناه بتو
 بخشیدم و در عرصات و هر که خوابی شفاعت کن و بعضی گویند خوف برود و کوناد
 محمود چنانکه خوف از خداوند تعالی و نامحود چنانکه خوف از مخلوق و بعضی گویند
 بهترین خوف خاققت ایمان است که از **شیخ** **بیت** بر رسیدند که هیچ گناهی بهشت که

خ

چنان بیدار

ابدان سبب ایمان میروند گفت اری ظلم کردن بر اهل ایمان و ایمن بودن از یافتن
 ایمان **طحا** امیرالمؤمنین عرضی الله عنده مشهور است که هر شبی بی بخدیج بر سیدی
 اهل واکرتی رسول الله مع المناجیحین **قوله** فی الاله العلامیة که ترس خدایتعالی پنهان
 است آشکارا میاید ترسید هر کسی به ترسد حاوق آنست که پنهان به ترسد و در خبر است که خوا
 قیامت بعضی بندگان را بسوی بهشت رسد و نعیم بهشت معا بهت کنند بعد از ان باو
 برسد که حلما نشان به پزاینده برو و فرشتگان بیایند و ایشان را از برافها بر زمین
 فرسوی و وزخ ایشان را کش که کند گویند خداوند اگر نارای دوزخ از دیده ای گمانی
 نعیم بهشت فرمودی فرمان رسد شما با من محاربت کرده اید از خلق ترسیده اند و گناه
 و نظر ایشان نکرده اند و از من شرمند داشته اند که من ظاهر ناظر احوال ظاهر و باطن
 شما بوده ام و گناه پنهانی کرده اید امروز شمارا عذاب می کنم که جهان جان از غذا عینت
 گیرند و گفت علی السلام هر که پنهان از خدای تعالی به ترسد گناهان پیدا و خدای تعالی
 بیارزد و خدای تعالی فرموده است **وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ**
فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ هر که به ترسد در آن مقام که جو خدای تعالی او را که
 نه بند و باز دارد نفس خود را از راندن هوا بهشت جا را او باشد بهتر یوسف علیه
 السلام چون هوا نراند بر سر رسید که خدای تعالی در باب او گفت **إِنَّ مِنْ عِبَادِي**
لِإِلَهٍ لَّيِّسٍ الْمَخْلُصِينَ در **طحا** آمده است نعمان این بشیر انصاری سخت جوانی بود
 و صاحب بود و دختر ترسناک به بید و بیدین او دل بباد داد او هر چند که او را طلب کرد او
 نرفت شبی آن دختر خود را بیار است و در خلوة او رفت نعمان گفت تو کیست گفت
 من شیفته تو نعمان گفت بنشین تا غسل کنم بهانه کرد و بگریخت بهتر جبرئیل علیه السلام
 پیش پیغامبرم حکایت عفت او کرد پیغامبرم گفت نعمان بن البشر فی زماننا کیو
 سفت علیه السلام فی زمانه و نیز در **طحا** آورده است که در ام ماضیه زاهدی بود چهل
 سال در حجر گذرانیده بود و بوقت بهار دل او بسوی بوستان مابیل گشت از حجر بهر
 ن آمد تا گاه عورتی ماه روی بر بام استاده دید آن زاهد استاده ماند آن دریا
 که آن بیدین من دل بباد داده است او از کرد گفت ای زاهد بالا بیار زاهد بالا
 رفت عورتی فی الحیر خود را برهنه کرد زاهد میان دو پای او نشستند باز پنهان

کسر

شده برخاست کرد و زاری کنان در کوه رفت و بر سر چشم آب شست و سر خود
گفت هر که زیارت او کند کوی روزی آن زن به بهانه زیارت بر و رفت ترا بند
چون آن عورت را نیکی آورد و فرود و جان بحق تسلیم کرد و برادران زاهد آن
را نیکی آورد و او را شکر شد بر سرش بیغمانان شدند شیخ جنید فرمود
فرمود الخوف ذکر و الرجاء انشی میتولد منها الحقایق الايمان جنان
خوف باید و رجاء باید امن و نا امید می هر دو ناستوده اند چنانکه لا تقنطون
رحمة اللہ ان اللہ یغفر الذنوب جمیعاً بشارة در کنان است **فرد** و التقدر فی الفقر
و العناء و القصد فی اللغته میان بودن در خوردن و پوشیدن تکلف کند سوال
محتاج کرد و بلا و طمع رسوا شود و فیضی دنیا و عقبی میدارد و اگر در حاجت
افراط کند و باک از و ابره بسرون بندد بفرماید **فقط** خدایتعالی میفرماید و لا
تسوا انہ **و لا یحیت المسرفین** و جای دیگری فرماید **و اذا انفقوا لم تسرفوا**
بیغمان علیه السلام می فرماید **من اسرف فی تارہ و افرط فی اکلہ صار ذلیلاً** ایتمه
زد و نان خورش نهدی است هم ازین است در **حکایت** است روزی خواجہ کاینات
و سرور موجودات صلی اللہ تعالی علیه و سلم در خانه بی بی فاطمه رفت شاه مردان
علی و بی بی فاطمه و امیر المومنین حسن و حسین رضی اللہ عنہم در یک مایه طعام
مخوردند خواجہ کاینات عم چهار کاسه نان خورش دید کوشید و جعفریت
و روغن و شهد کوزه او مبارک تقصیر شده و در غضب شد و کفتم **انتم اهل**
ام اهل نامان و فرمود و بر و ایستی گفت ام آل اشداد و عمر و در هر چه
گفتند یا رسول اللہ درین چهار نان خورش ما را شکر کنی نیست برکت نان خود
ببخورد بیغمانم ساکت نشد امیر المومنین علی گفت رضی اللہ عنہ یا رسول اللہ
شما هم را ازین چهار نان خورش یکدیگر بنوازید بیغمان علیه السلام بفرمود
بی بی فاطمه رضی اللہ عنہا روغن و نان خوردن گرفت **فرد** **و البقاعی السخط**
و الرسل علی الذل و الشاکان است و رعیت مسلمانان است او فرمود
بر است **ان اللہ تعالی یحب العبد لیسئلہ فی عدل** و **تقوی** او بود
ان اللہ یامر بالعدل و الايمان قصاص نفس و عقوبه یغفر عمل است

در آردن دارد

گویند که در کار و دنیا و دنیا دار است و بعضی گویند العدل هو الایمان و الا
 هو الاعمال الصالحة و قيل العدل هو القلوة و الله هو الزکوة و قيل انصاف
 از نفس خود دادن عدل است و عفو کردن حق کردن خود احسان است و قیل در
 طعام شدت بر ابر خوردن عدل است و خود اندک خوردن احسان است و قیل روزه
 داشتن عدل است و اظهار گناین بر ادر مسلمانان احسان است و قیل علم خواندن عدل
 است و کار کردن بر ان علم احسان است و بیغایه گفت علیه السلام العدل ساعة حیر من
 عبادة ستین سنة و حق تعالی داود را فرمان داد یا داود انا جعلناک خلیفة فی
 الارض فاحکم بین الناس بالحق و لا تتبع الهوی فیضک عن سبیل الله ان الله الذین یصلون
 عن سبیل الله هم غراب شدید جهانویوم الحساب ای داود ما ترا خلیفه گردانیدیم در
 زمین پس حکم کن میان مردمان و بحق و بس روی کن هو ارا از ان سوی الخلد راز راه
 خدای تعالی پس آنک ز که راه می شود از راه خدای تعالی مرایان راست عدلی تحت
 به آنچه فراموش کردند در حساب ابد که عدل بر همه واجب است با دشا و را و خبر باد شای
 او نیم از این بیغایه استدم فرمود کلکم راع و کلکم منسول عن رعیته و هر که اوزن
 باشد عدل باید که نگه دارد بیغایه گفت علیه السلام من کان له امر امان و لم یقبل بینها
 و جاز یوم القيمة و احد شفیتها ناقصته و گفت علیه السلام هر که باشد دوزن و عدل
 کند میان ایشان حدل شود و او را دوزخ و حرام شود او را بهشت و عدل میان
 فرزندان در عطا نمودن که در حدیث نیز است اعدلوا بین ابناءکم زیادة
 و از یکی را از یکی نکرده است در حدیث آمده است سعد این سجد را و دلبر
 و زنی یک پس را از بر دوزم زیاده عطا کرد بعد وفات او را در خواب دیدند
 در عذاب یافت پسید که موجب عذاب نمی چینی گفت از سبب آنکه در عطا کردن
 عدل نکرد و عدل گشته دانستم از ان سبب که زنی بود در بردگان نیز عدل نگذاشت
 و کاری که طاعت ندارد نیز نماید و آنچه خود بود و خود خوردن است از سبب میل
 بهش نبود و در حدیث است تراخی در عطا کردن که بیغایه گفت علیه السلام
 انما اهلکم است از است در روز شهادت است بیغایه گفت علیه السلام بیغایه
 القلوة و حلت آیاتکم با بر باری را از بر و بر و استانی میگویند و شفقت

یتلظم

کنند و بیغایم گفت علی السلام من یطمع بقبده کفارته ان یعتق
هرگز بنده را طهارت ندهد که آن باشد که او را آزاد کند یعنی اگر آن
از سه ضرب زیاده زنده مجلس بقیع در بیان نهد زنا و فحشاء نماز چغت و نهدت ریاضت
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اربعة اشیاء لا یبغی مع الاربعه الذنب مع الحمی والفقار
مع الضحی والناسخ الزنا والمال مع الربوا یعنی چهار چیز جمع نشود با چهار چیز گناه با نیت
و فقر با نماز چاشت و توانگری با زنا و مال با ربا بداند که پسر زحمتی که باشد سبب
کفارت گناهان است که در خبر است که در پائی مومن خاری بجلد همه
گناهان از وی بریزند و چون مومن چهل روز زحمتی بیند یا مکر و بی رسد
نشان سلامتی ایمان او است و چون امیر المؤمنین علی رضی الله عنه
آورده روز رحمت فرسیدی غمناک شدی و چون زربع بصری را
زحمت فرسید گفت الهی نامم وادی تا خورشتم گو و در عهد مومنین
موسه علیه السلام فاسقی بود که عمر خود در خور ربه بر بصره گفته ای مهنر موبس گناه
میکنم و عمر در از یافته ام و مال بسیار دارم و خداوند تعالی مرا زحمت نمیدهد
و عقوبت نمیکند مهنر موسه و مهنر است که کرد و گفت خداوند این فاسق
چنین میکند فرمان شد ایموسه او را بگو بکدام عقوبت از اینج بالا ترا باشد
ترا عمر در از دارم تا گناهان بسیار میکنی و مال بسیار دارم تا حساب
دو سوارت گتم و من در سه ترا دادیم و زحمت بر تو نقرسار
تا کفارت گناهان تو نشود و سلامتی در از نشان دوری است **چون بر تو سخت**
جفا کرده اند گن است سنت بر راکر ده اند و در خبر اوقات حتمی
کیلة کفارة الذنوب سنه تسبک کفارة گناهان یک ساله است
و در خبر است چون مومن را شب میگرد خدائی فرشته میفرستد که بر او نهد
بنشین و بشنو که چه میگوید آن فرشته برو می آید چون زحمتی میکند الحمد لله علی کل حال
آن فرشته میگوید خداوند آن بنشین تا تو میگوید فرشته از فرشتگان گواه باشد
این بنشین را بصورت دیم گوشه به از این گوشه و خوبی به از این خوبی از یکی به از
زنگه و با گتم و اگر مرگش و هم گن انش عقوبتیم و در جواب فریب حجت است از
و در از است

و در جزایرت من مومن را بیاید خدای تعالی نوشته را میگوید بر و قوه از وی بستان و نوشته دیگر از فرمان شریف بود
 پس بنده را طعام کند و بستان و نوشته دیگر از فرمان شریف بود و نوشته دیگر از فرمان شریف بود
 و نوشته دیگر از فرمان شریف بود و نوشته دیگر از فرمان شریف بود و نوشته دیگر از فرمان شریف بود
قوله **والفقر وضع الضح** بدانکه نماز چنانست که جمع نشود و هر گاه نارضی کنی که از خدای تعالی او را تو انکار داند
 و در حدیث آمده است **يَجْمَعُ الْفَقْرُ وَالضَّحَى فِي بَيْتٍ وَاحِدٍ** فقرا چنانست که در یک خانه جمع میشود و هر گاه
 بن محمدان کف عدا الله الهی از طغنه فقرا فرعون می رسم و فانی شد نماز چنانست که در دو این نماز بر سر از پیغمبران علیهم
 السلام فریضه بود و بر پیغمبر واجب بود زیرا که بر خود نذر کرده بود در آنکه در شب معراج خواهر کائنات است در برینست
 و در آن خانه دید از یا قوه سرخ در از می آن خانه دو آزرده هزار رساله راه بود و پیله آن خانه از زمره سبزه راست
 باشد ساراه پیغمبر عدا الله ظاهره که در پیله میگردید در آن خانه بیرون می آمدند پیغمبر عدا الله کف
 شما را خدای تعالی برای کسی که آمد آفریده اند کف من صلی صلوته الضحی که نماز ضحی بخواند برای او آفریده اند پیغمبر کف
 عدا الله کوه پیش ای جبرائیل ام که من این نماز بخواند نیز واجب کردم و در خبر است نماز ضحی دو آزرده رکعت است
 و در روز دوازده ساعت است و هر که بخواند نماز ضحی هر رکعتی که کند ساعت بزرگ **قوله** **والغناء مع الزنا غنا با**
 یک جمع میشود زیرا که زمان بدترین کثرت است که پیغمبر کف عدا الله کثرت بدکاران در درگاه خدای تعالی عرض میکند
 بیشتر خشم خدای تعالی بر زانی می باشد و کف عدا الله الزنا یؤید الفقر هر که زانیان فقر میرانند و خود کف
الغنا یخرب لئنا زانیان را خراب کرد و خدای تعالی می فرماید **و تلك بیوتهم خاویة بما ظلموا**
 محمد خدای تعالی امتان بنیت نهیانی خراب کردیم بسبب آنانی که کردند که سبب خراب دو جهانی است و زانی و نسا
 و آخرت است پیغمبر کف عدا الله **احذرو عین المعاصی فان حیران الدنيا والاخرة**
 بفرموده است از آنانی که زبان دنیا و آخره از آنانی است و سودا و آخره در فرمان بر او که می است ان الابرار لیس نعم وان العی
 ضعیفیم **بیت** هر که طاعتش کند بود در دهر هر که مخالفش بود در دو جهان زبانی او است **قوله** **والمال مع**
الریا اصال بار بر ابانی مانند البته بشویم مبالغه بود و در زینت عروج سید البشر است بعضی مردم را در آسمان
 دید که شمشیرشانی چشمهها بر آن بود و در بر سرشانی بانک میکرد و برق چشمهها بر آن می تاخت از همه بر سرشانی است
 که این کس که کف خردگان ریاضت و اهل است ریاضت و اهل است ریاضت و اهل است ریاضت و اهل است ریاضت و اهل است ریاضت
 هر که یکم از ریاضت خورد و دست سالی راه در قوجاه دوزخ زد و کف است ام هر که در میان ریاضت آرد و نواب
 بازادی بنده باقیه و از آنش دوزخ آرد و **قوله** **حسب علی مشرک** که در حال ریاضت بود و در جوار
 که در حال ریاضت بود و در جوار

عنا عرشها

بدو چه اعلیٰ رسید روزی حسن بصری رحمت الله علیه حجره او خالی دید و حیرت در مستراح وقت
و حسن ایستاد و آن بوستان را نگاهداری چو حیرت از آن مستراح بیرون آمد حسن گفت بخواب که این بوستان
گذشته بود گفت که او که ترا اینجا اساده کرد تا نگهدارستی و نه بروی **مجلس ششم در بیان مهملک قال قال رسول**
الله صلی الله علیه و سلم ثلث مهملک شیخ و مطلع و هواء صبیح و
اعجاب **الکعبه** یعنی به چیز دیگر گفته اند بخوبی که فرمان بر دلبری او کرده نشود و عجب کردنی مرد و بنفس خود بخانکه
بجایان بسیار است مهملکات نیز بسیار است فاما این است چیزی که پیشتر گفت ام اصل هم سر است
و قائم بر سر دوزخ است هر یکی که هست شجاعت دهنده است و پهن است رساننده است و بدتر از کنایان
بخل است **بخل شیخ قولی** معنی در کار دنیا با شیخ از بخل سخت تر باشد چنانکه او از شیخی فاضل تر
و بخل در هر یکی است فاما فرمان برداری او کردن بد است میان بزرگواران **عبد الله بن مسعود** لایق
و البخیل لایق الجنة و در خبر است چون حق تعالی بنیت او فرمان ندانند او را تا سخن کند گفت انا حرام
علی کل بخل و دوزخ را نیز فرمان شد تا سخن کند گفت انا حرام علی کل شیء و گفت عبد الله ان الله
تعالی یغض البخیل بخل در آن درگاه مبعوض است و گفت عبد الله ان الله یغض البخیل فانه
قاعد النار یعنی دور باشد از بخل کردن در گذشته است آن بخل سوئی دوزخ که از زوایا
بخل ایمان زایل کرد و دنیا بجز قارون راحی تعالی چند آن مال داد که زکوة آن مال بی حد شد
و قارون از آن زکوة بداد کافرشد و بزرگ زمین رفت **فمن فحشفا به و بداره الارض**
تعبیه بار پیغمبر عبد الله بود فقیر تر بر پیغمبرم عرض داشت که و گفت دعان تا حق تعالی مرا آسای
سازد بیفانبرم فرمود خیریت تو در فقر است بعد چند بار عرض داشت که و
پیغمبر عبد الله در عا کرد حق تعالی اسباب او ساخت چنانکه آن مالش که هزار و صید درم او را
زکوة مال دادنی آمد و بخل پیش زکوة مال نداد از زوایا آن ایمان بیاد داد و فلاح در ترک بخل است
عز وجل فانقوا الله ما استطعتم واسمعوا و اطیعوا و انفقوا خیر انفسکم
و من یوق شیخ نفسه فاولئک هم المفلحون به رسید از خدای تعالی تا او را
و اسمعوا و اطیعوا و انفقوا خیر انفسکم خود را و هر که نگاهدارد شیخ خود را
از رفتن نفسش بندگان الماتقاء رسیدن و بر پیغمبر کردن ای نیز خدای
به رسید در کمال حد و کمینت آن ترس بر کمال است و ترس بی ترک گناه

که مذکور

اسودند آرد ما است طعمه تا آنکه می توانید اگر از شمع باز نماند دست از کبره بازدارید
قوله تعالی تجتنبوا کباره ما تلهون عنه **تکفر عنک سنیاتک السیئات الکبائر**
 است از کتبه کبره بازدارید تا کتبه صغیره از شما باز نگذارد و شناختن صغیره و کبره واجب است
 و دوران اختلاف بسیار است فاما در قوت اقلو گفته است که با جمیع صحابه و تابعین کتبه کبره
 بگفته است چهار در دل است کفو و المیدی و امن و اصرار اگر چه این کتبه صغیره باشد
 کبره کرد و چهار در در زبان است بد گفتن که بدان حد لازم آید و گواهی بد رونق دادن که بدان
 حق که برود و بگویند خوردن بد رونق که بدان حق که برود و سخن خواندن و عدل زاده را حرام زاده
 خواندن نام عمل او یا چیز کرده و دست کشیدن و با خوردن و مال یتیم خوردن و خوردن هر چه مستحق آرد و
 و در دست دو کتبه است یکی گشتن بناحق و دزدی کردن و دو کتبه در فرج است زنا و لواطت
 کردن و یکی کتبه در پای است و آن گنجین از صفیال است باشد که یک مسلمان آرد و کافر فکر نبرد و اگر
 مسلمان کافر کرد و او باشد و یکی کتبه در تمام اندام است و آن بی فرمانی مادر و پدر کردن است **قوله تعالی**
واستمعوا لمتامع و معنی دارد شنیدن و قبول کردن چنانکه سمع الله لمن عهده اقبل
 الله بشنود و فرمان من قبول کنید اگر بماند نماز بشنود و در مسجد نه آید گواهی نشنیده باشد
قوله تعالی و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر من فرمان برداری کنید حاکم را و عمل خدا را
 و اولی را و بقول علماء و فرمان برداری کنید و جاه دیگر فرموده است **اطیعوا الله باو**
اطیعوا الرسول باو و اطیعوا السنن و الی الامر باو و المال **قوله تعالی** و انفقوا
 خیر الی انفسکم یعنی نفقه کنید مال را که خدای تعالی آن مال را خیر خوانده است که خیرات
 مال خیر و بیغایر گفت علیه السلام خیر الخیرات **من الخیر** و گفت علیه السلام **یحصل الخیر**
من الخیر لا انفسکم من نفسهای خود را آنچه میدهد خود را میدهد بی شیخ عبدالمبارک گفتند
 چندین بار میدهند چیز برای عیال خود بگذر تا اگر محسوس ایثار را وسعت باشد گفت
 اگر دمی خواهد که از دین در شمع بی برود و مال در شمع برود و یا در دین بگذارد گفتند و شمع در
 اولی گفت من میخواهم که پشت روم مال را در دین و نیا چگونگی گذارم **قوله** **ومن یوق شیخ**
نفسه الی قایمته نگاهداری من است هر که نگاهداری نفس خود را از بخل پس است از رستگاران
 هر که مال را کوفه کند به بخیل باشد و هر که نفقه عیال نکند او شجاع باشد و بیغ که بوند
قوله **و یوق شیخ** خواهد هر کسی که ب است بیغایر گفت علیه السلام **الخیر من الخیر** و اولی و اولی

در عمل خدا را
 حاصل

معجونه مع طينته اوم عليه السلام بهواء وبلد بزرگ است وحق تعالی میفرماید
 اَفْرَأَيْتَ مَنِ الْخَازِنُ الْهَوَاهُ ویدی تو ای محمد آنکه رفت بخدای بهوای
 یعنی تو ای نفس را چنان بجا آرند که فرمان خدای تعالی را وحق تعالی مهتر و او
 گفت دم عاد نفعک عاد نفعک عاد نفعک فان مؤدتی فی عاد وبتالی یعنی
 بهوای او ترسانند و فرمان بر بسز جمله است ونبی النفس عن الهوائی فان الخندق
 بای الماوی پیغابنم گفت اعلی السلام من خلف الهوائی یحاصر انبتعه ملک بزرگا
 ن دین هرگز نفس را بجز او ترسانند و سبب بر آینه به پایگاه مای بلند رسیده اند و
 گفته اند هر که با وی بر بهوای نهاد بهوای او را چون او را زمین شود بزرگی در
 بهوای میرفت پرسیدندش که بدین درجه بچه رسیدی گفت حرص و بهوای گذارستم
 در بهوای شدم در **حکایت** آورده است که ابو القاسم صفاری سال نفس را نان گندم تباد
 نفس او الحاح کرد که یکبار نان گندم بچشان شیخ قبول نکرد و شبی کایات را دم در
 دید که او را فرمود که نفس خود را بجز او برسان و یکبار نان گندم او را بخوران گفت یا رسول الله
 من کتبه خواهد شد فرمود درجه تو ناقص شد فی است یکبار او را یک بار نان گندم بداد گفت فرمان برد
 یم یا رسول الله چون وقت افطار شد نان گندم پیش کرد و نفس گفت که ای شیخ آرزوی من شد و
 شیخ گفت یکبار دوت و هم فغولی آغاز کردی و مراد بهای شهیدیت مردی آید و کاسه پر شده
 پیش شیخ داشت شیخ بیوش بر زمین افتاد چون بیوش آید گفت یارب دو مراد و یک
 نفس را می گزارد در خویشم بر اندی ابی قدو گفت و جان داد از آسمان آمد وصل الجیب
 الجیب بر که را هم پیش آید بروج شیخ ابو القاسم صفاری نان گندم و شهید دهد بکفایت
 رسید بدعا گفت علیه السلام هرگز نفس جزئی آرزوی کند و آن چیز پیش او بیارند و او
 آفران خورد و کس که سزا طعام و بدعت تعالی مباحات کند بر فرستگان که به بنید سوی آمده
 که آرزوی نفس شکسته است گواه یا شهید که ما او را بیاریم و شایسته بهشت کردیم در
حکایت آمده است فضیل عیاض را چه رسد نفس او آرزوی میکرد که اگر مرادشکنها بخورد
 فی شیخ قبول نمیکند شیخ خدیجه در راه رسول علیه السلام در خواب آید و گفت نمیکنم و ای پسر
 بر سر خود گستره بر فضیل بر نشان چون فضیل خورد نان آرزوی خود را و شوی خلیفه در شب
 بیدار شد و طبعی را بر سر خود کشی موجود است گفت یک در یک موجود است خلیفه آن
 طعام

دینک بر آرزو

یک بر سر خود که چون پیش در فضل رسید و در بزم شیخ اواز کرد و گفت ای خلیفه پنج مبرک کن
خوردنی نه نام خلیفه گفت ای مخدوم اگر شما بخورید من از دوزخ نجات یابم شما ترا چه زیان دارد و بعد
از این و الحاح قبول کرد و سه لقمه تناول کرد و باقی در یک بخلیفه سپرد **قوله تعالی** و اعجاب المکرر
تفسیر و آن دیدن در عبادت خود است بدانکه عجب بدترین اخلاق است که مردم را بپایند
بکار از **اعلی علیین** یا **سفل الشفلین** برود که طاعت با عجب از آسمان چهارم یا زبروی او
اندازند و مدعا قیل را باید که عجب نیار و که قوه و توفیق و سلاستی اعضا هم از خداست و به
تقدیر او مقدر است بغیر خواست او **قوی** توفیق او کسی بیکرعت نتواند گذارد و عجب در کار راستی
آرد که خود را هم بدان مستغنی داند و کار او بیشتر نرود و بیغافر گفت علیه السلام هر زوری که
در آن روز از من حسن زیاده نشود و آن روز از من مبارک نشود و فشتگان که در روز و شب
در طاعت اند و سالها در عبادت گذرانده در و ایشان این تسبیح است سبحانک ما عذونا
حق عبادک بنما بجز گفت هم هر که بر ارمال طاعت کند و ذره عجب آرد اعم او باطل کرد و در
است خردا قیامت یکی را حاضر کنند که عمر او آنک بود فرمان شود که در دنیا چه کردی گوید هیچ نکردم
فرمان شود هم کردی باز دیگر را حاضر کنند گویند چه کردی گوید چنین و چنان کردم فرمان شود هیچ
نکردی **عربی در بیان کفارت** **قال قال الرسول الله صلی الله علیه و سلم**
ثلثه کفارة استبأح الوضوء علی الکارة و المشی علی الجمعة و انتظار الصلوة یعنی
سه چیز بود و گذشته کنانند تمام کردن وضوء در حال اکراه و رفتن سوی نماز جمعه و انتظار جماعت و
منتظر بودن نماز را بعد نماز **قوله** **ثلثه کفارات** یعنی سه چیز دور کننده گناهان است بدانکه دور کننده
گناهان بسیار چیز است چنانچه مردی بر پیغمبر علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله گناهان بسیار
بنما غیر فرمودم گناهان تو بسیارند یا برک درختان کف گناهان من بسیارند گفت گناهان تو بسیارند
یا ستارگان آسمان گفت گناهان من بسیارند خواب کایانیت و فرمود بکلام **لا اله الا الله محمد الرسول الله**
و در کش دراز آن مرد همچنان گفت خواب فرمود علیه السلام **ترکیبی** جمله گناهان تو آرزنده و در حدیث
دیگر آمده است هر که بگوید **لا اله الا الله محمد الرسول الله** و در روز کشته آنرا بگوید خدا ای تعالی چهار
پنجاه کبیره او و پنج وقت نماز کرده از گناهان صغیره است و حق تعالی فرمود که هر چه بگوید
از گناهان صغیره بکبیره بکفر کنیم از شما گناهان صغیره و جاری دیگر فرموده بجای در آید نماز را در ساعات
شب و در ساعات روز که بدرستی که نیکبای می بودید بنما را و هر روز از من نیکبای بنما را

Handwritten notes in the top right corner, possibly a page number or reference.

و در از بدینا کنان صغیره است و حضرت رسالت علیه السلام از باران برسید که اگر
 در پیش خانهای شمان بچوب آب باشد و شما بر روز پنج بار در آن جوی اندام بشوید
 چیزی بر اندام شمان رسیم باقی بماند یا نه گفتند چیزی نماند بنفایم گفت علیه السلام همچون
 وقت نماز است هر که بگذارد نماز چیزی از کناه نماند و خبر است چون مومن کند کند بر
 دست چپ از فرشته دست راست اجازه بدینست تن می طلبد فرشته دست راست که
 ساعتی منویس تا پنج با کناه کند باز برسید گویدش منویس شاید کاری نیک کند
 کاری نیک کند فرشته دست راست گوید که از یک صد مراده صد نیت تن
 است و پنج نیکی او را به پنج بدی بدل شود و پنج نیکی در اعمال او برای او می نویسم
 پس شیطان گوید آه چگونه بس ایتم فرزند آدم را علیه السلام المومن چون درگاه انور
 الا اگر این برای آمرزش تو بهانه مرعوب تو هم دست از کار نیک مدار مردی سکی
 یافت او را آب داد بدان آمرزید بی بی رابع بصری روح سکی را سیراب کرد او را بعد
 بخشید مردی شناخی از راه به برید بدان سبب او را ببلرزید و در پشت رسید شیخ ابو الفتح
 موصلی را بعد وفات در خواب دیدند پرسیدند که خدای تعالی با تو چه کرد گفت چون مرا زیر
 عرش بردند فرمان شد ای شیخ موصلی با تو کار داشتیم و لیکن روزی مرا تو در مجلس بر تو
 دوستی از دوستان ما انجامیدت وقت از خوشی شد نزد کار او کردیم و اگر نه تجا دیدی که برسم تو چه می کردت
 فردوسی را برین بیت آمرزیدم **خدا تعالی را یگان آمرزید آخر** بنفایم گفت علیه السلام هر که چندان کار
 با ما داده **باریکو لا اله الا الله و هذه لاسمک** که در لک **و الحمد لله و بحمیت و جوی لا یوت** آنرا
 دو الجدل و الکرامیده اخیر و تو علی کل شیء **خیر امرزیده** که در کتبه آن اگر چه بیشتر از کف در بایستند
 و گفت علیه السلام هر که بعد از بر غازی سسی و سسی بگوید سبحان الله و سسی و سسی بار محمد و سسی سسی بار
 و الله اکبر و یکبار **لا اله الا الله و هذه لاسمک** که ما قورید و در کتبه آن او اگر چه بیشتر از کف بیشتر
 و گفت علیه السلام هر که بگوید سبحان **لا اله الا الله و الحمد لله و در کتبه آن او اگر چه بیشتر**
 از کف در بایستند و درین حدیث که **جز خواجه کائنات شمرده است** **و لا یسبح الا لله علی المکاره**
 و ضوئیت کفر کنان است **لقله علیه السلام** **لا یسبح الا الله و الحمد لله و در کتبه آن او اگر چه بیشتر**
 علیه السلام **من تو صبر و قاسم الورد و خرج من ذلک کرم و ولدت له امه و فرکر دن در کتبه آن او اگر چه بیشتر**
لقله علیه السلام **من یسبح الورد علی المکاره لا یوت له لعل عده نصرانی یسبحه فی کل قصر بعد و کتبه آن او اگر چه بیشتر**

Handwritten notes on the right margin, including the word 'محمد'.

Handwritten notes at the bottom of the page.

بگویند که در وقت نیت **قولی علیه السلام** الوضوء **سبح المومن** چنانکه در زمستان و یا تابستان
 در قیام و یا در رحمت و یا در نجلی اندام بدانند و وضو بر چهار گونه است **صاف و لغو** چنانکه برای
 نماز و گرفتن قرآن بغیر غلاف و دستها **لا لیس** **لا لیس** **لا لیس** و واجب چنانکه برای طواف خانه کعبه
 اگر بغیر وضو طواف کند حج او فاسد نشود **فانما دم** او را **لا لیس** **لا لیس** چنانکه برای خواندن قرآن
 بیجا دو گرفتن کتابهای فقه و درآمدن در مسجد و مستحب چنانکه برای خواب رفتن و طعام
 خوردن و زیارت کورستان کردن و زیارت علمای فقی و بعد در وقت گفتن و غیبت کردن
 و خواندن شعر و خنده قهقهه و فواض و وضو چهار ضربت شستن روی و دو بار زومی تاریخ
 و چهارم مسح سر و مسح ریش و مسح اینها را در شستن دو پای تا شستگاری یکبار
 و نیت وضو زده ضربت اول سه بار و دست شستن تا بندگاه دست و نام خدا تعالی
 شدن و مرویت از پیغمبر علیه السلام **بسم الله العظيم** و **الحمد لله على دين الاسلام**
والكفر باطل پیغمبر گفت علیه السلام هر که وقت وضو نام خدا تعالی می ستاند پاک شود از
 گناهان درون و بیرون و مواک کردن پیغمبر گفت علیه السلام **واحدة** مسح السواك
واحدة مسح السواك
 که درون و بینی افشردن و نیت وضو کردن که وضو برای نماز میکنم و ترتیب در وضو
 کفها شستن یعنی اول روی شستن بجهت دست و بجهت مسح سر کند و بجهت دو بار شستن
 و بر عضو راسته بار شستن و خدل انگشتان دست و پای کردن و خدل شستن کردن
 و تمام مسح کردن و ترتیب شستن مسح گوش کردن و مسح کردن و از راسته شستن
 و مستحبات وضو ستان زده ضربت پیش از دخول وقت نماز ساختگی وضو کردن قال علیه السلام
من تيمم للصلاة قبل دخول الوقت نزلت عليه بآية رحمة و با غار وضو بر سر نه کردن در وقت
 سوری قبله کردن و کلمه شهادت بهر عضو گفتن ایام خوالی گوید **بسم الله** بهر عضو که کلمه شهادت
 گوید ناشسته بنماید و دعا خواندن و بدست راست آب در بینی کردن و بدست چپ
 آب درون و سر انگشتان در کورخ که کشی بوقت مسح هر آردن و انگشتی چنانند
 آن فریض باشد و وضو وضو کردن و او فریض خالی شود و باز برگردن و قدری آب فاضل
 وضو آن را خوردن و سه بار **قدر بعد از تمام** وضو خواندن و تحب وضو کردن و دعا
 کردن و شستن دادن و حق تعالی بر پیغمبر علیه السلام و حق فرستاد که با موسی اگر با وضو شستی



در
 ر

و بعد از آن رسید ملائمت بر نفس خود کن و امیر المؤمنین علیه السلام را در آن روز از راه بیابان
برای خریدن غلاف کعبه فرستاد و در دیهی رسید و پیش او صفت عالمی کردند آن یار
بزیارت آن عالم رفت و بر در او حلقه زد و بعد زمانی آن عالم بیرون آمد و با او نشست
عالم گفت آن یار امیر المؤمنین علیه السلام گفت رضی الله عنهما ای محذوم صفت تو چنانست که شنیدم ترابه از آن
فاما بر بعد بری جو جواب دادی آن عالم گفت حق تعالی جبار جلالتهم موسی را علیه السلام فرمود ای
موسی چون از سلطان می ترسی و فزون و اهل عیال خود را نیز بگو که در فکند تا آن سلطان تو هیچ زیان
رساند چون شنیدم که کواری بر من با هیبت آمده است و فزونم و اهل بیت خود را نیز حضور
فرمودم تا از شر تو ایمن باشم **قولہ و المشی علی الجمعة و در بجا آمد و فی روایت السعی الی الجمعة**
رفتن گوی تا از جمعه بروی شافتن الی الجمعة بکلمت فاسحوا الی ذکر الله بدانند در رفتن بسوی نماز جمعه
مزد بسیار است و اجر بیشتر است بنمایم گفت علیه السلام من ادرك الجمعة فاما ادرك الحج و گفت
علیه السلام من ادرك الجمعة فله اجر ما يشهد به عليه السلام **اغتنموا الی جمعة ولو كان كاسا بربها**
چنانکه بنمایم گفت علیه السلام هر که غسل کند روز جمعه و بر او در سجده و بر کردن کسی نشیند و چون
خطیب خطبه خواند فاشش باشد بعد نماز بگذارد و آمرزیده شود ای مؤمن شب جمعه در روز جمعه
بست و چهار ساعت است بشمار هر ساعتی ششصد هزار عاصی آمرزیده می شود و از آتش و زنج
آزادی شوند و همچنین از رحمت علیه السلام روایت است که گفت علیه السلام هر که زنده دارد شب جمعه را او را
مزد حاجی و اجر غازی و گفت علیه السلام من صلا لیتة الجمعة اربع رکعات یقر فی کل رکعة فاتحة سورة الواقعة
والا فله من عین مائة غفر الله له و ثواب سبعین سنة و كما عابد الله فاحم من النفس سنة و گفت
علیه السلام هر که بگذارد چهار رکعت نماز در شب جمعه بخواند در هر رکعتی بعد از فاتحه اخلص پنج بار یا هر رکعتی
کنان او بقادسیال و گفت علیه السلام هر که بگذارد شب جمعه دو رکعت نماز بخواند در هر رکعتی بعد از فاتحه اخلص
بنقاد و بار بعد از سلام بنقاد و بار استغفر الله کثیر حق تعالی او را بیامزد و اگر دعا کند امت مرا هم بی برکت دعا او در
بهشت رسد و هر حرفی بشمار ستارگان آسمان نصره در بهشت برای او بنام شود و گفت علیه السلام هر که بگذارد
در شب جمعه دو رکعت نماز بخواند در هر رکعتی فاتحه بیکبار و آیه الکرسی بیکبار و آیه ربنا آتانی الذی احسنه
و حق الاخرة حسنة و قنا عند الله رفعت بر حق ایمان او را از عمارت شریفان کفازد و بوقولی نیز
این نماز در چهار شب آخر صفر صحابست وی کردند و بر اسنت مانده همچنین در زاد الصلوات است
ای عزیز من روز جمعه روزی معظم است و از همه روزها فاضلتر است اگر یکی در آن روز کند نماز شب بهتر است

والا کاره

و اگر کار بد در آن روز کند عذاب سخت تر چشد و در حدیث قدسی است که در روز جمعه اگر در کار منی تا بهفت
روز نماز تو ساخته کنم اگر تواند روز جمعه روزه دارد و در خبر است هر که بهفت روز روزه دارد حق تعالی بهفت
پدر و فرزند و بی بر بند و در خبر است هر که بهشت جمعه روزه دارد بهشت بروی عدل کرد و در
خبر است هر که در وقت اشراق نماز احوالی بگذارد ده رکعت نماز هر رکعتی بعد فاتحه اذاجار نصره الیکبار
واحد صد بار و یا اذاجار نصره الله بار و اخلص پنجبار و یا اذاجار پنجبار و اخلص بیست پنجبار بعد از
فراغ نماز بار لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم گویند پنجبار گفت علیه السلام هر که نماز احوالی بگذارد در زمان
بهشت او منم و بهتر از جای خود بر نگیرد که آمرزیده شود او و مادر و پدر او نیز آمرزیده شود و کوی که
بخواند یا سوره تورات و انجیل و زبور و فرقان ثواب این نماز بیست و روز جمعه این ورد نگاه دارد
اخلص و سبحان الله تا عظیم و استغفر الله و در روز چهارشنبه یا در روز خبر است هر که در هر جمعه این ورد
بخواند و مواظبت نماید حق تعالی او را در این روز قیامت از غم این رحمت خود
خشنود که داند ثواب این ورد بسیار است و غسل کند که بغایم علیه السلام فرمود من اغتسل یوم جمعه
مخرج من ذل و یوم کبیرم ولدته و در خبر دیگر آمده است من اغتسل یوم الجمعة ثم صلی رکعتین و یقر فی کل رکعة
الفاتحة مرة و القدر عشر مرات و اخلص ثلاث مرارة غفر الله له ذل و یوم الکفان الکفر من محرم السماء و در عمل الفقار
و مسواک بکنده که ثواب بسیار است و خشرقی یا لاله اگر باشد در خبر است هر که عود دهد چاه خود را
و پرود در مسجدی نوشته شود مر او را ثواب پشمار هر که ابوی برسد ثواب آزادی بنده یا بدو چاه مسجد
بگذرد اگر باشد که ثواب بسیار است و سنت بغایم علیه السلام پس جانب مسجد رود و سعی کند
که فرمان حضرت پروردگار برین جمله است فاستغوا لی ذکر الله و بعضی سعی را تفسیر کرده اند نسبتاً
رفتن و در حال سینه برداشته آورده است که در راه رفتن بدل یعنی مشغول مالا یعنی نشود و لغوی علیه السلام
من خرج الی المسجد و لم یتغلب بشی من امور الدنیا و لم یتکلم احد اکتب له بكل قدم
ثواب حج مقبول ای مؤمن روز جمعه چهار رکعت نماز حفظ ایمان باشد که در هر رکعتی بعد از فاتحه
اخلص یا نترده یا بخواند و بعد از سلام صد بار لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم بخواند حق ایمان از وی
سلب نکند و در حضرت آورده است که چهار رکعت دیگر بگذارد و در هر رکعتی بعد از فاتحه این چهار
یکبار و کوشه جانزده بار بخواند تقصیر مقصود سال که در نماز کرده باشد مکتف شود چون در مسجد در آن چهار
رکعت نماز دیگر بگذارد و بخواند در هر رکعتی فاتحه یکبار و اخلص پنجبار یا نیمه در آن ای خود در بهشت
نه بیند در آن چهار است که ختم نماز جمعه بدین دو رکعت کند در اول رکعت بعد فاتحه آیه الکرسی یکبار و قلی



رسم

بیت پنج بار و دو رکعت بعد از فاتحه اخلاص یکبار و ناس پنج بار و بعد از آن
بجاء بار لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم بگوید غیر و تا دیدار مولی در خواب نبیند و تا
جاری خود در بهشت معاینه نکند **قول** و الجماعه بدانکه این نماز جماعت سنت موكده است و هر
رقت نیز سنت است که بیغایر هم مواظبت نموده است و تا مرض موة اثر ترک نداد و هر
عبد السلام تَارَكَ الْجَمَاعَةَ يَلْعَوْنَ فِي التُّرَايِمَةِ وَاللَّجِيلِ وَالزُّبُورِ وَالنُّوْقَانِ وَمِثْلِي
عَلَى الْأَرْضِ يَلْعَنُهُ وَيُنْظَرُ إِلَى السَّمَاءِ يَلْعَنُهُ وَبِغَايِرِ كَقْتِمْ بِهِنَّ بَدْرُ جَهَنَّمَ
امت من گفتند یا رسول الله ایشان کیانند فرمود تا رکان جماعت و نماز با جماعت فضل
بسیار دارد **قول** علیه السلام بکبره الاوی خیر من الدنيا و ما فیها در آن آمده است
امام باهلی رضی الله عنه بر بیغایر آمد و نمکین بود بیغایر علیه السلام آمد فرمود که ترا در غم
می بینم گفت یا رسول الله سه شتر من که پرازرز و نقره از مصر می آید در انشای راه کافران
بغارت بردند بیغایر گفت علیه السلام چون ترا غمناک دیدم ترسیدم نباید که از تو تکبیر اولی
با امام فوة شده باشد امام باهلی گفت یا رسول الله ثواب تکبیر اولی از بارده شتران
پراز نقره و زر بیشتر است فرمود کسی را اگر کوهها و دنیازر و نقره باشند و یکبار یا بان فریاد
باشند و تمام ملک دنیا در ملک یک کس باشد و او همه در راه خدای تعالی بد بد بنواست
اولی ترسد **قول** و انتظر الصلوة بعد الصلوة سیوم جنیری که گمان را دور کند بعد از
آدای نماز منتظر بودن برای نماز دیگر باشد بیغایر گفت علیه السلام المنتظر للصلوة
فی الصلوة و این علامت اشتیاق بزرگی است چون بیغایر علیه السلام را مجلس دراز سندی
فرمودی أَرِحْنَا يَا بِلَالُ بِأَذَانِكَ بیا ننگها از خود را براحت رسان او در خبر است هر که
در روز درون خانه خفته باشد و بیدار شود و از کسی بی برکت وقت نماز شده است خفته
عزیزه جل جلاله مباحث کند مر آن بنده را و فرمان شو ای فرشتگان به بیدار شوید و بنده من را
او یخته به بندگی ما است و گواه باشید که من او را آمرزیدم و آن بخت تو که ز سر سایه
عرش خیزد بود یکی آنست که دل او یخته بندگی ما است در مسجد و در عهد دولت معطفی
صلی الله علیه و سلم مریدی سائیه اصلی برای دریافتن وقت می بود بیغایر علیه السلام چون
او را سه بار فرمود بگویند آمین الحنیة و فرمود علیه السلام ما من مسلم یستظر فی الصلوة
فَإِذَا سَمِعَ النَّدَاءَ خَرَّ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَسْبَعَةَ الْوَلَّتْ لَكَ تَعْظِيمًا لَهُ وَعَقْرًا لَلتَّوَكُّلِ

موت و زنده

وَأَلَىٰ الزَّكَاةِ وَلَمْ يُحَسِّنِ إِلَّا اللَّهُ فَعَسَىٰ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُتَسَلِّينَ
 وَاَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَىٰ الزَّكَاةَ وَآمَنَ بِمَا لِلَّهِ مِنَ الْغَيْبِ وَاتَّقَىٰ اللَّهَ كَمَا لَوْ رَأَاهُ وَكَانَ مِنَ السَّاجِدِينَ
 وَاَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَىٰ الزَّكَاةَ وَآمَنَ بِمَا لِلَّهِ مِنَ الْغَيْبِ وَاتَّقَىٰ اللَّهَ كَمَا لَوْ رَأَاهُ وَكَانَ مِنَ السَّاجِدِينَ
 وَاَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَىٰ الزَّكَاةَ وَآمَنَ بِمَا لِلَّهِ مِنَ الْغَيْبِ وَاتَّقَىٰ اللَّهَ كَمَا لَوْ رَأَاهُ وَكَانَ مِنَ السَّاجِدِينَ

مجلس پنجم

بسم الله الرحمن الرحيم **مجلس پنجم در بیان تحریک کردن**
 سَاعَ إِلَى الْخَيْرَاتِ وَمَنْ اسْتَقْبَلَ النَّارَ فِي عَنِ السَّيِّئَاتِ

وَيُقَرَّبُ الْمَوْتَ فِي تَهْدِ هَدَامِ الذَّاتِ بَعْنِي بَرَكِ اسْتِقْبَالَ يَشَدُ سَوِي يَهْتِ
 بَشَادِ سَوِي نِيكِي بَاهِي هَرَكِ بَسْرَهْ اَزْ اَلْتَشْ دَوْرَهْ بَارِدْ خُوْر اَزْ دِي هَا و هَرَكِ جِسْمِ دَارِ دِ سَوِي مَرَكِ بَا خِرِ دَانِ

لذتها **فقد من استباق** بداند که استباق از محبت خرد و محبت معرفت خرد تا معرفت نبود و محبت نبود استباق
 ببرد و این است کار از اعمال دل است و از استنبیدن نیز دوستی حاصل میشود و در خبر است که هر کس را همه دوست

دارد اگر چه این است نراندیده یا ننگدگی است ه عادل راوغنی سخی را و اندک خوار را و است کس را همه دوست
 دارد و باد شاه ظالم راوغنی نجیل را و بسیار خوار را و از دیدن نیز دوستی حاصل میشود چون خیر روی و نیک

و باغ و بوستان و سبززار و آب روان و چون سونمان دانستند که خدا تعالی یکی است حکم شنیدن
 الْعَفْكَمُ إِلَهُ وَأَحَدٌ تَابِعٌ رَحْمَتٌ بَرُورٌ دَكَارٌ خُودٌ دِيرُورٌ وَهُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ وَنِعْمَتٌ أَنْفَضَتْ

عِزَّةٌ دَرَعِي خُودٌ بِشَمَارٌ دِيرُورٌ أَنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا دُوسْتِ آن درگاه در دلهار
 ایش آن ثابت شد و الذین آمنوا أشد حُباً لله چون دوستی غالب شد آتش سوتی در گره

دلهارشان تاب داد بکم طال سوتی الأبرار إلى درجة القلوب ایش آن نشسته از غلبه
 شوق موسی و از تمنای لقار و کردند و اَوْ رِي أَنْظُرَ إِلَيْكَ كَفَشَ بَعْتُوِي رَاِي قَلْبِي تَجَلِي يَأْفِكُ وَنَعْمَ سِرَا فَا

رَبَّنَا زِدْنَا صِدْقًا وَارْحَمْنَا قَلْبِي سَيُوقُ رِي فَرِيَا دَرُورٌ حَسْبُكَ إِلَى الْجَنَّةِ بَدَانِكِ اِي مَوْسَى دَرِ بَهْتِ
 مَقَامِي كَسَايَانِ اسْتِيقَ وَجْهُ تَعَالَى دَنِيَا رَا سَرَايِ مَحْتِ كَرُورٌ اِي دَانِ رَا قَلْبِي مَسَاعِ خَوَانِدِ قَلْبِ مَسَاعِ

الدنيا قليل وبهت راقم راحت و نعمت ساخت و آن را ملکا کبر خواند و اَدَا اَرَايْتُمْ كَفْتُمْ
 رَايْتُمْ نَبِيْمَا وَ مَلِكَا كَبِيْرَا وَ نَعْمَا كَرُورٌ اِي مَوْجُودٌ هَسْتِ بِمَجْلِسِ اِي دَانِ فَا لِيَا تَعْلَمُو

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مَنْ قَرَأَهُ مِنْ قُرْآنِهِ جَاءَ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ و در حدیث قد
 سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ مَنْ قَرَأَهُ مِنْ قُرْآنِهِ جَاءَ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

است اعداؤه لبعيادي الصالحين بالاعين رأت ولا اذن سمعت ولا حظ
على قلب بشر يعني ماده کرده ایم برای بندگان صالح خود را در بهشت چیزی که هیچ چشمی ندیده
و هیچ گوشی نشنیده و در دل هیچ اوستی نگذشته و گفت و مگو و صفت علیکم ما را اینست
نعم انجبت لعلکم بمنزله استیاقها را صفت کنم بر شما آنچه دیده ایم از نعمتها در بهشت هر اینست
که نغیر از استیاق آن از هیچجا غیر علیه السلام در بهشت نغیم یار نبین کرده است آنهم اندک است
شب معراج بنوعیه علیه السلام رضوان خازن بهشت را چنان گفت صفت عندی شتیان من نغیم
چیزی صفت بهشت برین بیان کن حتی احدثت علی امهتی **ناگفت** پس امت خود کم پس رضوان
صفت خانه بنوعیه علیه السلام بیان کرد بنوعیه علیه السلام گفت چیزی از خانههای امت من بگو گفت یا رسول الله
عید و رسم هر که از امت تو میرد با ایمان و هیچ کاریک نکرده باشد سرای بیاید که دور آن سرای باشد بر راه
باشد و گفت یا رسول الله صلی الله علیه و سلم در بهشت درختی است که اگر کوار بر سر آن درخت تیز باشد
راه رود و روز میرود نیاید خوابه فرمود علیه السلام از بسبب آن جهان یکروز آنگهان هزار سال این جهان است
قوله تعالی فی يوم کان مقدره الف سنة مما تعدون و یا میاید بهشت و هزار خادم از ولدان و غلمان
و نوذرا در عواید ای محمد صلی الله علیه و سلم صد هزار سال با کس در بهشت میگردم هر ساعتی نغمتی
دیگر بنم که درختی نذره ام بنا بجنه کینه من ذهب و کینه فضة و ملا طینة المسک کادفر
و در ایها الرعفران و حصیئها من اللؤلؤ و الیاقوت بنا بهشت خسته از زرت و خسته
از نقره و کل آن خاک پاکیزه است و خاک آن رعفران است و سنگیزه آن مروارید و یاقوت است
و گفت علیه السلام الدنيا انموذج الاخرة یعنی دنیا نمود آخرت است و در دنیا زمین بهشت است
و در بهشت زمین از زر و نقره و در دنیا درختان از بعضی با میوه و بعضی بی میوه و بعضی با خار و بعضی
و در بهشت درختانند بهر نمونه قانامیوه دارد و با خار بنوعیه علیه السلام در بهشت درختی است
اگر کوار صد سال پس تیز براند از سایه آن درخت بیرون نیاید و در بهشت حصارتا و سر اهدا و خاها
و غرقها از بعضی حصارتا ز زر و بعضی حصارتا از یاقوت و کنگره های آن از زرد سیم و بعضی از مروارید
و کنگره های نذراوت سرخ و خاها بی سر اهدای و قره های دغرقهای و مانند آن حتی تعالی میفرماید
صحنیه من فوق صاعرف و بعضی را بر نام هفت محل بهشت و بعضی را هفتاد محل و بعضی را بیست
محل باشد و کمال حاجت هماعملوا بر از زره کار محل و مراتب باشد بزرگی امام محمد باقر
دید و پرسید که در بهشت چه مقدار است گفت چون از دنیا تا آسمان و گفت و چه نام است

گفت

گفت از زمین تا آسمان بمفتم گفت درجه انام اعظم رضی الله عنه گفت همیشه است همیشه است همیشه است
درجه او بلندتر است به علیین یعنی از زمین تا آسمان و در بهشت جویمها روان است
چنانچه تخریص من تحتها الا انها یعنی از بر غنای و فقرای ایشان جوی باران است
و در جای دیگر فرموده **من تحتها الا انها** ای تحت امر هم هر طرف که آب آن خوا
جویمها بر آن طرف روان شوند و از بهشت خواهند که آب بالا بیاید و در حال بالا
باید فایده ما بدعون هر چه پیشتر خوانند زود میاید و هر چه بهشت در دست خراب کرد
خواهد مویز کرد و فی الحقیقه آن خراب مویز شود و چهار جوی مخصوص اند فیما انهار
می ناید غیر **عصاف** فانه از من است که این کفر نیست غیر طعمه و انهار که من غیر
گفت اللسان برین و انهار که من **عصاف** عرض بر جویرا با نقد سالی راه است
و طول است آن جز خدا تعالی که نداند و گویا که از کجا بیرون آمده اند و کجا میروند
و من جوی دیگر است از سبیل و زویل و تسیم و طهورا و قافورا و ماو معینی و در حدیث
آمده است که در بهشت ریان نام نه اشانه از آن جوی مکروره و از آن ماه رمضان و
در بهشت در رضی است که آنرا طوبی خوانند برک های آن درخت آن مقدار است که هر یک
او تمام دنیا به پوشد و هر یکی آن درخت آن مقدار است که یک برک او به چو اوقات در روز
وزیران درخت کوهها یا قوت و مر و اید اند و زیر آن درخت بنشینند خدا تعالی
بر مومنان بدست فرشتگان استیلا فرستد تا بهشتیان بر آن سوار شوند و زیارت بسیار
مولی کند پس صفیاء و راست گفتند چنانکه گوش بیخ اسپه از گوش اسب دیگر بیشتر
بود در میان راه درخت پیدا شود آن درخت از جای خود بر نشود و در بهشت بر آن نشو
چنانکه صفیاء و شان نشکند چون در دار الجلال بر سر خدا و بر اسلام تحت و بند اللهم
انت السلام منك السلام و لك حق دوایه لایق الا که ارام حق تعالی گوید عليك
السلام و رحمتی و محبتی خوچنا من عباد الله الذین حفظوا وصیتی
وافوض امری الی الله پس دیدار حق تا بهشت رسال ملک سپهر ملک نزنند که **خداوند**
ارکتی سجده کنیم و بان شود سجده کنید قدر وقت عنکم عن غیر العبادة امروز
رنگ است از شمار گرفتیم سجده همان بسنده بود که در دنیا کرده اند در بهشت مرغذرا اند



Handwritten marginal notes on the left side of the page.

و در هر مقدار که باشد خوشبختی او دیده از بعضی بوی مشک آید از بعضی بوی کافور و از بعضی بوی زعفران
 و در بهشت خیمها باشند قوله تعالی **خورد هف قصودات فی الخيام** معصوم کونا هجس باشند یعنی
 که هیچ تا حرمی را خیمهای از نور باشند و بعضی نه بنند و قیل **محبوسات فی الخيام** یعنی که با چوب
 از خیمه بیرون نکشند و بعضی خیمها از نور باشند و بعضی را از اطلالشان کشند و بعضی خیمهای از یکدانه مروارید باشد
 که در آن بستون و منج حاجت نباشد **در شارق** الا نور آورده است که رسول گفت علیه السلام در بهشت خیمه است
 از مروارید میان تپی که عرض او شصت میل باشد و طول او با صد سال راه باشد و در میان آن خیمه سلمان
 را هنر نان باشند که چون یکی جماع کند از دیگران مستور باشند یعنی او را کسی نه بیند و در بهشت برای سواری
 بر اقباب و شتران باشند که یک تک صد ساله راه روند و پیغمبر گفت علیه السلام **اهل الجنة** جود حرد
 و مکه کون جمعند و نافع بهشتیان بی موی و پاریش بودند و در هر درجه ای با جود و از آن باشند
 پیغمبر صلوات الله علیه بر اینها شدند موی سرد موی سرد موی سرد موی سرد موی سرد موی سرد موی سرد موی سرد موی سرد
 و بر جمال پیغمبر صلی الله علیه و آله و با او از یعقوب علیه السلام و بنام محمد مصطفی علیه السلام و بعمر عیسی علیه السلام
 باشند یعنی سه ساله نمایند موی را قوت صد در باشد و برای خوردن هم برای میانه شتر کردن نیز بچوبین باشند
در تفسیر سوره آورده است که در بهشت درختانند که چوبهای نقره بر شاخه های آن درختان آویخته اند چون اهل
 بهشت را از روی سماج باشند بادی از زیر عرش بچیند و او از چوبهای نقره که از طرف نشان طرف باده خیزد و چون
 بهشت پیش اهل بهشت سرد گویند موی از بود در آب رسیده در آن سرد و چه گویند گفت تسبیح و تهلیل گویند **قوله**
سارح الخیرات شتاب کنید موی نیکبها مسارعت و مسالفت و سعی معنی بیکدیگر زدند و سعی معنی تفتن
 بیایم او است **قوله تعالی فاسعوا الی ذکر الله ای بالقلم** چون بانگ نماز جمعه بشنودند شتاب کنید یعنی با
 بگم و عیبت از دل زبان و جوارح آید و سبقت بشنید شتابی باشد خواه در سعی خواه در سرعت هر که در کار نیکی پیش دستی
 کرد او موقت **قوله تعالی و السابقون السابقون اولئک الملقبون** طایفه از اکابر قوم منی
 بر بعضی و قحط مبتلا شدند و پیش حضرت رسول آمدند و احوال خود باز نمودند خواه کانیات علیه السلام فرمود من
من نطق علیهم لا یتبعوا و صا در دنیا یعنی کیست از ناله کطف کند بر ایشان برای پیوستن
 بر او و **قوله تعالی** رضی الله عنه بنخواست و گفت یا رسول الله بمن فراردم موجود است ایشان با خدا کن **قوله تعالی**
 ندانند و فرمود چون پیش رفتی کردی برای جلافت نمودی خدا تعالی را خدا تعالی نیز تو خسته و نمود و در بهشت
 هر که در غیر سبقت کند هر که بعد از او خیزد کند آن مقدر ثواب و اعمال او ثابت شود **قوله تعالی الی الخیرات**

از سخنان امیرالمؤمنین از فرمود بلیک امیرالمؤمنین گفت تا در همه کارهای نیک شتافتی و نیکو بر
 یک کار نیک کنی نه بینی که حضرت غزوه فرمود جل جلاله ان الذین امنوا و عملوا الصالحات كانت
 اجورهم جنات الفردوس اجماعاً لجات چنان گفت و حضرت بر انواع است قبلی و
 نفعی و جوارحی و بدنی اما قبلی بعضی فرض اند چون معرفت و محبت و شناختن خدای عزوجل
 راست و دوست داشتن او فرض است بفرمودت علیه السلام لا یؤمن احدکم حتی یتوکل
 بالله ورسوله احب الیه مما سواهما محبت خداست و رسول علیه السلام از همه چیزها
 بیشتر است بفرمودت یارب العالمین ترا از مادر و پدر دوست تر میدارم بفرمودت علیه السلام
 بنور ما فی کفک یارب العالمین ترا از فرزند ان دوست تر میدارم بفرمودت علیه السلام نوره مسلمان نه
 گفت یارب العالمین ترا از نفس خود دوست تر میدارم بفرمودت علیه السلام فرمود ان استکمل انما
 که انون ایمان تو کامل شد و یکی از علامات محبت خداست انست که مصنوعات او را دوست
 دارد یعنی هر یکی را تا خداست دوست خطا و تصنیفات او نیز دوست دارد و بیت **عزیز است**
عزیز است بجهان عزم زانم که جهان خورندوست **عزیز است** بر همه عالم که همه عالم زوست **عزیز است** دل
 چنانکه جود و سخاوت و شفقت و دوستی با اولیای خداست و شجاعت و شرم و تواضع و تحقیر و تفکر
 و نیت کارهای نیک و میان جود و سخاوت فرق است جود آن باشد که آنچه از او سوال کنند از ان
 بیشتر عطا کند و سخاوت آن باشد که بمانند عطا کند که از او بخواهند مردی از امیرالمؤمنین علیه السلام
 گویند خواست است ه مردان عطا او را صدقه داد باز از امیرالمؤمنین حسن رضی الله عنه گویند
 خواست او را صدقه بده داد و این خبر بر امیرالمؤمنین ابابکر صدیق رسید گفت **العلی بن ابی طالب**
و الحسن بن علی و **الحسین بن علی** و **زین العابدین** کردن در صفت خدا تفکر یک است بهترین است از عبادت
 شصت سال خبری صحیح است که نیت یک بهترین است از عبادت زیرا که در عبادت زیاد دخل دارد و در
 نیت مدخل ندارد و فری نظیر بفرمودت علیه السلام در بهشت در بهشت انقاد و در بهشت قهره دیدار کافور سفید
 از بهر جبر است علیه السلام بر سید که برای کدام کس این قهره بجا کرده اند گفت برای امیرالمؤمنین
 علیه السلام رضی الله عنه زیرا که در سواری بود نظیر که گنهای یک است انما و نیت کرد که اگر خداست
 از بهر جبر در راه خداست با هم و برکت این نیت ان قهره یافت کومی که انهم در راه خدا
 هم **عزیز است** که نیت چون جوانان قرآن و یاد کردن خداست را با انواع ذکر است و خواندن علم
 و امر و نیت کردن و از بهی منکر شدن و در هر یکی از این نیت و در حضرت که همه اعمال نیک



ل
 م
 ن
 ه

۴

در جنب تیغ زدن با کافران بمنزله قطره آب است بمنزله یک دریا و تیغ زدن با همه اعمال نیک در جنب
امر معروف فرمودن و نهی منکر از بدی منع کردن است بمنزله قطره آب است بمنزله یک دریا یا **ما خیر**
جوان چون چشم و دست و پا و جزآن و غیر اینست عیسم دیدن صنع خداست و تفکر و طلب و لید و غیر اینست
ثواب بسیار است بیت شیخ سعدی سیرازی **هر که در خان سیر در نظر بوسیار** هر ورق زنی است
معرفت کرد کار: و خداست است و کسانی را که ذکر خداست استاده و شسته کردند و تفکر در او پیش
آسمان زمین کردند و گفتند **رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ**
النَّارِ و دیدن سوره قرآن و سوره کعبه و سوره رسل صلوات الله علیه و سلم و روی مادر و پدر شفقت
و روی فرزندان دیدن بحجت **تو ایست** پیغمبر گفت علیه السلام هر که سوره مادر و پدر شفقت کند
ثواب حج یا بدردی گفت یا رسول الله اگر در روزی صد بار بپند گفت **ثَابِ صِدْقٍ يَأْتِيهِ**
عَلَمُهُ بِحَرَمِهِ **مُرَبِّهِ** و در حضرت من **نَظَرَ إِلَى وَجْهِ الْعَالَمِ قَمَرٍ** **خَلَقَ اللَّهُ**
تَعَالَى مِنْ ذَلِكَ الْفَرَجَ مَلَكَ لَهُ سَبْعَةَ آلاَفٍ بَدَنٍ فِي كُلِّ بَدَنٍ
سَبْعَةَ آلاَفٍ رَأْسٍ فِي كُلِّ رَأْسٍ سَبْعَةَ آلاَفٍ فَمُ فِي كُلِّ سَبْعَةِ آلاَفٍ
لِسَانٍ فِي كُلِّ لِسَانٍ يَسْبِحُ اللَّهُ تَعَالَى سَبْعَةَ آلاَفٍ لَفْتَةً مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ
إِلَى قِيَامِ السَّاعَةِ ثواب که و گفت علیه السلام **النَّظَرُ إِلَى الْكَعْبَةِ عِبَادَةٌ** و گفت علیه السلام
هر که قرآن خواندن نماند در حرف قرآن بر پند هر حرف و نه یکی در نامه اعمال او ثبت شود **اما خیر**
دست چون عطا کردن چیزی و مس قرآن و آستان کعبه رفتن و دست بر جوب مالیدن و با کافران محاربت
به تیغ و تیر کردن و دست بر عیار داشتن و با یکدیگر مصافح کردن و مغزری و یا با مسلمانان را کردن
و دست ناپسند رفتن و در منزل رسانیدن و آن موجب غنایت و دست بر سر یتیم بر جهت مالیدن
و در هر یکی نزد بسیار است و در حضرت چون دو مسلمان میان یکدیگر مصافح کنند و هر چهار دست
جمع کنند و گرد و گویند و بچسباند از نماندن جان پاک شوند گوئی که از مادر زاده **اما خیر**
پای برای خواندن علم رفتن و بسوی حج و غزای زیارت کعبه پیغمبر علیه السلام رفتن و زیارت علماء
و بسوی بیمار رفتن برای رسیدن و بسوی مسجد و برای نماز خازه رفتن و استقبال عالم رفتن و او را
چند کام رسانیدن و مسلمانان را یاری دادن و در حدیث آمده است **مَنْ أَعْتَدَتْ قَدَمَاهُ**
فِي سَبِيلِ اللَّهِ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ النَّارَ و گفت علیه السلام هر که نماز خازه گذارد و بپوش
عالم را و اگر تادفن بود و تمام اطباء یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفتند که هر که

در این

حضرت قال علیه السلام هر که دنبال جازه رود و پیر کاهی سیمند زار نیکی باید امانت چون ناز و روزی و بارها
 برداشتن و این سنت مصطفی است علیه السلام در مجمع الاخبار آمده است که روزی پیغمبر علیه السلام نهاد
 در کوهستان مار فتنه بود کینه کی را دید که پشت توره هیزم بر سر کرده و مالان می آمد پیغمبر گفت علیه السلام بسکت
 ز بصیت پیغمبر علیه السلام را آن کینه که شناخت گفت ای اعرابی خداوند کار من مردی جهودت
 من برین محمد علیه السلام و برین کار کار دارد امروز در پای من جاری رفته است و من بعد دیر می
 مانده خواهم رفت و او برای ضربت بهانه میجوید مرا الت بلیغ خواهد کرد پیغمبر گفت علیه السلام این پشت توره
 خط تا در خانه تو رسد کینه که گفت باز خود بر پیغمبر نهادن در دین محمد نیامده است پیغمبر گفت
 در برداشتن باز غیری تو را بسیار است آن پشت توره هیزم بر سر پیغمبر علیه السلام داد پیغمبر علیه السلام
 روان شد بر که در صحابا پیش آمدی می گفتی یا رسول الله علیه السلام باز خود من ده پیغمبر گفت علیه السلام
 ای خاموش باشی و بفک الله تعالی در خانه آن جهود پشت توره هیزم رسانید
 آن جهود پیغمبر علیه السلام را شناخت و گفت یا رسول الله برای این پشت توره برداشته پیغمبر گفت
 علیه السلام از برای آن تا کینه که را نه زنی آن جهود با جهل تو مسلمان شد و گفت آن جهود که
 و پیغمبر آن زمان بر حق که چنین گفت بر خلق داری و حق تو انفرماید و سار عو الی المغفرة
 مَنْ رَكِبَ حَسَنَةً عَرَضَهَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَعَدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ
 الَّذِينَ يَنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِبِينَ الْغِيظَ وَالْعَفِيفِينَ
 عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ
 بستانید سوی آرزوی پروردگار و بهشت
 که بهنای آن آسمان زمین است یعنی عرض آن بهشت چندان است از زمین تا آسمان و طول آن
 بهشت چو خداوند کسی نداند این نیز بر اندازه ادراک عقل و فهم تو گفت و در خبر صحیح آمده است
 اگر گفت آسمان و بهشت زمین را پر کاله کند بر کاله چون بسند دانه سازند چنین باغبان
 در بهشت خدا تعالی آفریده است و عوض هر باغی چندان است که آسمان تا زمین و در حدیث
 آمده است در آن روز که بهشت آفریده شده است خدا تعالی او را فرمود زرد و طیب یعنی
 در روز زار و روز زاری و هر روز از تر میگردد قوله تعالی أَعَدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ
 الَّذِينَ يَنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ یعنی آماده کرده شده است بهشت برای
 پیغمبر کار آن را آنان که خزینه کردند یعنی عطا کردند و دادند و در فراخی و تنگی هر در بهنای و آشکارا
 خدا تعالی دوست دارد نیکو کاران است وَالْكَاطِبِينَ الْغِيظَ وَالْعَفِيفِينَ عَنِ النَّاسِ



والله يحب المحسنين یعنی همیایا کرده شده است بهت مرفوع و خوندگان چشم را و عفو
کنند کار از مردمان و خدا تعالی دوست دارد زیرا که کاران را قوه سائر عوالم بالقلب یا بالصدق
و باللسان و بالافراد و بالایدان و بالصوم و بالصلوة و سائر العبادات و بالانسان
عن الميثاق استغاثن سومی آموزش فرمان است که در دل او را یکی دان و زبان کی خون و بجز او
بر کوع و سجود و لب ایرارگان بندی او کن که سینه عطار میفرماید **بیت** بنده که دائم کند بندگی عاقبت او
بشر مندی بد آنکه اسباب مغفرت بسیار است یکی تفکر کردن در اول بصقات خدا تعالی و بفرموده گفت
من تفكر في قلبه وتذكر لسانه غفر الله له ما تقدم من ذنبه اما از زبان دیگر
گفت بسبب مغفرت است **ذکر الله ذکر اکثر افران است** و مرده شان چیت **اعد الله لهم المغفرة**
و **اجرا عظيما** بفرموده علیه السلام هر که بگوید **لا اله الا الله** و **تذکره** اخراج چهار هزار گناه کبیره او میمزد
دیگر خواندن فاتحه است بفرموده علیه السلام هر که بخواند سوره فاتحه متصل با بسم الله الرحمن الرحيم یعنی بعد
گفتن **بسم الله** سنخنی دیگر گوید که فاتحه خدا تعالی او را میمزد اگر چه می بوسید باشد دیگر آیه الکرسی سید الخیر است
بفرموده علیه السلام هر که سه بار آیه الکرسی در روز و سه بار در شب بخواند گناهان شب و روز او خدای
ناخبر گرداند دیگر خواندن سوره اخلاص بسبب آموزش است و در حضرت آمده است هر که بعد از نماز هر روز
در شب صد مرتبه **بار قل هو الله احد** بخواند هیچ گاه بیرون نماند و دیگر در حضرت است هر که بعد از نماز هر روز
لا اله الا الله و صده لا شریک له له الملك وله الحمد يحيي ويميت هو حي لا يموت ابدان و جلال والا کرام بیده
انچه در علی کل است **تذکره خدا تعالی او را میمزد** اگر چه همیشه از کف دریا باشد و در بعضی کتب **اعد الله لهم المغفرة**
فاما خواندن اولی است زیرا که زیادت شناس است دیگر بفرموده علیه السلام هر که بعد از نماز بگوید **قل هو الله احد**
اغفر له و احسن و انت خير الراجين حق تعالی او را میمزد و در رحمت خود بفرستد کند دیگر در حضرت
هر که بعد از نماز سه مرتبه بگوید **محمد و آله و سلم** و سه مرتبه بگوید **الله اکبر** و سه مرتبه بگوید **الله اکبر** و یکبار بگوید
لا اله الا الله و صده لا شریک له له الملك وله الحمد يحيي ويميت هو حي لا يموت ابدان و جلال والا کرام بیده
و هو علی کل است **تذکره خدا تعالی او را میمزد** در حضرت است هر که بعد از نماز بیست مرتبه بگوید **هو الله احد**
و در **بیا میمزد و بیست اقام او را بیست مرتبه** در هر روز حرام کرد اما از دست مصافحه که در عالم یا بر قیصر صالح
بیت مغفرت است و در حضرت من صاف عالم **اغفر الله له** و گفت علیه السلام **اذا صافح الغنی علی العالم او**
مع الفقیر و تبسم علی وجهه غفر الله له و اعفاه الله من النار و له و الجنة عونها السموات و الارض و ما بینها
سویست که بنهار آن آسمانها و زمینهاست حق تعالی بیست مرتبه آفرید زیر یکبار و در هر بیست که بالاتر گفت

و اینک

دو بهشت را بنام چهارده هزار سال راه از آن بهشت اول است و درازی او جز خدا ایتعالی کسی
نداند و بعضی گویند بدین عرض خانه یک بهشتی باشد و بهشت اول بجنب بهشت دوم چون دانه سبزه
باشد که میان خرمن بزرگ افتاده باشد و بهشت اول و دوم نزدیک بهشت سیوم نیز همچنان نماید هم چنین
بهشت بهشت است و در خیر است که بیضا نمرد شب معراج خانه در بهشت دید از با قوت سخن و دهلین را
از با قوت سخن و بر وایتی از مراد و بر وایتی از زمره سینه که دوران خانه دهلین با نصد سال را
معاصر گفت علیه السلام مر ضوان را ای خازن بهشت اگر دور این خانه را بر روی تانیک یا شاد رضا
گشت بد رسول الله اگر نصد سال عمر شما باشد و بر براق تیز تر از این سوار شوی دهم چه از این
دیده نشود فاما در دهلین این خانه در آید تا عجیب در دهلین ببیند بیضا نمرد در دهلین در آن
نداد که هر حوری و ولدانی و غلمان که درین خانه ابد در دهلین در آید همه آمدند از دیدن آن
و آن دهلین و آن حوران و آن غلمان و ولدان بیضا نمرد علیه السلام متعجب ماند و از حوران پرسید
که حق تعالی شما را برای که آفریده است گفتند برای کسی که از امت تو نماز صحیح میگذارد یعنی عاقل
بیضا نمرد گفت عم کواه باشد ای رضوان و ای مسکنان بهشت چنانکه من نیز این نماز را بر خود واجب کرده
نیدم **قره** اعداء آتاده و همی کرده شده است بدانکه بهشت موجود است اگر موجود نبودی خدایتعالی آمانده
که آمانده چیزی موجود را گویند معدوم **قره** للمؤمنین برای متقیان با و متقی بر دو نوع است متقی
و متقی عام متقی عام آنست که از کوبه بریزد و ایمان آورد و متقی خاص آنست که از شرک و فواحش دور
که المتقین من یتقون و التواضیح و بعضی گویند که متقی آنست که بهوای نفس کاری نکند و بعضی گویند
که متقی آنست که شیطان از وی دور نرزد و بعضی گویند که متقی آنست که در روز قیامت دامن او کشیده
گویند که متقی آنست که هیچ فرض از وایض الدنیا و هیچ سختی از سخت رسوله صلی الله علیه و سلم از وی نرفته
بیجاغش اصل همه کار را خلاصت نفس است راه پیش از سه نیت راجح است سوی بهشت و آن راه بطاعت مولی است
و راجح است بسوی دوزخ و آن راه بمعصیت است و راجح است الی الله التمسع ان ترک هوا نفس است و فوق
است میان وسوسه شیطانی و هوا نفس و وسوسه شیطانی بر و چون آن کارگزی و وسوسه نفس نرود تا
ترا در آن در طه نه اندازد و غرق نکند **الذین یشفقون فی السرّ و علاناً و از آنکه خرید کنند در غایت**
و نطق کردن هر چه وقت ستوده است و در تنگی حال ستوده تر در تفسیر عتابی آورده است در آنکه این فریاد
رسید من ذالذی یحیی یغرض الله و ضاحناً فیضا عغه یکست که قرض الله در ضایر اقرض داده
نیکو گویند بر و اویش نهید و در راه فدای تقابل برای طلب مرضات او در پس و چند به او را خدایتعالی



ی

ابوجراح رضى الله عنه كفت يا رسول الله ما خراستاني است که در وسيله بن خراما است بمرد
راه خدای تعالی میدهم بشرط آنکه مرا ششده نخل خراما در بهشت دهد و مادر و پدر من و زن من و
فرزندان من در بهشت با من باشند بیغای غیر کفت علیه السلام آری در بهشت سید بن خراما یا بی در
و عیال و فرزندان تو و مادر و پدر تو باشند پس در و نیشان را برابر خود کرده برو و از بیرون باغ آواز
یا ام ابوجراح بیرون شو که این باغ در راه خدای تعالی و اوم و صفای بهشت من و تو و فرزندان من محمد و
حلی الله علیه و آله است عورت کفت بارک الله فیما اشتریت این برکت کند خدای تعالی درین خرید تو پس
کانه آزان باغ بیرون آوردند و سیدی که بخرد کرده بودند آن نیز انجا بخند روزی بیغای کفت
کم عرق معلق لابی جراح فی الجنة یعنی جند خوشه خراما را و نجات دانی جراح را در بهشت و صدقه را
بلفظ وام یا در و تا منت برود و پیش تنهی و سود کنی و خدای تعالی میفرماید ان تبدوا الصدقات صعبا
رجی وان تجزوا و توءوا یا الفقراء فهو خیر الکم و یفر عنکم من سبناکم ای برادر اگر سید
صدقه را پس بگو است آن ترا و اگر بپنهان دیدید فقیرانرا آن بهتر است در شانرا و دور کم ما از شما دیدید
و کفونکان شام و صدقه سر فرمود و در خبر است صدقه دادن بفقیران بنشانده خشم خدای تعالی را و جار و دیگر فرمود
الذین ینفقون اموالهم باللیل و النهار سرور و علانیه فلیهم اجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم حزنون
دیناریت در شان امیرالمومنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه نازل شده که چهار هزار درم نفع داد در شب و هزار درم
در روز داد و هزار درم دیدار داد و هزار درم در پنهان داد **و قوله** و الکافین الغیظ ساخته شده است
بهشتی را که فرو خوردند خشم را باینکه خشم فرو خوردن کاری بزرگ است و در خبر است من کظم غیظه کل
قلبه نور او هر که خشم فرو خورد دل او را حق تعالی بر نور گرداند بیغای غیر فرمود علیه السلام که در شب مغز
بلند دیدم از بهتر جبرائیل علیه السلام پرسیدم که این قصور بر او شسته برای کیستند بهتر جوابم کفت لکافین الغیظ
و العافین عن الناس برای فرو خورنده کان خشم و عفو کنندگان بقدره از مردمان و کفت بیغای غیر علیه السلام
من کظم غیظ حرم الله علیه و آله کتب فی اولیایه اسئله زور میسترموی صلوة الله علیه و آله
عزة جلاله برسید یا خدایا یکدم عمل درجه مرا بدرجه مکالمت رسانیدی فرمان شد ای موسی یاد دار این
که چندان مشغولت علی السلام میچراغیدی و کوبندی از روی تو که نیت بجانب راه دیگر و تو در نماز بودی وقت
ماز تو غارت میشد ز مال او بخشم دیدی از صلابت تو کوبسفت با ستاد و میرزید ترا بر و شفقت الله و او را برکت
نهادی و در روی خود را و روی چون تو بر فیده ما رحمت کردی و خشم خود فرو خودی خطبه نبوة تو در آسمانها خوانم
و ترا بر کرم روزی امیرالمومنین حسن رضی الله تعالی میخورد و شور با کم از دست کنیزک بر عرق مبارکش

افشا در خشم

افتاد و در چشمش که بزرگ بر فوگفت و **المکافئین العظیمین** امیر المومنین حسن گفت رضی الله عنهما و باید نمودن
 نیز گفت **و العاقبتین** عن الثامن گفت ترا آزاد کردم و هزار دردم نیز اورا عطا کرد **قول** **و العاقبتین**
 یعنی الثامن و بهشت کس فی راست گناه عفو کنند از مردمان در خبر داده است مردمانی را حد و بهشت است
 هر که را از آن صفتها یکی باشد او را برز نسوزد **النفوس عند القدره** با محاسب قدره از بندگان گناه در سزا
 و عفو میکند هر که این صفت باشد او را خدا ایتعالی نسوزد و بیغایر گفت علیه السلام هر که عفو کند خدا ایتعالی از او
 جرم و هر که بیغایر عیب کسی را بپوشد خدا ایتعالی عیب او را و عفو کردن کار مردان را کامل است چون برادر
 محبت یوسف علیه السلام را گفتند لقد آثرک الله علینا و ان کننا لخیطین حق تعالی ترا برزید بر ما
 و مسلط کرد بر ما هر چه خواهی کن که ما عطا کرده ایم **یوسف علیه السلام** از نشاء عفو کرد و دو کذشت و گفت
لا تریب علیکم الیوم یغفر الله لکم و هو ارحم الراحمین یعنی نیت نرسزش
 بر شما امروز بیامرز و خدا لغت شمار که او بخشاشتمه بر از همه بشنوده کانت و چون خولم کانات
 علیه السلام که راقع کرد و فرشت را بگفت و سه را حاضر آورد و فرمود با شما چه کم گفتند اگر کسی را بیایم
 و اگر عفو کنی شایانی خواهم علیه السلام فرمود من با شما همان کم که هر یوسف علیه السلام با برادران کرد
 و گفت لا تریب علیکم الیوم من انیر بائع من انیر نیت هر چه مرا کردید عفو کردم و هر چه گفتید بخشیدم
قول **والله یحب المحسنین** خداوند دوست میدارد نیکوکاران را ای عفو کنندگان و خشم
 فرود خورندگان و صدقه دهندگان پنهان و آشکارا و تقوی و رزندگان و رحمت دهندگان نیکوکاران
ان الله قریب من المحسنین و در سخن اقاویل بسیار است بقول عن انت که کارها کند
 و بکار غیر شروع کند و محسنان را و عده بهشت است و دیدار پروردگار **قول تعالی** **للذین احسنوا الحسنى**
 یعنی هر کسائی را که نیکوئی کرده اند بهشت و دیدار پروردگار است **ومن اشفق من النار فیه من**
الشیئات یعنی هر که بترسد از آتش دوزخ باز دارد خود را از گناهان ترس از آتش شرط اسلام است
 که از آتش ترسید در بهشت رسید من **خوف** بخشی هر که ترسید بهشت یافت نشان خایفان در
 و چیز است از گناه دور بودن و برکنه که نشسته بر لیسن و این حقیقت ترس است گفت ترس
 ایماست و زجا بود و اده او است یعنی هر که ترسید در چهار ایمان در **خوف** بهستی **یعنی** **عزیز**
 من **خوف** چندان که است که بوست و کوشش از روی او برینت عرانی کعب را گفتی **خوفی** من **السلام**
 من **الشیئات** است که تلاک و ملکوت از خوف آن در لرزه اند یکی شراره که مقدر و هر باشد
 کردم او **عقبات** نزار دینش دارد دینش هر ما او را در یاز هر در شکم باشد و بهشتا در هر بار آن

قول تعالی



فصلین

ما را بقتل هزار و دندان باشد که روزی میتر عالم صلی الله علیه و سلم از دست جبرئیل فرمود پرسیدم
 مبارک من ترا شادان غیرینم گفت یا رسول الله از آن روز باز که دوزخ حدیثی آفریده شده است
 شد از دل من برفته است و در کتب و بیان و روحانین ذره فرحت نموده است یا رسول الله
 علیه السلام که چیزی از بر من از دوزخ بیان کن بهتر جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله تغرر صاع
 و حرقها شدیدی و ماء و عاصدی و غلها حدیدی و عذایها کلیم
 در حدیدی یعنی زنی اندوزخ دور است اگر سنگی در آن دوزخ اندازند بقتل هزار سال
 و پایان او نیز در کبری آن دوزخ سخت است و اگر زره از آن آتش دفع در دنیا اندازد از شدت آتش
 بمسوزند و خاکستر شوند و اگر زره از آن دوزخ خاکستر در دریا اندازند هم دریا باجوشد چون دیک
 و آب آن دوزخ زرد است که از وجود دوزخیان بیرون میزند و اگر قطره از آن آب بر کوه بریزند و آن
 بمسوزد و ذراتی که در دوزخ است که فرو قیامت ستارگان بریزند و بالاری زمین افتند
 چنانکه حدیثی فرمود و اذا الکواکب انتشرت پرستاره که از نور است بر زمین افتد چنانکه
 حق تعالی فرموده است و اذا الکواکب انتشرت و هرستاره که از آتش است در دریا فرو رشتگان
 اندازند و دریا باجوشد و مانند چنانکه در قرآن است و اذا البحار سجدة یعنی دریاها تا افتند
 پس زشتگان زمین را بجز سوراخ کنند چنانکه آب دریاها نیز زمین رود و در دوزخ افتد چاه
 دوزخ پر شوند آنچنان آب کنده شود که اگر قصبی بر زمین بریزند تمام زمین پرگشته شود چون دوزخ
 کرسند شوند و طعام بخورند فرج یا بملایک من و لا یغنی عن حجج آن کیمانه ایشان فرزند و اگر کسی
 بی نیاز شوند طعامی دیگر خواهند ز قوم ایشان دهند و حلقه باد ایشان سید سال مانند آب دوزخ در
 کفگیر با آنین ایشان دهند بخورند و اشامیدن هر چه در کفگیر باشد تمام بیرون آید پیش کسی که ز برای خود
 آن عذره هوزان غایب شان آتش نسوزد که باز خود خورد بقوی غسان همین است و غلندوزخ
 همین است و اگر آن تمام در کفگیر کنند و یک حلقه از زنجیر آودوزخ در یک پله تراز دهند آن حلقه گران تر آید
 از بیفایه علیه السلام پرسیدند درازی سلسله دوزخ چند باشد بنام غوم اگر سنگی از بالا در آن سلسله اندازند
 در کفگیر بر زمین افتد و در مصابیح و مجمع التفسیر آورده است که زنجیر دوزخ هفتاد گانه است
 و ستمه بلایک و برزی چهل سن باشد و هر سنگی از آنکه تا کوفه درازی باشد و در بعضی دوزخیان
 اندازند و از راه بر بیرون بر کشند و شیطان را با او شان در سگ کشند آنچه باقی ماند
 کردشان بپوشیند و این نیز در دوزخ افکنند و عذاب دوزخ هر روز نو باشد و در آیه اهل دوزخ

را بر زمین

را پیش شیران اندازند تا ایشان را بخورند و روزی اهل دوزخ را پیش کرکان اندازند و روزی
 سگکان و در چشمهاشان خانهای گردان باشند و در بغلها ایشان کرکان و بوزان باشند و
 شبها ایشان شیران باشند و هر کافر اعرض چندان بود که بعضی میان دوازده روز راه باشند
 و بعضی را چهار ماه باشند و بعضی را هشت ماه راه بود ابو جهل میان یک سال راه شد
 و وانی در دوزخ بر میل راه باشد و از کتفی تا کتفی دیگر سه روز راه بود و مقدار یک کوه که در بر سینه هر
 باشد و در برد او چندین کوه که در دوزخ و چون در زخیان را عذاب شود عذاب دیگر کشد تا عذاب پیشین
 و او کس کند و زمین دوزخ از مس است بمجد که دوزخی با بی نهد پای او بر زمین بچفتد چون پای
 بر دارد پوست او بالای زمین سخت شود با زنی الهی است دیگر پیدا شود باز آن پوست هم سخت شود
 در تفسیر عتبی مذکور است قَالَ اللَّهُ تَعَالَى كَلِمًا تَضَحَّتْ جِلْدُهَا فَهَمَّ بِهَا لَنَا هَمَّ جَلْوًا
 رَاغِبٌ هَا لَيْدٌ وَقِ الْعَذَابِ هَرَاةٌ كَمَا بَوَّسَتْ دُوزَخِيَانِ لَسُوْرًا لِمَنْ يَكْفُرُ
 زمینم تا عذاب بچشد **موا** پوست که گنجان نکرده باشند چگونه بسوزد **موا** همان پوست را بوزان
 اله تعالی باز ترکی دیگر میافزاید چنانکه انگشتری از زر ریزد دیگر سازند ز همان بود همچو این
 همان نیند فاما زنگش دیگر کنند هر روز هفتاد هزار بار در پوست شان بسوزند و باز پوست
 شود و در جلوت چون حق تعالی دوزخ را میافزاید هزار سال او را تا فتنه تا بسپد باز هزار سال
 تا فتنه تا سحر شد و باز هزار سال تا فتنه تا سیاه شد و هر روز سیاهی او مزید می شود **موا** مجاهد
 میگوید در دوزخ جاهلهاست و در آن جاه ما را نماندند که در دنیا شتران بختی و کز دمانند
 شتران ریره چون دوزخیان در آن جاه از سیم آتش افتند آن ماران و کز دمان این
 را نیشها زنند باز آن دوزخیان آزان جاهلها سویی آتش بگریزند و در آتششان
 هزار سال فرود نیاید و عبد الله عمر و پس آن او عظم رض الله عنهما گویند که دوزخیان هزار سال نمانند
 و از تشنگی فریاد کنند و باران خواهند پس آزان ابری سبز بر سر ایشان پیدا شود و دوزخیان کمان
 بریزد که آب خواهد بارید پس شتران و کز دمان خواهند بر بارید که از نیش شان هزار سال و دوزخیان
 در دوزخ و باز هزار سال دیگر نمانند و باران خواهد ابری سیاه پیدا آید آزان ابر ماران هم بگویند
 شتر بختی جایزند بر هر که نیش زنند هزار سال در آزان نیش نیارند لغز با الله منها و من عذاب
 حق تعالی میفرماید زِدْنَا هُمْ عَذَابًا فَهَوَّكِ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يَعْتَدُونَ أَي بَلْفُونَ جَانِكُمْ
 ما نیز عذاب نشان در عذاب مزید کنیم **موا** نَبِيٌّ عَنِ السَّيِّئَاتِ بِرَكْمِ



کس

در دنیا شتران بختی و کز دمانند

هر که از آتش ترسد خود را از گناه باز دارد چنانکه حسنت از دل و جوارح نبرد و سینه
 دل یکی شرک است و آن ابرک یا پیر است و نخل است و حسد و عداوة و کینه و غضب و حرص
 و سیئات چشم دیدن بشهوة در روی نامحرم **امام** محمد میگوید رحمت اللد علیه اگر بشهوة
 در فرج ماده ببیند هم نهره کار شود و سیئات دست قتل بناحق کردن و ذروری و خیانت
 و مال ربانیدن و مس بر وجود نامحرم کردن پنیفا غیر گفت دم من اخذ در پنهان **امام**
 و قيل و انما غلقت يده مع عقبة بسلسلته النار الف سننة و كفت عليه السلام من
 اخذ من مال مسلم او كافر او زعيم عذب في النار الف سننة و سميت سننة بالسن
 حرام خوردن و خمر و شراب و بکنی و نیک خوردن در فتاوی طبری مذکور است اکل التبع حرام
 در نصاب الفقه گفته است البتة القريب الناس البتة **فقه** گفته است که نزدیک
امام شافعی رح شراب شهید وقت و شراب و غلبها چنانکه جو جوارح و برنج که انرا
 بکنی الحرام است همچون خمر و حد زده شود شراب آینه او فتوی بزقول امام محمد و امام شافعی
 و سیئات با از صف قتال کجاست و برای درزی و قمار با خستن رختن و پیرای نوشیدن
 خمر رختن و سیئات تمام و جوبی فرمانی مادر و پدر کردن و از غا ز شرک دادن و روزه ماه
 رمضان خوردن و سیئات زبان قذف گفتن و کوهایی دروغ دادن و سوگند دروغ خوردن
 و سخن خواندن و دروغ گفتن و حرام خوردن و سخن گفتن و هر که بدین فانی مادر و پدر کند
 فقیر شود و طاعت او مردود باشد و هر که سوگند دروغ خورد خانه او حرام شود و شهادت او
 منقطع گردد و هر که دروغ گفتن را عادت کند رزق او تنگ شود و برکت از روتی او برود
 زدی گفت یا رسول الله سرمایه مال من ده هزار درم است فاما زیاده غنم شود هر چند که سودا
 کند میکنم برکت در روی نیت **امام** گفت علیه السلام در خانه توره خفقت است در بر خانه که از آن
 نه خفقت یکی با برکت از روزی شان برود یکی آنگاه نماز در وقت تنگ میکند ارد
 دروم بان روزه را حرام نکند و نمیخورد سیوم دروغ میگوید چنانچه سید و پیا از خام میخورد
 و سیوم در خانه میکند از کوشش با جنب طعام بخورد نه هفتم در جای بول وضو میکند
 هفتم جاروب رختن میکند و در وقت خرد خانه می اندازند نهیم بر عهد می خستند و از خدا بگفتند
 شرم ندادند ایمنه که استیجاب از دروغ بسیار است یکی ترک دادن کنایان که بسفیر
 گفت علیه السلام ان الله لا يعجزب احد بعقبة نضب یعنی گناه را خدا بمتعالی عذاب

عذاب کند از امام

امام اعظم رضی

اگر امام اعظم رض در باب اطفال کفار بر سرید امام اعظم توفیق بود و از امام محمد بر سرید
 گفت خداوند تعالی بی گناه را از عذاب نگیرد و بر او بی خادوم این نیست شهادت و از عذاب خداوند
 مردی بر سرید که پارسول الله از آتش دوزخ نجات گویام باید پیغمبر گفت عوم من شکست پس
 نای بود که شک کند بسندت من و شک بسندت آنست باشد که یعنی هر چه از فرموده آنست کنی و از
 هر چه باز در وقت از ان بازمانی که فرمان برین جلد است **صالحیکم الرسول**
و ما نسیکم عنده فانتوا او شان شایان صحبت خدای تعالی
 شود که متابعت پیغمبر علیه السلام در قولا و فعله بکنند **قل انکنت یحییون**
اللہ فاتبونی حیچیکم **اللہ** بگوای محمد را است خود را اگر خدا را دوست میدارد
 در راه منته روید ما خدای تعالی شمارا دوست میدارد **دید** اگر در روز کرم
 بگوید لا اله الا الله پس از ان که کند که هر روزی کرم است الهی مرا از آتش
 دوزخ نگیرد **اروی** که بگوید ای نبی من ننگم از ان آتش دوزخ من
 و اگر بر ما سخت است بگو لا اله الا الله بعد از ان که کند که هر چه است
 الهی ما را از آتش دوزخ نگیرد و از ان فرمان شد باز مردی از
 رسالت علیه السلام بر سرید که از عذاب دوزخ گویام پس نجات یابد
 گفت بر که بعد از سخت نماز شام پیش از خلدیم بگفت باز بگوید **الهم اجزنا**
من النار یا مجری تعالی او را از آتش دوزخ نگیرد و فرودست از پیغمبر علیه
 السلام که پیغمبر **صلی علیه السلام** القوال النار بصدقه ولو بشق ثمره یعنی به برین
 بد از آتش دوزخ بصدقه دادن اگر جهان صدقه نبی آن فرمان باشد
 یعنی هر چه خدا در راه خدای تعالی صدقه دهد از آتش دوزخ خلاص یابد بنی عابد
 رضی الله عنه که از پیغمبر علیه السلام شنیده ام **القوال النار بصدقه ولو بشق ثمره**
 و من فریاد است داده ام **تجرب است** و در خبر است من سکنی **حوا**
جج من جائع **بکنی الله علیه** حراره نار جهنم بر کس خدای تعالی که
 دوزخ کوه سینه ساکن کرد اند خدای تعالی بر دوزخ آتش دوزخ و گفت
 علیه السلام **الجلوس مع العالم الجنة** منیع النار یعنی دوزخ سبب است
 از آتش دوزخ گفت علیه السلام **منسام یوم فی سبیل الله بعد الدوحه**

او را از آتش دوزخ نگیرد

من النار سبعين خريفاً هر که یک روز برای خداستغالی بدارد و در آخر روز استغالی
از روی او نشود و وزخ هفتاد سال راه گفت قال علیه السلام من صلّى العشاء
استغاث من مضات اللد بعد الذّه من النار أربعين خريفاً هر که بگذارد و در وقت
برای خداستغالی از روی او نشود و وزخ هفتاد سال راه و در حضرت هر که شبانه
بگوید اللهم ادرني الجنة اي بار خدايا بگذار تو بار از آتش و وزخ هفتاد سال راه و در
بند و تو از تو مرا می خواهی فرمان شود ای بهشت ترا بروی طلال گردانم و در
هر که شبانه بگوید اللهم ادرني من النار يا مجير و آتش و وزخ گوید خداوند اینست تو را
بناه می خواهی فرمان شود ای آتش ترا بروی حرام گردانم ابوالمیث سمرقندی
میگوید باید که هر نمازی سه بار این طایفه بگوید و گفت بیغمیر علیه السلام هر که بعد از نماز
هفتاد بار بگوید استغفر الله حتى تعالج مویک و گوشت و پوست و استخوان و مغز او
بر آتش آوزخ حرام گرداند و گفت علیه السلام هر که مغزی کند بر او مسلمان
برای خداستغالی نماز ترا بر او و اندازد از طمع او خدا را گوید او برود خداستغالی از آتش
حرام گرداند و گفت علیه السلام هر که با کف بر او مسلمان را خاکه خوی او برود
و در گرداند بروی آتش و وزخ خداستغالی و گفت بیغمیر من صلّى اربع ركعات
قبل الفجر لم تمسسه النار هر که پیش از نماز و یک چهار رکعت بگذارد و نرسد او آتش
دوزخ و گفت علیه السلام ما من عبد من مؤمن یصلی فی بیت مظلم
بد کوی تمامه و یسجد تمام الا حبت علیه الجنة بل حساب
ولا عند اب نیست هیچ بنده مومن که بگذارد و نماز نارد و در رکعت
بر کوی و سجود تمام کند واجب شود مر او را بهشت بحساب و بتعداد بیغافه
گفت علیه السلام من ذکر الله ذکر الله ذکر الله علیه النار هر که خدا را
بسیار یاد کند خداستغالی بر او آتش و وزخ و ذکر بسیار آن باشد که شنب
بسیار بگوید بهشت بار خداستغالی نماید و یاد کردن خداستغالی بر او آتش و وزخ
کلمه لا اله الا الله او می باشد هر که رسول علیه السلام فرمود افضی الذکر
لا اله الا الله و گفت علیه السلام من صام یوماً الحارة اعطته الله من النار
و اسلمت و او آتش او هر که روزی را در راه خداستغالی کند و در آخر روز استغالی

Handwritten notes in the top right corner, including a small diagram or sketch.

س

از پیش رو رخ و ساکن کند او را در سرای تو آری یعنی بهشت بیغایم علیه السلام
بهشت را آوار قرار گرفت که در ساکنان را آرام و آرزو بود و انتقال برتر نباشد
و گفت هم السلام من صلی أربع رکعات یقرأ فی کل رکعة فاتحة الكتاب مرة
ربنا اتنا فی الدنيا حسنة و فی الآخرة حسنة و قاضی الحاجات فی آخرین مرة و یقول
بعد السلام فی السجدة اللهم احقرنی من النار مائة مرة حرّم الله النار و ان
صلی فی حرة مرة و کفت علیه السلام من منی الی المسجد فی ایام الحار حرّم الله
طیور النار و کفت علیه السلام من بکی من خشية الله حرّم الله علیه النار
و ان النار تقر من موع المذنبین ایمون من یعالی فرمده تا خود از پیش رو رخ
نکاهد آرد و ما قال الله یعاکفی حکمة التزیل یا ایها الذالذین آمنتم انما انفسکم
و ابلیس نار او خود بالناس و الحارة علیها ملائکة غلاظ مشد او لا یعضون
الله تا مگر تم و یفعلون یا لومرون ای کردند کان نگاه دارید نفسها خود
و این عیال خود از پیش رو رخ که فروزید آن مردمان و سنگها بشند و بدان
و در رخ فرشتگانند و درشت دل و سخت قوه و بی فریغ خدایتعالی کند و کند
بچه فرموده است **تحریر** هو الوفا بینه نقاب کس نفس است و نفس از دو حال
بسیرون است اگر نفس خود و سخن مید آری جبر او را بجنبت نیک و ری و اگر او
مید آری جبر از سبب گناهان فروزید الش میگرداند و در سخن نفس در فرمان
مسترد او و علیه السلام را فرمان شد عا و نفسک عا و نفسک فان مجتبی فی
عدا و نهاد در خوردن و نوشیدن و پوشیدن و خواب کردن در فرمانی
اولن یعنی نفس را که در فرمانی او گردون شرط است این راه را بر او اندازد نفس
حکام تر ساندن اند **تحریر** حمة الله علیه نفس خود و مجاهده کشته
و چند سال نفس او بیضه از روی و مان تنگ بر روزی در دل کرد که سالی باشد
که پیشتر در بند نان تنگ و بیغیست و مرکب طاعت منسوب لشرا حکام است
طرف باز رفت تا گاه گذر او در سر آری در رفته انسان شیخ فی نحو رای بهمت
وزدی گرفتند و جهل مشد در گردن او زدند شیخ می نمود ایشان گفتند
تو کیستی گفتند ای بنابر کتب در حال ایشان در بخت ایما اند و خود خرد

و این نفس

تو

گفتند ای شیخ ما از تو بهر تو از روز مهتابی از عهده ایم بنشین و بگو پس آن گفت و بیضه آورد
 و پیش شیخ داشتند شیخ گفت خداوند اخصوزنبت من کرده بودم از نفس را
 بیضه و مان و تنگ خورایم چهل مشت ز با بندی و اگر میخورد می کرد انم نیز نماندی
 سوگند بحلال تو کردم که هرگز نخورم و نفس را کام نرسانم **در تذکره کربلا و ولایت**
 مذکور است **والنون مکرری** و رحمة الله علیہ که از اهل ارامه بود و روزی
 قرآن می خواند و **ظلمنا علیکم الغمام** و انزلنا علیکم المن فی
 السلوی بر قامت و گفت خداوند بر امت مهر موسی علیه السلام
 و لوح و تنهید بارانیدی و بر امت محمد بنارانی سوگند خوردم بحلال تو کردم
 پذیرفتیم بار بر امت محمد بن سلوی تبار در حال ابری سپید پیدا شد
 و در تمام شهر مرشد و لوح یارید و سپاههای نفس او در از روی شنا بود شبی
 بنفیس علی السلام او را در خواب دید و گفت نفس تو هم مرا کربط عت او را
 کدام رسان پس گفتار اندی چون گفتی بر کوفت غمخیز او گفت الحمد لله که مراد
 رسیدم **والنون مکرری** آن گفتار اوست نهاد و گفت شریک و مشکنا از
 دور کرد و نفس گفت و **البدیع** سال در طاعت کاملی نغم مرا شناختن آن قبول
 نیکو یاز سببی رسول صلی الله علیه وسلم را در خواب دید رسول خلیل السلام
 او را امت کرد آن زمان چند لقمه تناول کرد و مهر خلیف فرمانت مخالفت
تفان رضائه فی مخالفه مولا نای جلال الدین رومی رحمة الله علیه چنین گفته است
ترا با نفس کار فرور کین است کجا توره بری ابحارین است که آهین برم
جز آتش نکرود و وانی ابحان عقلت چنین است **تو را ای انفسم نکند اید**
 نفسی خود را یعنی بر کف تو خورشید نگاه دارد و **بما مثل فاعسلو و جوکم ای بغسل**
کل واحد منکم وجهه لان الجمع اذا قرأتم بالجمع یقتضی القوم لاصال الی حال و در این
 ویه و سیرین بر تو نفس است پس او را نگاهدار و نگاه داشتن او در کردن خستناها
و ترک سیمات **قول نای** و ایلیکم زن و فرزند و کنز که از نیکو نگه دارید چنانکه خود
 نگاهداری ایشان را نیز نگاهدار به بی بی فرمان ایشان نیز از آتش و زنج خلاص بماند
 قول حضرت رسالت **کلام راجع** و کلام مشغول عن بر حیتی یعنی بر یکی از شما

س

بمقره شبان

بمکه که ایشان است و هر یکی از شما بر سینه شود از عیبت خود اگر خلد مریض باشد
و وضو بخشد نمی تواند بر خونه کار او فرض است که او را وضو کند و فرزند او جویند
بسیار نماز بفرمایند و چون ده ساله شوند او را ضرب کتف بر آبی گذارند نماز و
از نماز کنند و از زبان شیرین بگوید بعد از آن پنج بعد از بختم بعد از عبادت بخوابند
بعد از آن که بایز نهند طاقش دهد در جمع الا اخبارند کورست رسول گفت عم السلام
که مرد زن بی نماز را طلاق دهد از کرده هر او در روز قیامت گرفته نشود و بهتر از آن
که با نماز زن جمعی کند مردی گفت یا رسول الله زن من نماز نمی کند اگر چه بسیار گوئیدم
رسول گفت **عليك السلام طلقها و اعتق نفسك من النار قوله** نماز آنست باشد
و پیش که آنش دنیا بفناید همه از آن است در خبر است اگر دوزخی را بمقدم دوزخ
برون آرند و در ششم دوزخ اندازند او را جهان خواب آید که شش ماه بیدار نشوند
سوره تعالی و قودها الناس حق تعالی مشتاد هزار عالم افزیده و بتولی مزده
برای عالم افزیده و وجد دوزخ بر آدمیان و بریان باشد روزی که هر سیدمان عم السلام
شسته بود مرغی با آنکه گوید سیدمان گفت و انست که جمعی گفت گفتند خداوند
با رسول خدا وند هر سیدمان گفت گوید یا لیت الخلق لم یخافوا یعنی گاشکی خلق افزیده
گشایدی که از پیرادی مرغان در آید و عالم بی خبر اندر روز و وقت تمام حیرانه
گویند الحمد للذی لم یجعلنا من شیء ادم یعنی شکر است مر خدا را که او را نیک از فرزند
گرم علیکم و بعضی ملائکه را این تسبیح است الحمد للذی لم یجعلنا من قوم یعصون
و یصیون و یضامون و لم یخافون من عذاب الله تعالی بسیار و سنانش مر خدا را عزوجل
جلاله که کرد و انید ما را از قومی که بی فرمانی خدا کنند و می خندند و از عذاب خدا میترسند
شربت ای مومن که از توجیه انات تنگ کنید و فرشتگان طعم میدهند ای عزیز من
اگر خلاصی یافتی فرشتگان در بانان تو باشند و در قیاب تو بویایان سپند و اگر ملک
از پادشاهان و خزان صد شرف دارند آخر چون روز قیامت کاوان و خزان خدای
تعالی بگم خفاک کردند و هر کافری نمنا که یا لیت است ترایا و از نور هدایت
جهان حضرت عزت الشرح و شرح می ترسند و هر بار مملود اللهم انی اعوذ بک
من هر اخلو اجماله حق تعالی در ازل فرغانه و ستاد است که ای دوزخ

30

در بیان انوار

سوره

فرمان بردار پشش و اگر نه ترا بنور شقیق بلخی بسوزم اگر شقیق در آتش **فرمان**
سند شدی روزی باینر و بسطانی محمد اللعینه در منجات کفیت یا الهی مراد و فرخ
در آری با تفسیر زندگانی که مقصود تو چیست تا او را بنور خود بر کنم **فرمان** شد ترا و فرخ
چنان بگذریم که در فرخ از تو خبر نمایند و آن منکره الا و آوردن **فرمان** تست تم **فرمان**
الذین التقوا نامر امان است و لو شئنا کل نفس بما یعملون **فرمان** میباشیم
نظر آبی است می نمودم و لیکن حق القول منی ای واجب العذاب منی و لیکن
واجب از من عذاب در ازل و حکم من برین رفت در لوح محفوظ لاملان **فرمان**
من الجنة و الناس اجمعین یعنی بر این برکنم و فرخ را از بریان واد میان همه که کار
مردن پسند که **فرمان** **محمد علی السلام** فرمود روزی در خطبه بالایی منبر گفت که منتر آدم
خلق است و در روز قیامت او را خدای تعالی زندگانی آدم من دروغ گوینان
و شمن میدارم سخن خود را چگونه دروغ گویم لاملان **فرمان** بر این برکنم و فرخ را دو م
نداشته ای آدم تو عالم شومیان من و میان فرزندان خود هرگز انامه نی ای اولاد
اید و منعت بفرستم بیوم زندگانی آدم اگر کار آنها از دوزخ کشم و باز در میان
و شتم بعلم قدیم خود دانسته که باز کفر اختیار کنند و کور و العباد و ملکها و اجنه
بلسان را چگونه از عذاب برکنم **فرمان** **محمد علی السلام** خاموش شود و در جواب
بعضی مومنان جوابی بر بله اطمینان شد فرخ فریاد کند که چرا ای مومنان
فورا تپنی حرادی یعنی ای مومنان روان شود از نور تو گرمی مرا منکند و در شب معراج خدی
کاینات علیه السلام مناجات کرد خداوند آتش دنیا را بر این برکنم علیه السلام **فرمان**
مرا چه میدی فرمان شد که آتش دوزخ بر امت تو سرد کنم چون پای بر بله اطاعت
نهند آتش با جهان کشم جان که برابر ایم علیه السلام سرد کردم باز گفت خداوند
بدعا علیه السلام **فرمان** **محمد علی السلام** کرده را از زنده کردی مرا چه میدی فرمان شد که بدعا تو
دلها مرده زنده کردم که هرگز نمردند باز گفت خداوند ابامهر موسی علیه السلام
برکوه طور سینا سخن گفتی مرا چه میدی فرمان شد با تو از بالای برکش سخن
گفتم **فرمان** و الحجارة و فروریند دوزخ منکر گشت **فرمان** در عهد خاص است
آتش در دوزخ در گشته شود و کینه است **فرمان** **محمد علی السلام** روز

چنانکه اگر کسی بگوید ترا همین زمان کردن و خواهند در این طعام مجوز بر گزرا ن طویله
نیاید روزی بی فاطمه رضی الله عندها شربت خسته بود و شاه مروان علی در نماز
بود و آن شربت را بنوشید بعد زمان گفت آن زمانی وان شربت می که برای ما
خسته بودی لجا است بی که گفت همان آنرا نوشیدید چه گفت ای فاطمه
شربت می که شربت کرده بودی مرا شربت می که وقت چنان بود که شربت لذت
از آن شربت نیافتم و حق تعالی میفرماید تبارک الذی بیده الملك و هو عاقل
قدیر الذی خلق الموت و الحیوة لعلکم ایتیم احسن علامه بری و عظمت و همیت می
پیر است بید قدرت او است ملک بعسی باوشای و او تو اناست بد اول
ملک شدن آن انانکه افرید مرکز و زندگانی را و قیل خلق الموت و الحیوة فی الاخرة
وقیل خلق الموت فی الدنیا و الحیوة فی الدنیا و حق تعالی مرکز را بپوش از حیات
یا و کرد تا قول در دنیا نه بندی و حیات بر بی بندگی و آد تا آن بندگی بعد حیات
ترا بکار آید هر که در دنیا نه کاشته در عقبه چه در و و من لم یدر مع یحصد انیا
مزرعة ما اخره تیج حمید الذی حاکم غرض گفته است **لین** غفقه است و نیات
حاکم از غفلت نه کاشته **از** کجا خواهد در و در من مخرج ناکاشته مرکز حقیقه
مرکز یا و کند و چشم آمدن سوی ملک الموت و آرزوی بی لذت دنیا نشد و شوق
او بجلی برود و یاد کردن مرکز بسیار است بی رضی الله عنده از رسول علیه السلام
پرسید اهل محشر اعداء مع الشهید قال قسم فی ذکر الموت فی کل یوم و لیکنه
و عشرین مرة هر که روز شنبه یک بیت کج با یاد کند حشر با میدان معرفت
و گفت اوم السلام هر که مرکز را با میلند اگر شاه شمشاک کرد و اگر غمناک
شاد شود و حین در فحای آن شاد می نظر کند و اگر در حال غمناک مرکز را یاد کند
بداند که بعد از مرکز این غم خواهد که شست شاد شود و شست شاد است با دست
و زیرا گفت که در نیکبند انگشتری اگر شاه شمشاک کرد و اگر غمناک شاد شود
و زیرا این کلمه بنوشست که این نیز بگذرد و با شاه شمشاک آمد پیغمبر فرمودم است
که لذات بر انواع است و در هر چیزی لذت نهاده اند لذت گوش سخن است و لذت
جسم است هر مرکز را که باشد و یاد در آرزو این لذتها هیچ در لیا پذیر

عمر رضی اللہ عنہ قرآن از عبد اللہ طوسی کشیدیم پس سمع مبارک الشان رسید
قال ان الموه الذي تفرون منه فانه ملائکة عمر رضی اللہ عنہ فی تاب شد
و عبد اللہ تمام خبر خواند و گفت تمام خبر خواند و گفت تمام خواندم و هر کس
مرا ذکر مرکب چنان بگویند که در خبر داشتیم و او را اندر زید عبد الرحمن بن
عمر و حسن بن محمد آورده بود و برابر او خلوق کرد تا که او را موه در گوش
او رسید بی خبر شد چون روز شد دوستان از او پرسیدند که خبری
چیزی است آیا قبیمه گفت از ذکر مرکب چنانی خبر بودم که ندانستم چه بد یا قبیحه
بدانکه یاد کردن مرکب بر دو نوع است آورده اند مجاز و حقیقت
مجاز آن باشد که از زبان مرکب بگویند و در استعداد آن بناش
یا که از اثری باشد و حقیقت آن بود که مرکب را با کینه و در استعداد آن بناش
این با اثری دارد فرمان حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم نیز بر من جمله
بیت استعد و الموه قبل نزول ملک الموت مرکب است نون
معالیه است چنانکه خبر گفت علیه السلام الموه واحده للمؤمنین و ثمانية للكافرين و در روی رسول
کمال بود و در حدیث و نیز موه است **قول اصابی** قل یا ایها الذین اذوا ان یحییتم انتم اولیاء اللہ
و من الناس فتموه جهودان موه نه تا دوستان خدایم قرآن مرده که با ایمان دوستان
خبر به مرکب کشید انتم موه اگر در سخن در وقت کویان اید دل چیموه اید ایمان در حدیث
چون ایمان است موه را هرگز ننید یا چه پیش فرستاده است یعنی کار که پیش فرستاده اند
خبر خوب عنایت شده اند مرکب بی خواست و ایمان و ملازم مرکب از راه بیارند **چون** سخن خبر
در سخن پرسید که خبر و تیار و دوست موه در کف زان سبب و یاد در دست مفید است
از سخن و مرکب را که هر چند یاد کرد بنا با ابدان در دیده نفسی یا غیر آنست که در پس از ابا و انبی
در حق سوی شرابی خوش نمی آید چنانکه هر کس است و گفت راست گفتی ای جانان ترین از مردان
قریبترین خلیفه بود پیغامبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم در باب او فرموده بود که در امت من دو عمر باشد
در مرکب رضی اللہ عنہ سیرت را به هر روز و سیرت عبد العزیز و در مجاز و بیانی ندانست
چون در روزی که روزی در میان خبری است و اظهار کرد گفتند ای خلیفه این طوطی را
حال سینه است که سخن در کف از طاعت آن را در حدیث خبر است این خبر و پیش شده

بدانکه



بزرگترین افتاد چون وفات یافت و خلق را خبرش چون در حجره او رفتند گفتن از کجاست
آمده بود و غسل داده او را یافتند از برای ارادن حکم شرح بر و باز غسل دادند **ای نوح**
مرگ را حق دانی و در استعدادهای کوشش قولاً و فعلاً ترا برکتی فرود قیامت روی نه
قال علیه السلام **رأس المدة ندامة يوم القيمة** و خود را در آن سهرای ایمان دان حاجات
خود را تقویت کن **معاذ الله** گفت علیه السلام من را ای خسته قدم **عملها لوقم ندامة علی اهل**
العصاة لانتعم یعنی هر که به بندگی راه نکند از فرود قیامت او را چندان تسکین
یابد که اگر برای برصانیت قسمت کرده شود بشمائی این هر آینه جمله اهل برصانیت برسد
و در خیر است هر که بعد از نماز با دست باید بگوید **لا اله الا الله العظيم** روز قیامت
چندان ثواب با هر که بدین آن ثواب هر که گفته باشد این کلمه را با زوی خود بزدان
کرد و سود ندارد و گفت علیه السلام هر که با پیش از نذر طعامی نیک و او آن طعام را خورد
و بگردد بخورد نذر قیامت نداشتند که این ان بنده است که برای جتن رضا خدای
تعالی نذر طعام خورده و بد بگری خورد آنچه است بر چهار زوی داری از زوی
خود بخوان هر چه خواهد که باید همه اهل برصانیت را بشمائی **قیامت** در
یوم الحرة خوانند که یکی را بشمائی باشد و اگر کسی بدکاره است هم بشمائی شود گوید
که چنان بسیار کار نیک کردم و حق حقایق میفرماید و انفقوم از قیامت من قبل این باقی
احمد الموهبة فيقول رب لا اخرتني الى اجل قريب فاصدق وان من الصالحين و ان
يوسف اللذات ايا اجلبها والله خير ما تعلمون **هر آینه نطقه کنند از آنچه روزی کردانند**
شما ترا پیش از آنکه بیاید بر هر یکی از شما آن مرگس گوید ای بر و در کار من جبر اتان
کردن ای مصلحت عمر من تا آنچه دارم همه هدتم تم و از صالحان شوم و خدا تعالی
هر مصلحت ندمت هیچ نفی را چون مصلحت عمر او میری رسیده باشد و خداوند تعالی
اگر هست بدانچه شما میکنند و از معنی خبر و لطف ان باشد که مورچه را در
زیر نفتم زمین در شب تار یک بیند و خبر ان باشد که بدانند مغز را در سینه
مورچه **مجلس نهم در بیان مباحث** من انس بن مالك رضي الله عنه قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم **الحياة والایمان في قرن واحد فاقسا على ما بقية**
الحياة یعنی عمر و ایمان در یک شیخ اند پس چون یکی میرون آید دوم نیکتر باشد

ادب

و قبول اندي اي برادر دكي است و نيت ايمان نيت **بدا** نكه مشرم حصار ايمان است
 و زبور ال انكست بمقامه گفت عليه السلام لا ايمان لمن لا ايمان له نيت ايمان در كسي
 كه مشرم نداد در **صورت** قديمي است اوالم يستحي مني قافل با نيت جواز درگاه ما مشرم
 كودي آنچه خواهي بكن و خواجه كايات عليه السلام فرمود استحي من الله حق الميادان
 گفتند يا رسول الله ان مشرم حبيت يعني كدام است فرمود انكه نگاهدار در سر را آنچه
 با مشرم نماند كه گوش و چشم و زبان و ممر را بجز آن درگاه فرود ما رو سجده كن
 نگاهدار **بجز** مشرم است چون بنده مومن بدون الله سجده كند فرشته نزلد اي دشمن خدا
 ترا براي اين نيا فرديده است اي پديم بر سر سخن چا و انكه نگاهداري مشكم و انكه بشماري خود را
 از مردگان انكه نه بند و دل درين دنيا اخرين اين نصاح بشنود بران كار كنند او حق مشرم از
 نذاي تعالي داشته باشد مشرم گوش است كه تا شنيدني نشودي دشمن شده باشنيد
 كتي **حكاية** حاتم اعظم رحله از اصحاب كرامت بود روزي بر وزني براي پرسيدن مساله
 نگاهدار زن ياد كي است مشرم در مشد حاتم خود را كه حاضرت كوت اي صورت
 او از بلند ترين مسله كه تومي پرست جواب ان دهم زن شده شد كه او او در زنج نشند
 است چون بعد مرگ او در خواب ديدند پرسيدند نذاي تعالي با توجه كرد گفت فرما
 شد چون شنيد تا شنيد بركوي يا هم ديده از تو ناديد برديم و در پرست برود مشرم
 مشد است كه تا ديدي نه بنتي فرات برين جمله است قل للمؤمنين يعقوبن الصابرين
بغير گفت عليه السلام من غفر نيره من محارم سرم الله تعالى عليها النار و مشرم زبان و
 نگاهدارش زن است كه تا گفتني كه بديا كه تذف و غيبك و سخن چنين و عازي
 بلك زبان را نيكو رسيح و استعمار مشغول كند و سخن سلامت كوي قول معروف
 و معفرة خير من حله قته بديا اذني و نگاهدارش مشكم است و آنچه آلات است چنانكه
 در مشد و باي مشد نگاه مشكم را از لقمه حلال بركند و از حرام و شبه دور باشد
 دست را از گشتن ناحق و زودي در خيانت و قرب مسله و كافر تا حق نگاهدار
 و بلك را از زرفتن ناچاي بر بند و در **بغير** الحيا خبير كه مشرم بلي است تمام گفت
 و م الحيا و حيله المؤمن مشرم بديا مسلمان است و گفت هم الحيا من الحيا من انك

بسیار مرتبه است حیاتی است از معصیت خواه از خلق خواه از خالق بیگانه است
 علی السلام اول مترم غزیزه گنا داشت چون زلیخا خوانان او شد و گفت میت لک
 یوسف گفت معاذ الله ربی احسن ممنوای خواند کار من حیاتی من نیکو گمانید نسیم
 که در حرم او دست دراز کنم و چون زلیخا چاه از وجود خود دور کرد و دست زدید باز
 پوشید یوسف گفت علی السلام تو از بنده شرم میکنی و هو لا یبصر و لا یسمع و لا یلمس
 من سمیع و علیم و بصیر است چگونه شرم ندآرم و هو الطیف الخیر بعضی مفسران
 تاویل جای کرده در **یوسف** آمده است اطرازی در شب تاریک قصد زنی کرد آن زن
 آورد اطرازی گفت از شرم میکنی که ما را خبر کو الکی سی نه بنید آن عورت گفت با فرید
 می بند اطرازی را شرم آمد و دست از آن عورت باز داشت در **یوسف** دیگر آمده
 است که در بصره قحط افتاده بود عورتی بود که او را روتیه النساء گفتندی صاحب
 جمال بود در باغ خرماء خریدن رفت با عیان گفت اگر مرا در پیش روی تو اجازت خرماء هم
 یکی از قوت زنندان تو نشود چنان عورت از آنکه عاجز شده بود رضای ده که با عیان
 در باغ بر بند زن در زن فرست و باز آمد با عیان را گفت یک در آن نمیتوانم گفت
 آن کدام درست گفت که در نظرگاه مولی است نمیتوانم با عیان شرم آمد و دست
 از او برداشت و خرماء او بسیار و وطاه کرد مولانا در **یوسف** میفرماید **یوسف** از حرم
 ترسان فریوی الله گویند فریوی آن لحظه ترساننده را با خود فریبی جلد در **یوسف**
 دیگر آمده است در مظهر در یوسف و در کفرش کس مویس نام داشت و دست
 کرده میان کوهها میگشت و این مرد حسب جمال بود عورتی بر آن خریدن او را در خانه خود
 طلبد محمود دیدن و مویس دل آن عورت از دست فرست در راقول بند کرده
 شد پیش آن مرد استام فریوی مویس دست بر چشم داشت عورت کفر نظری
 و گفت گفت که مرا شرم حضرت عرقه جن است مویس تو دیدن نمی توانم عرقه
 گفت تا من مری که از تو بزرگم ترا اندام مویس عاجز شد گفت الرقع آیت بیفلس
 و مری تو که کنم از آن او را آیت برانم زیرا آن بام جای بود که در آنجا است می
 انداختندی عرقه از ترس خدیجه در آن چاه انداخت و مویس را گفت که در عورت

در انوار

بیت
 بیت
 بیت

رضی الله عنه از حضرت موسی رسنی گرفته بیرون آمده و گریختن از آن و در خلاص یافت بفرمان خدا
تعالی خود را در آب برای غسل انداخت چون غسل کرد از وجود او بوی مشک پدید آمد هر جا که
رفت از او مشک خواستنی آن مرد را هر کس موسی مشکلی گفتندی و بعضی را چندان شرم
بود که سویی بگریخته خورد خود هم نه دیده اند اگر چه دیدن رواست **چنانچه بی بی کاشف**
رضی الله عنه گوید پیغمبر علیه السلام را چندان شرم بود که خوردن من و تنی ندیده بود و در
رضی الله عنه گفت از آن باز که خدا را شناخته ام در شهر کاه خود ندیده ام از شرم
حق تعالی و با دست مرا پیغمبر گرفته دست راست را بر اندم نهانی نه برده ام
و از آن باز که قرآن منزل شده است که میرد و باز در کرات نخورده ام چون شرم او
یکحال بود از شرم او فرشتگان نزد شرم آمدند **در مجمع البحار در مناقب حضرت محمد عثمان رضی الله**
عنه آورده است رسول گفت علیه السلام روزی توری تا بید بخانک برقی می تا بدانی
بیشتر که بنده تا بداموضع برق امیر نیست محلب برق نیست زیرا که برق آتش است
و در پیش آتش نیست پس این برق از جای خواست فرشته ندا گفت ای برق
میت و لکن عثمان بن عفان رضی الله عنه از حجره بیرون آمد و در حجره در
رفت این شمع بنده غلای او است چنانچه مردیست که بعضی بگویند که از
سپاس روزی این شرم شست چنانچه از عبد الله سبیل تری رحمت الله علیه پرسیدند
چرا اطلاع میر خوردی گفتی چون خون کار خود ندیده چگونه خود را از شر حاقی بود
پرسیدند که چرا غلای در پای می کنی گفت خدای تعالی زمرده است سازین داین و غنا
در این صوره پس بیار شاه بجازی با غلای غیر و در من برت اطایا شاه لم تزل و لیلیال
جلیه با غلای دوم شرم مانع می خورد **در** فی قون واحد بیان ایمان در حق است که او را
نهاده است حق است یکی از آن حیات و دوم امانت که بنام علیه السلام گفت اول ما
تفق من خلقه کلامه الحیاء و الا امانت و گفت علیه السلام لا ایمان لمن
لا امانت له سیوم شامع ایمان شفقت است **در** علیه السلام اهل الایمان اشیان
الغیظیم لامواله تعالی و النقصه علی خلق الله روزی هر دفعه الله علیه کافری میرد
تغیر را در شفقت آمد و بگوید چون بمان بود خرمه یا میداد اکنون چون سیرت ما او را
بگونه صالح کردیم و بیست و کوه او از بیت المال ایمان کرد **در** بی بی کاشف الله

بنا

علیه وسلم استرآن غیبت قسمت میکند و قیس نام کافر بود او گفت ای محمد پدر و مادر تو
تو فقیری بودی اما خدای تعالی دنیا بدست تو داد و مال عطا کرد و مرا نیز جزیری بدیدار این بیخاک
بیخاکم گفت علیه السلام اورا فقیر ختم کنی کرده است جزیری مگویند بیخاکم ماده شترت بر علیه السلام
اورا عطا کرد و در نزدیکم به وفورست برسدند ازین شترت از آن کیستند لعرب گفت
از آن قیس گفتند قیسی را قوت یکروزه نیست این شتران اورا از آن است قیسی گفت این شتران
مرا کسی داده است که دنیا نزد او قدری ندارد و بیاید و مسلمان شود بعد از آن قیسی مسلمان شد
روزی در مجلس رسول علیه السلام آمد که او را اجازت داد و بیخاکم گفت علیه السلام رحمت خدای
بر کسی چه برادر مؤمن را و در مجلسی دید پس اورا نیز خدای دادند این آیه فرود آمد

یا ایها الذین امنوا اذا قیل لکم قفسکوا فی المجالس فاصبروا و اصلحوا
اللهم لکم ای آئینه اعلان آورده اید چه گفته شود در شمارا که در حدیث آمده است

و مسلمانان اجازت دهد تا شمارا از این فرج و کتاده خدای تعالی بدست دهد باز روز قیامت
در مجلس آمد که گفت این سه طلق عورت است از صفت سخن نامیدم اول آنست که در آن
یا ایها الذین امنوا لا یسخرنکم قوم من قومکم ان یتولوا اخر منکم و لا یسخرنکم
ای ایها ایمان آورده اید سخن مکنید با قوم مرفوقه را تا بدیدار ایشان که این که مکنید
از ایشان بهتر باشد یعنی بنوعی که سخن مکنید کان دوزخی باشند این قصه تمام در سنن ترمذی
آمده است **در حدیث** آمده است که روز قیامت بعضی را طرد میکنند تا فریاد از او برآید
چون بر در بهشت رسد آماج و تخت و کلاه و خلعت و برآق از ایشان باز سرشانند

و طرف فرخ روان کنند خلقی بر ایشان بخندد و فرمان شوق که ایشان آن کسانی اند
که بر بندگان مسخر میکنند و می خندیدند امر روز بر سر ایشان خلق را بخندانند و گفت
عذرت که از خود ترا خود او گفت علیه السلام من الیرحم الیرحم و محبت روشن ایما را ایماست
زیر آن که در آن باز دنیا و نقل است و آن الهت معروفند است و گفت علیه السلام خذ لید
من الدین و محبت سیرینی است نیز از ایمان است لیس که علیه السلام خلوا بحب الیکلوا بحب الیکلوا
از ایمان است که خانه را از بار بگذرد و با کسی آری و این که بر علیه السلام فرمود حب الیکلوا
الایمان من خلیت شفقت است **در حدیث** آمده است که هر که در دنیا با کسی دوستی کند که در آخرت

دوستی کند که در آخرت با او دوستی کند که در دنیا با کسی دوستی کند که در آخرت
دوستی کند که در آخرت با او دوستی کند که در دنیا با کسی دوستی کند که در آخرت
دوستی کند که در آخرت با او دوستی کند که در دنیا با کسی دوستی کند که در آخرت
دوستی کند که در آخرت با او دوستی کند که در دنیا با کسی دوستی کند که در آخرت

کرد و چون دیدار خدا بخواهد نموده است فرمود که بگویند و دیدار خداست
خدا همان است که حق تعالی فرموده است **لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ** آن کسان
که نیکی کرده اند ایشانرا بهترین است و دیدار پروردگار است و آن دیدار بر اندازه
شوق باشد و بعضی را هر ساعتی دیدار باشد و بعضی را بعد از سیوم روز
باشد تا هفت روز زیاده از هفت روز بر کسی نگذرد و هر روزی مقدّم
بهر آرزای کسی که بعد از هفت روز دیدار شود او را هفت هزار سال فراق
باشد باینکه سلطان حمزه گفت خداوند اگر مرا یک سال از دیدار خود محروم
دارد بیخودان نامم و فریاد کنم که در میان را بمن مهر آید بزرگ خوش گفته است
مارانه غم و زنج و مهر صفت است **بمردار زنج برده که شتاق لقا یم**

جلسه دوازدهم در بیان اسماء تعالی
عن ابوبهره رضی الله عنه قال قال
رسول صلی الله علیه وسلم ان الله تسع وتسعين اسما یا مائة الا واحدة تودع
نام من فریاد و احصیها و دخل الجنة بلا حساب و لا عذاب یعنی هر خدای تعالی را
نود و نه نام است یعنی که صد نام یکی است هر که بخواند و قنایه در آید در هفت حساب
و بی عذاب راوی این حدیث و فرمود است که در باب ابوبهره علیه السلام گفته است
ابوبهره در یک کعبی بنی الایمن یعنی در میان و دنیاوی چیزی نداشت بجز آنچه هر
نه از دنیا خانه بود و نه کانه و نه نشانه هم چنان ابوبهره رضی الله عنهما از متاع دنیا و

فصل تعالی ان الله تسع وتسعين اسمایا که فرماید در آخر و جل جلاله صد و نود و نه نام
در تورات و صید در انجیل و صید در زبور و صد نام یکی در قرآن است نه صد در
طاق است و نود و نه در عشرات است طاق است و حق تعالی در شمار طاق را دوست دارد
چنانکه بنا بر کتب علیه السلام ان **الکرم الحبيب وثر الوثر** و یکی نام در قرآن میباشد
داشته است و آن اسم اعظم است هر که بعد از آن آن نام حاجت خواهد و
شود **و نقل** خواهد آسمان بر زمین اوفتد هر آینه بیفتد بعد خواندن این نام و در
اختلاف است نزدیک امیر المؤمنین علی رضی الله عنه در آخر سوره حشر است و نزدیک
شهبیل استری عین است یا حی یا قیوم یا ذوالجلال و الا و کلام این نوع
السموات و الارض و نزدیک بوجه یا الله و بعضی گویند یا صبر و این که فرمود

شبهه

المک

یا مائة الا

بینه الواحدة تا او نمی دهم نبود و این واو بمعنی وا و صفتی است **قوله**
 من قرءها برای در آردن در بهشت خواندن این نام های شرط است
 نه دانستن که داننده و آن تا بخواند بشوای نرسد و داننده راه نبرد و مقصود
 نرسد و داننده علم تا بران کار نگشته نرسد و از آن علم او را سودی نماند چنانکه
 شیخ سعدی میفرماید **بیت** از من بگویی عالم تفسیر کوی را کرد در عمل نکوشی نادان
مفسر **بیت** از علم را بکار نه بندی چه فایده **قوله** چشم از برای آن که آخرت نبردگی
 و مستحبت که نام ما در بار تقالی یکبار در روز و یکبار در شب بخواند که بیضاغیر گفت
عليه السلام من اراد ان يستفعد الله تعالى عنده خصما لله فعليه ان يكثر
باسمائه حتى ينصي خصما لله من خزائن رحمة **قوله** و اخصاصها
 و در احصی اختلاف محذورانست مراد از این نزدیک بعضی شمرده اند که است از
 زبان بخواند و از دل بشمر تا هم خوانده باشد و هم شمرده و نزدیک بعضی مراد از این
 دانستن معنی است چنانکه الله جل جلاله والرحمن الرحيم و الرحمن الرحيم بسیار خوانده
 تا اگر خواند و معنی نداند چندان ذوق نیاید که بدانستن معنی باید و نزدیک بعضی
 قدرت یافتن است بر خواندن و شمردن **قوله** علم ان کن محفوة ای من
 تقدر و ایجا احصی معنی آن دارد که هر که خواند و بشمرد آن قادر شود بر
 یافتن معنی آن قادر شود بر یاد در بهشت و بعضی گویند مراد از این کار کرد
 است بران چنانکه معنی الله جل جلاله است که سهوا و او پرستش است پس چون الله گفتی جز او
 پرست اگر الله گویی و غیر او را پرستی گویی گفته باشد و حضرت رسالت را
 زمان شد قل الله ثم ذر مع یعنی نام ما بستان و کاران را بامده اینان بگذرد
 در وی خود بگناه ما بیار چون امیر المؤمنین عمر خطاب رضی الله عنه مسلمان شد
 چند روز از خانه بیرون نماند خواجگان کائنات علیه السلام والتحید در خانه او رفت
 عرضی الله علیه را دید که از حالی بجالی شده است و چشمها را او در محاک رفت
 رسول گفت علیه السلام ای عمر حال تو چیست گفت یا رسول الله اگر فریاد قیامت
 زمان شود که ای پسر خطاب با وجود عقل و دلالتش چرا بت را سجده کردی ای جود
 من چه شد خواجگان کائنات علیه السلام فرمودند که تو را چه بود گفت پستی است و سزاوار
 است

قوله

تفسیر

بگوشه و نیمه خورد آری: دوستان را کجا کنی محروم: تو که دشمنان نظر داری
فرشته از زمین بالا آسمان میفرستد فرشته دیگر از او پرسید که چه کار بر زمین
رفته بودی گفت گاوینی بر حنجره آرزوی ماهی شده بودی و در حوض و در شمشیر الشان
ماهی بنویس حق تعالی مرا فرستاد تا چند ماهی از دریای برای او آوردم در حوض
الشان انداختم تا آن گاوینی بکام دل رسید شیخ حاکم میفرماید **تیب**
ما هم عیب فضلش عیبش نیستند: اگر کشاید عیبها ما هم سزا شویم کافر اند
بت پرستی روزی شنیدند خدای: گردان را رزق ندهد ما بدان بر که رویم
و این نامیست که خدا تعالی خواهد بدین نام چند جا یاد کرده است **اول تعالی الرحمن**
علی العرش استوی **تور تعالی** انما تذکر من اتبع الذکر و خشی الرحمن بالغیب **تور**
و کاد الرحمن الذین یمشون علی الارض ینون اای متواضعین میندکان آت الله
در زمین با تواضع روند و ضرا مان تر و نذیر علی السلام خوارفتی که از بندگی
سوی تشبیهی فرود آید **دو آقا** آمده است که یکبار پیغمبر علی السلام در کعبه
خرا مان و در خانه آمده بود عیب آنکه ابو جهل و زید پیغمبر علی السلام در مسجد کعبه در سجده
افتاده بود ابو جهل فرصت یافت لگد بر گردن مبارک مصطوف نهاده و در چپا و
راستان می نگرست که نباید که کسی در پایه و زور است کرد و هر چه اصل بر خود زیر پای
ان بلسه بلال کردن ان با کد و در پشت خود چنانکه خواهد عالم را زبان نرسد لب او از فزین
مهر و من جهر رضی الله عنده و آن ملعون بگریخت و این است فرجه آمد آراست
لازمی تنهی **چند آقا** ای محمد بنی سوی ابو جهل که بنده را منع میکند چون او نماز میکند
و جبهه است می بیند و بنده خود نگاه دارد و چون بخلاف عیب خود او را نگاه
نماید و هم شرفش از خدایت فرحت و رضایت در پی خود بر رضی الله عندها خرا مان در آمدی بی
رضی الله عنده یا رسول الله ما را ازین رفتار منع کرده بود و امر فر در حق خانه خرا مان در امری
پیغمبر علی السلام گفت آنکسی با خودی که الم یعلم بان الله یری خدیجه دانست که رسول علی السلام
در تو اصدت مقهور این خدمت چیست **چند آقا** امیر و رضایه خود بر پای رسول علی السلام
گفته رسول علی السلام گفت مقصود تو ازین خدمت چیست گفت امر فر بر تو نظر
الطاف مولی است شاید من نیز بجای کرب میگردم تو فرستاد و فرستاد و کرب

قوله واذا خاطبهم الجاهلون قالوا املا ما بيندكان رحمن اليتند كجورن جهلان اليتند
مقابل ميشوند و سخن نا شناسه گویند ایشان غولی سلامت گویند و بگذرند و با آن
جدال کنند و زری کافری بر پیغامبر علیه السلام گفت توانی که پیغمبری بودی و گویند
حلیمان می چهر اندی رسول گفت ای بر صبی دعوی پیغمبری می کنی پیغامبر علیه السلام گفت
برورد کار من همچنان مار آبرورد و انون هم چنین گوید و محمد صلی الله علیه و آله و سلم
و تیغ کشید تا آن کافر آ گردن زند رسول علیه السلام گفت از دست بردار که راست
گفته است بر سر کوفی چه سلامت است آن مرد شرمند شده مسلمان گشت **قوله**
وَالَّذِينَ يُبَيِّنُونَ لَكُمْ آيَاتِنَا لَعَلَّكُمْ تَهْتَكُونَ وَ قِيَامُ بندگان رحمن ایشانند که شبهه بر آید که برورد
در سجود و قیام بگذرند و دیگر بندگان رحمن درین آیه مذکور اند تا آنکه سخن بنا حق
نیز نند که از نا نکتند و در نفقه اسراف نیکند بسوی من باید که بگویند تا آن داخل بندگان
رحمن شود و باید همه عالم برسد و عالی همت باید بود از حیم بسیار بخشایش رحیم آنست
که از اندک بسیار بخشد از دانه خنخاس چندین دانه دهد و از یک حسنه ده نویسد از یک
درم چهار صد هزار درم نویسد **اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا يَأْتِيهِ سِنٌ وَلَا نَوْمٌ لَئِيْلًا**
که درین نام نقطه نیست در مکار و شرکت نیست با شاه بر حق است و مالک
اوست بشاید که همه بندگان محتاج اویند از خواهد که آئی را سلطانی دهد
اگر خواهد سلطانی را و ز زمان که آید کند **قوله** کجند خری که خواهد در زمانی
که سلطانی قولست آئی **رسولان مملکت کاهی ستانند که اسی را کهی**
بر تخت شانند **قوله** قُلْ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمَلِكِ قُلْتُ لِي الْمَلِكُ مِنَ الْمَلِكِ وَ تَنْزِيلُ الْمَلِكِ
مَنْ تَشَاءُ وَ تَعَزُّزُ مَنْ تَشَاءُ وَ قُدْرَةُ مَنْ تَشَاءُ إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
سبب قرآن این آیه آن بود که چون کافران چهار هزار مرد آمدند
و کرد مدینه می اصره گرفتند هنوز اسلام نوبوه پیغامبر علیه السلام کرد مدینه خندق
دانیید و برای ترغیب لوق خود هم کار میکردند از خندق بیرون آمدند که
کشیدن نبود **پیغمبر علیه السلام** گرز بدست گرفت و لبه ضرب آن را نشکست
شعاع آتش از آن خاکست و بدان روشنائی خواص کائنات علیه السلام
روم و فارس و مشرق و مغرب آید و دل از روی کرد که اگر است متباجا که

دینم شود و دعوت من در ملکها برسد بهتر هر آمل علی السلام در رسد و این آنکه آورد
که ای محمد چون از من ملک بطلبی مرا بدین نشاء بستان **قُلْ اللَّهُمَّ مَا لَكَ الْمَلِكُ تَشَاءُ وَتَقْوَى**
الْمَلِكِ مَنْ تَشَاءُ بَلْ كَوَيْتُ ای محمد یا خدا یا مالک الملک تعالی و بعضی گویند **روزی** بیغایم علی السلام
بر یام کعبه سوار شد و یک شهر در مغرب کرد و او را هفتاد هزار در و آرزو بود بیغایم علی السلام
از رو کرد اگر ملک من تا آنجا شود و دعوت من تا آنجا رسد فرمان شد ای محمد چون ملک از من
بیطلبی مرا بدین نام بستان تا از من ملک بماند **قُلْ اللَّهُمَّ مَا لَكَ الْمَلِكُ تَشَاءُ فِي الْمَلِكِ مَنْ تَشَاءُ**
و بعضی میگویند که ملک بیغایم نسبت و بعضی میگویند که ملک بیغایم نسبت است و **تَنْزِيحُ الْمَلِكِ مَنْ تَشَاءُ**
یعنی که نسبت ملک از هر که خواهی چنانکه از هر صفا و بلغم با هر ملک استان بستد و با امیر المؤمنین
و عمر رضی الله عنه ملک است و طاهر کرد و او هر که خواهی شیر کنی و هر که خواهی خوار کنی نیکی
و بدی به قدرت است و تو هم چیزی قادر است ملک من و شدن و غیر کردن و بعضی
آمده از این ملک صحبت نفس است **قَوْلُ تَعَالَى** **تَوَجَّعُ اللَّيْلُ فِي النَّهَارِ** در آری عشت شب است
و روز و **تَوَجَّعُ النَّهَارُ فِي اللَّيْلِ** و در آری مساحت روز در شب طایفه شب است در روز
و گاهی روز را کنی و **تَوَجَّعُ الْحَيُّ مِنَ الْمَيِّتِ** و **تَوَجَّعُ الْمَيِّتُ مِنَ الْحَيِّ** بیرون آری
مردم را از زنده را از آب مرده و عوره را از عالم از جاهل و جاهل از عالم و مسلم
از کافر و کافر از مسلم و شاخ خشک از درخت سبز و ترنق من تشاء بیغایم
در آری هر که خواهی بی رخ و بی غار **عَنْ عُمَرَ** رضی الله عنهما گویند روزی در بهشت بی شمار
خواهد بود که در دنیا هر یکی روزی شمرده بافته است و تفهیم می در راحت الارواح
بسته شده است و درین کتاب نیز برای تبرک چند نام بنده شده حق تعالی قبول
معین اللعیال **عَنْ عُمَرَ** رضی الله عنهما **عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ** رضی الله عنهما **قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ**
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حکایت عن الله تعالی **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِضْنِي وَمَنْ** و **مَنْ** و **حِضْنِي**
آن من خدای یعنی حضرت جل جلاله می فرماید که تلهیل حصا نیست هر که حصا من
این سوی و از عذاب من **بِاللَّهِ** و می برد و کونه است جلی و خف جلی چنانچه قرآن رواست
ببر آید علی السلام از خدا تعالی جل جلاله شنیده شد و به بیغایم علی السلام رسانید و روز
از لوج محفوظ آورده شد و بعضی آورده است آن حصا من **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ**
عَلَى وَحَلَى مَا رَأَى اللَّهُ تَعَالَى وَحِضْنِي نَبْرُودَةُ كَوْنَهُ هَمَّارٌ وَاسْتَدْرَكَ جَبْرَائِيلُ مَشَى مَشَى

بر مصطفی صلی الله علیه و سلم رسانیده با و روایا که رسول علیه السلام از خدا تعالی میوی
جبرائیل شنیده باشد در شب معراج نود هزار سخن از حضرت عزت جل جلاله فی و
جبرائیل شنیده این نیز از وحی خفی است **قول تعالی** لا اله الا الله خفی این کلمه اتمیل خوانند
و استفاق این از طلال است چنانچه بدین ماه هر کسی که بخواند و آرد بدین کلمه نیز **بها تان**
او از بر داشته اند چنانکه زینت در شب تاریک صدای زینت گویند این کلمه از زبان طاعت
کفر پیدا می شود و از ضد است بهدائیت می رسد و باز این کلمه را ترغیب و کلمه طیب می گویند
الیه یصعد کلمه الطیب چون این را مسلمانان گویند صورت طاهر سبزه شود و پراوا کند
و در زیر عرش رود و ساکن نشود و عرش و جلش آید فرمان شاهی ترش ساکن نشود ترش گویند چگونه
ساکن نشوم که تو گویند این کلمه بسیار زیاده و نیز این کلمه را تقوی گویند و از مهم کلمه تقوی
چون این کلمه گفتی از کفر بر میزیدی و از آتش و زخ برستی و این کلمه اسد بدینتر خوانند
و قول **قول الله یسید ای یسید قولوا لانا قولی نیکترین کلمه است** و کدام قول از این
بهتر است که گوئی نه خداست مگر الله افریننده خلق است و پروردگار انسان و جانور و
گناهان است و علیه الرحمت و الغفران **بیت** اگر روزی داد و جان و پروردگار جهان
لطف کرد بهم به بخندم خوشی استخوان مانند جسم و این کلمه را نیز عدل خوانند این
الله یامر بالعدل و الا احسان و العدل و الکلمه الطیبه و الاحسان اذا الفریض عدل
ان باشد که او را یکی خوانی و ظالم باشی که بجز او خدا نیست دیگر دین و خداست تعالی این کلمه را
چهارده نام خوانده است برای شرف و بزرگی این کلمه بهتر از کار است **قول** هم السلام افضل
الذکر لاله الا الله و نیز میفرماید **هم افضلنا قول و ما قال النبوت من قبل لا اله الا الله**
و جبرائیل هم گفت یا محمد ما انزلت کلمه اصل و الهی علی وجه الارض من قول **لا اله الا الله**
قامت السموات و الارض و بها فحمت ابواب الجنان و بها خلقت ابواب السموات
الا و هی کلمه توحید الا و هی کلمه الا اخلص الا و هی کلمه انجات من قالها مرة اعنقه الله
من النار و ین **بیت** از این نام آمده کلمه توحید و کلمه الا اخلص و کلمه انجات التوحید که گفتن
و یکی دانستن اخلص صدر است و نجات را سنان باشد در دنیا از قتل حربه و آدن
و نجات بالی و در عقیقی و از خلود و دروغ و این حکم ایمان است چون کافری این کلمه با خدا
گویند و مانی او در زمان در آید و در اعجاز اسلام محمد و کلمه گفتن برای یافتن بهشت است

جان که در حضرت **خبر است** من قال لا اله الا الله و دخل الجنة و ذكر شرايط ايمان نماز و روزه و عدل
 زمان شد روزی به غیر علیه السلام مروی را فرمود که هر که بگوید که بگویند این کلمه لا اله الا الله
 او در آید در بهشت و عمر از آن دو برابر است که گویا می فرمود که گفت میسر و ممداد در شهر ندانم هر که بگوید
 بهشتی بود هر که گفت که ندانند باز کرد آن مرد گفت بگویند باز کردم که فرمان حضرت رسالت
 به است عمر در سینه از دست نهد و در جهان که آن مرد در میان و نالان بر رسول علیه السلام
 میفرمود را طلک کرد و گفت چرا این مرد را زوی هر که گفت آنرا که میار رسول الله حتی یصلون یعنی
 بگذارد ایشان را تا عمل کنند و اگر تکیه بر کلمه خواهند کرد و از عمل باز خواهند ماند و این کلمه بنیامیر حکم بنیامیر
 گفت هم دخل الجنة برقرار است که مومن را صلوات در بهشت بی شک است و مومن بی گناه
 و بی عذاب به بهشت و رانند و هر که گناه کار است خواه اندازه گناه عذاب به بهشت در آید
 عذاب یا بدخواه نیز خدای تعالی او را بیاورد و فی عقر من لیس یعذب من لیس بنیامیر هم
 من الجنة لا اله الا الله **آیه** میگوید من میباشند و با سوره باید که قلب و زبان و نگاه کار بنیامیر
 و سوره آن باشد که با خدا میگوید و با مخالف بود که در **خبر است** من قال لا اله الا الله خلاصه
 دخل الجنة **بیت** قلب الودع نسا نسد و باز از حضرت خلاصی باشد که از آن سخن در حق
 خواجه سلیمان درین معنی اشارت کرده است **بیت** ما دل سوره و آیه م باز از بخش
 درم قلب ندانم که رو و بیان زود و در بهشت و بکار آمده است مفتاح الجنة لا اله الا الله
 کلمه بهشت لا اله الا الله **آیه** مجاهده گویند که کلید چهار و دندان بود آن زمان
 قفل بکشاید و آن نماز و روزه و زکوة و حج است و بی ایمان را این چهار دندان
 کار نیاید از این **بیت** رضی الله عنه مرویست که در معنی این کلمه گفت لا اله الا الله
 و لا معطى و لا مانع و لا خالق و لا رازق الا الله گفت علیه السلام من قال لا اله الا الله
 و ما یهت من عند ربته الا فنیب من الکبایر بندگ حضرت شیخ حمید بن حاکم قدس الله
 سره العزیز در ترجمه این حدیث گفته است **بیت** در چهار هزار گناه بیره چون کوشی
 بصدق متکشان لا اله الا الله در بهشت و دیگر جای آمده است هر که بگوید لا اله الا الله الملك الحق
 البین لا اله الا الله الملك الحق العليم لا اله الا الله الملك الصالح القدم بنیامیر
 بر او آید بهشت از هر آینه که و در خود از و بهشت آید و گفته هم هر که بگوید لا اله الا الله و لا
 یهت که شکم او بپوشد و حق تعالی او را بر نور که گزاند و آتش در رخ بر روی محرم

الخالق

شود و گفت هم هر که در شب تاریک بگوید لا اله الا الله از کفایت آن خدا پاک شود و گوی از یاد
و گفت هم هر که در ساعت شب بگوید لا اله الا الله از بدی شوق بر آید او درختی در بهشت
از یاقوت سرخ که بر کاف از منگ باشد و میوه او سید تر از شیر و خوشبو تر از مشک و شیرین
تر از شبنم باشد و گفت علی بن ابراهیم هر کوی بگوید بر کوی لا اله الا الله آن کوی نیز گوید و کویها فرشته
گویند بر کوی که در دنیا است پس گوی دهند بر ایمان او سجده شود و در میزان او
گفت هم هر که بعد از نماز ده بار بگوید لا اله الا الله یک لکه پند است هزار تکی برای او بنویسد
و گفت هم هر که به بندگی بر آید بگوید لا اله الا الله بوزن آن زرد راه خدای تعالی صدقه
داده باشد و گفت هم لا اله الا الله دوازده حرف است و ساعت روز نیز دو آرزوست
هر که این کلمه روز شب گوید هر حرفی که ماه ساعتی بکفر شود فی الجمله آنرا من قال لا اله الا الله
حتی تجرد تو بگویم گویند این کلمه را تا محو تا جبر شود کفایت آن شمان و گفت هم من قال لا اله الا الله
کتب بعد دقا و دقا و دقا و حسنة و گفت هم کلمه التهنيل ما حي السيات و انقل في البين ان
من جيج الا سياتة در جبر است گویند کلمه را فردا قیمت جان بر کند نود و سه شعل سيات
بدست او دهند و هر سجلی بدر آری چند باشد که چشم او کار کند فرمان شود بل علیکم ظم
گویندش چیزی ظلم بر تو نباشد آنده گوید خداوند آن همه عدل نباشد آنده و بر من ظلم کرده اند و ظلم
شود قهرا لکم عذر ترا هیچ عذر خلاصی است گوید خداوند ما من عذر هم ند آرم فرمان شود
ترا هنوز بر من حسنة پس کاغذ از زیر عرش بر آن آید مقدور است که آنست در آن نباشد
لا اله الا الله محمد الرسول الله آن نود و سه سجلی در یک پل اندازند و آن باره کاغذ در پل دوم اندازند
پله از آن باره کاغذ کران تر آید و بنده در بهشت در آید در **سجده** دیگر آمده است فردی
ترا زوی یکی از حسنة بکلی بمقدار یک حب محتاج گردد و وجهی هم تمام همه از در است
و دوزخ هر آرد و لیست حصه از جو باشد و آن بنده گوید الهی فرمان شود از خویش آن که به کفر
فرمان برضای تر است اول بر مادر رود و گوید ای مادر هر بیان اگر از حسنة خواهی بگو
نیکی بخش منی بجا یا بم مادر بگوید مادر اصل فرزند نبوالرد عوی فرزند کنی من عورتی
ضعیف مرا چیزی بخش بده بر پدر رود و او نیز همین جواب گوید بعد بر خویش رود
و بر در پل فرستد در اجیری نهد تا امید شده باز گردد و دل به روح بندد و هر آن
و بر سر میزان اینها نگاه قدری کاغذ از زیر عرش مقدور باره ناخوش آنست بر آن نباید

در آن پله آفتاب اعمال او چنان گران آید که اگر گویند با دنیا در پله دوم اند از دنیا بوزن این گران
 شود چون در آن کافران بنشینند پله لاله الهی محمد رسول الله بعد از جانب مشیت خدایان
 رود **قولی** فَاَقَامَن تَقَلَّتْ مَوَازِينُهُمْ فِي عَيْشَةِ الرَّاحِيَةِ **قال** عليه السلام من كان
 آخر كلامه لا اله الا الله دخل الجنة **و** دخل الجنة **و** دخل الجنة **و** دخل الجنة **و** دخل الجنة **و** دخل الجنة
 محمد رسول الله و همین بسته میشود و اشارت است که هر که بگوید لا اله الا الله در این پله است
 نشانه کرده و هر که بگوید لا اله الا الله محمد رسول الله در آن پله است که در روز قیامت
 در این کلام لا اله الا الله محمد رسول الله نقطه اندازد و گویند این کلمه را هیچ گناه نماند **قول** لا اله الا الله
 حسی یعنی خدای تعالی میدفراید این کلمه حصار نیست چنانکه در حصار هر که در آید از دشمن ایمن
 کرد این کلمه پناه از آتش و وزخ است **امام قریب** میگوید در حصار است و حصار بر او بیاید
 و بروج این حصار پنج وقت نماز است و نفل آن حصار ستم است و نفل آن حصار
 نماز نفل است و در **خبر** است که نواب فرض از اندازه بیرون است و نواب نفل
 است که گویند دنیا در ترازو کله اندازند بسجده در روز **قول** و من دخل فی حسی هر که در حصار
 ایمان در آید و شهر با بهشت بیفزاید **قول** امن من عذابی هر که در حصار باشد در آید برای ایمان
 در آید و آن با پناه بخواند که در آن کتب است چون بنده در حصار بخواند کار در آید از خدا ایمن آید
 و خدا تعالی اصافت عذاب بسوی خود کرد که بغیر او کسی عذاب کردن نتواند بجز نسیان
 و عذاب من نسیان اگر خدا تعالی بنده را بیامرزد و کلمی کبیر خطا کند که در آن بنده را هیچ کاری
 در پناه او بخندد و اگر عذاب است بیاید که چشم زدن فرصت نهد **محمد صلیم** در بیان ذکر
 چهار عن جابر بن عبد الله انصاری رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلي الله عليه وسلم
 ذكر الله جل الامان و الامن التبران و حرز من الشيطان يعني ياد کردن خدای تعالی را است
 ایمان است و امان از آتش و وزخ است و نفع است از شیطان است بدانکه در خدا تعالی
 در هر حال واجب است **قال** عليه السلام اذ كنت على كل حال خواجه جنب با محدث خواه است
 باشد خواه نشسته خواه بر کعبه باشد باید که از یاد کردن خدای تعالی را مومن ماضی
 باشد که حق تعالی مدح کرد کسی را که او را در همه حال یاد کرده اند **قال** الله تعالی الذين يرون
 الله قياما و قعودا و على جنوبهم و يتفكرون في خلق السموات و الارض **و** دیگر فرموده
 ذکر الله ذکر کثیراً و خدا تعالی فرموده و الذکر الله من کثیراً و الذکرة اعد الله لهم مغفرة



واجرا حفظها وگفت علیه السلام ذکر خدای تعالی از شیطان است و آمانی از شیطان است
و پناه از شیطان بند خدای تعالی کند و در وی از آتش و زخ بند خدای تعالی چون بند شیطان
برای و سوسه قصد دل مردم میکند چون بنده نام خدای تعالی است تا شیطان بگریزد معنی خناس
این است که از ذکر خدای تعالی بگریزد چون با داد مردم برخیزند بنیابین کردل او چنانچه
باشند که روزگار انگبین مگسان شدند چون بنده خدای تعالی را یاد کرد آن شیطان از کردل او
بگریزد وگفت هم السلام **بسم الله الرحمن الرحیم** ذکر خدای تعالی مونس است و ذکر خدای تعالی
مونسان محبت است من حبیبنا الزکره و خدای تعالی ذکر او است **میدارد خدای تعالی**
و اذکر الله فی ایام معد و اذکر الله فی ایام معقولات نیز گفت فادکر الله
که ذکر کم ابانگم او باشد **و کرا عرسا** خاصیتی بود که بهر خاصیتی و شستی بدران و جدان ریاد
میکردند فرمانش بجهان که بدان و جده آن یا میکند خالق را نیز یاد کنید یکس است از آن
یاد کنید از انعام او همیشه از انعام بدران و جدان نشان است و آن تعد و نعمته الله لا تحصى
و این همه انعام او است که مادر و بدران ترا بر تو مشفق گردانیده است و همبان کرده است
مقصود از عبادت ذکر است و اگر قرآن است هم ذکر است و اگر نماز است هم ذکر است
و اگر حج است هم ذکر است و اگر جهاد است هم ذکر است برای خدای را و اذکر زنده است و غافل
مرد **قریه علیه السلام** الذکر بین العاقبتین **حاجی بین الاموات** وگفت علیه السلام
مردخ ایرافرتشکانه که بر روی زمین میگردند و می طلبند اهل ذکر چون بیابند قومی که ذکر خدای
میکویند گردشان حلقه میکند چون ایشان از ذکر خدای تعالی خارج شوند فرشتگان بالای
روند فرشتگان را آونان رسد کجا بودید گویند خداوند آتو انا تری همه چیز تا که ما بر زمین
بودیم نزد یکس کمان نو که ایشان ترا یاد میکردند فرمان شود که ایشان را دیده اند گویند
ند دیده اند فرمان شود که ایشان را ببیند فرشتگان گویند ای اگر ترا ببیند بدین
کند و مطیع ترا باشد باز فرمان شود از چه چیز است فرشتگان گویند ای از تو پشت ترا دیده
گویند ندیده اند باز فرمان شد اگر ببیند ذکر گوید فرشتگان گویند اگر ببیند شوق
بسیار کرد و ترا همیشه یاد کنند باز فرمان شود از چه می ترسد فرشتگان گویند از زخ می ترسد
فرمان شود و زخ را دیده اند فرشتگان گویند ندیده اند فرمان شود اگر ببیند ترسد
فرشتگان گویند اگر ببیند تری ایشان را همیشه ترسد و بسیار تر یاد کند فرمان شود

که برشت را برای ایشان حلال گردانیدم و در آن روز را اینها حرام گردانیدم و منتفیان
 گویند خداوند آفغان کس و در آن حلقه بود ترا یا نمیکرد و فرمان شود هم قوم لایق
 علم هم ایشان قومی اند که نشینان نیز بد بخت نشوند او را نیز بطفیل ایشان امر زیدم
تذکره و در خدای تعالی بر دو گونه است بلند و آهسته و در فضیلت شان اختلاف
 نزدیک بعضی فضل ذکر آهسته است که فرمان برین جمله است و اذکر فی نفسک تصرعاً و خفیاً
 ذکر بلند میکند پیغمبر گفت **انک لمن تبع ضما کله یا میکنی گریست آهسته او را یاد کن**
 او عظیم است و خیر است بذات الله و در ذکر بنهان کجی است از کجیها خدای تعالی در روز
 و در شب یاد کند خدای را بنهان در روز قیامت بنده را حاضر کند هر عملی که کرده است
 او بر نه فرمان خدای تعالی برسد که ای بنده در روز را یاد میکردی که او را بنهان
 نزدیک است و او در پشت پرید و در ذکر بلند اختلاف علم است نزدیک بعضی شاید در نزد
 بعضی شاید و نزدیک بعضی در خلد و بیابان بلند شاید گفت **دعا آهسته شاید و نزدیک**
 اگر بیارند خل شب بلند شاید هم در طلوع و اگر نیت دارد تا غیری نیز ذکر گوید بلند
 رواست **بسم الله** یعنی الله عهد پر رسید اگر ذکر آهسته میگویم دهن بوسواس میشود
 پیغمبر گفت علیه السلام که بلند گو که بر من فرمان رسید **اسم ربک الاصل الذی ارفع صوته**
 بذكر ربک گفت علیه السلام **من قال لا اله الا الله رفعها صوته لتب ان الله اکر کاتبه**
 میکند روایت میکنند حسان ثابت و زید بن جاریث که با نریارت پیغام علیه السلام
 آمدیم چون پیش خود رسیدیم او از پیغام علیه السلام شنیدیم که پیغام بر بلند او از گفت یا حی
 یا قیوم ما استاده ما ندیم سعانه علیه السلام هر بار تکرار میکرد و چنانچه چهل بار شنیدیم و گفت
 امام ابواللیث سمرقندی رح اگر کسی تذکره تهلیل میگوید سامع را و اجبت که او هم
 اجبت که جل جلاله بگوید و اگر نگوید نیز همکار شود پس آن ذکر آهسته گوید بر دیگران واجب
 و لازم نیاید بنهان که سجده تلاوت سجده در قرآن بلند خواندن **ذکر بر انواع است**
اول الله کفتن و خاصیت این ذکر تغویر باطن سیر و طیر است **دوم لا اله الا الله** خاصیت
 ذکر تغویر باطن است **سوم یا رحمن یا رحیم** گفتن است خاصیت آن ذکر صرف باطن است
در هم بر خلق است یا رحمن یا رحیم یا الله یا رحمن یا رحیم سبحان الله
 والحمد لله و لا اله الا الله سبحان الله و بحمده هو الرحمن الرحیم یا الله یا حی یا قیوم



Handwritten marginal notes on the left side of the page.

Handwritten marginal notes on the left side of the page.

Handwritten marginal notes on the left side of the page.

فاما بهترین ذکر ما کلمه تهلل است چنانکه پیغمبر علیه السلام گفت افضل الذکر لا اله الا الله
فرمود بسیار کوبان حضرت یحیی جان رضی الله عنه گفت یا غفور تا کمان تو نابید شود
عام و تحط یا خدیم بسیار گوید برای دفع تنهای کور یا باری بسیار گوید و در برهقه صد بار
گفت و برای دفع فقر یا شکور یا صبور در هر روز می کشد شصت بار یا شکور گوید یا عنین
یا معطر السائلین یا ذا الجلال و الاکرام باید گفت برای ثبات ایمان یا ناد یا بسیار
برای تنویر باطن یا نور بسیار گوید برای آرزوش یا غفور بسیار باید گفت برای شکستن
نفس یا قهار بسیار باید گفت بر اذع و سواس شیطان یا مومن یا معسط بسیار باید
ای مومن در بهر نامی فتوحی است و بهر نامی که او را بخوانی بخوان حضرت عذرة می فرماید خل
قل ادع الله او ادعوا الرحمن ایا ما ندعو اقله الاسماء الحسی و لا تجزئ صلاتک
تخاف بها و اتبع بین ذلک فیقول الحمد لله الذی لم یجد ولیا ولم یکن لشیء
فی الملک و لم یکن له ولی و من الذل و کبره تلبیرا یاران پیغمبر علیه السلام را پرستید
که اول الله ما خدای را بگدایم نام خواجیم فرمان شد که ای محمد بخوانید خدا می بنام الله و
یا خوانید بنام رحمن بهر نامی که او را بخوانی بخوانید بنام رحمن که مراد است نام معبود
نیکی شنیدن بهر نامی که دل را استوار می سازد و بگفتن بهر نامی زبان شیرین میگرد
عارف گفته است **بیت** که مراد نام تو در کام بود در شش **اشتم صیفت** چنانچه
کرد تا در روز خ کافران را نام مولی بر زبان باشد الم عذاب حسد ان بنام چهار
و ده هزار سال بگویند ربنا غلبت علینا شقوتنا چون بعد از چهارده هزار سال این
فرمان شود اخصو فیها و لا تکلمون خوآر و خاموشی بپند در روز و با ما سخن
میگوید و نام ماستان شد آن زمان الم عذاب یابند و هم جوکان و خران
فریاد کنند و بدبختی ایشان آنگاه تمام شود اگر نیم شب بیداری و صد بار یارب
بگوئی هر حاجتی که خواهی روا شود و اگر پنج بار بگوید ربنا ربنا هر چه از خدای بخواهی بیایی
و اگر هفت بار یا ارحم الراحمین گوید بیع نام ملکی است گوید سخن تو قبول شد خواه هر چه
میخواهی برای فتح کار یا هر شب صد بار گوید یا فتح گوید برای روشنایی چشم
سیصد بار یا نور گوید برای اسافی حساب یا هر شب جمعه هزار بار یا فتح بگوید
جمع شدن عیب پیشانات هر روز صد و هفتاد بار یا جامع گوید **سوره** و لا تجهر

بصلوات

بصلاک و لا تکافئ بهما بین ذلک سبباً و چون بیغلبه علی التام نماز گذاردی
و کاوان نزدیک از شسته و از بلند میکردند تا در نمازش سهوه افتد فرمان شد
قرائت در همه نماز بلند بخوان و در همه نماز آهسته بخوان و در میان بلند و آهسته
خواندن را بگو یعنی در مغرب و عشاء و فجر ایشان بخوابد یا بکار و یا بستن
مشغول باشد تو بلند بخوان و چون در ظهر و عصر نزدیک تو باشد آهسته بخوان
هم از این است که قرائت در نماز بلند باید خواند **خودت** و قل الحمد لله الذی
لم یخلف وعده و الوالد و یکوحد مرخصی را که گرفتند آن را نه شریکی را در ملکات ترا
ورد و جای خدمت کردنی نیابد و دشوار نماید و او را یکی دان و یکی خوان و لم
یکن له شریک فی الملک و لم یکن له ولی من الذل و شبیه و نبود او را هیچ دوستی
از جهل و کفر لا یخضع الله ولیاً جاعلاً امر آخری مشهور است که هیچ جاهل را در خلق
تکبرفته است و کبیره و تکبیر او را بیهیزگی یاد کن یاد کردنی **ای مومن** اگر ذکر کفر
کازند و نوحه کند ما خود نیست و **خیر** است که بهتر موسی هم بر قومی که شست
که ذکر میکردند و نوره مینزدند بهتر موسی علیه السلام بر ایشان غضب شد ایشان
از صلابت بهتر موسی خاموش ماند فرمان شد یا موسی انهم صاحبان کرمی و ناهوا
بشوقی فتمنکر علی عبادی فخل سبیلهم فانهم لانا لهم یعنی ای موسی ایشان از
بشقی با نیک میکردند و یاد کردن من و نوحه میکردند با شتیاق برای چه بر بندگان
من خشم کردی راه شان گشاده کن ایشان مرا نند کابند و من ایشان را خدایم
بهر موسی علیه السلام در سجده افتاد و زاری میکرد و گفت اللهم اجعل منہم و لا
تواخذ بنا بما قلت لهم خداوند امر از ایشان کن و یکمر آید آنچه با ایشان گفته **م**
ذکر گفتن آنست که ذکر با وضو باشد و جامه پاک و چاشنی پاک و استقبال قبله مربع بر جای
شمر شیند و دست برد و زانو برد آرد و بر لام کشد و بگفتن لا اله الا الله قوه بجای
کند چندی از دل او آزر خیزد و در خانه بر بندد و اگر در یک هفته برین منطبق بود چندی
او گشاده شود و اگر جماعتی باشد باید که حلقه کنند و چنانکه شنیدند که جو یکی بدیگری است
بقره علیه السلام ذکر بحلقه گفته است چنانکه **م** کرده اند از امیر المؤمنین علی
رضی الله عنہما در خبری در سجد رسول علیه السلام در آدم و بیغلبه هم را دیدم که با جهل

Handwritten marginal notes on the left side of the page, including a large flourish at the top and several smaller lines of text.

باد و نفر دیگر حلقه کرده کلمه لا اله الا الله میگویند و مرا از دیدن آن عجایب نموده و چون نزدیک
شدم بدیدم که هر یکی در کرسی بودند من نیز استاده شدم و ذکر میگویم بیجا نمبر علیه السلام و سترین
حلقهها بسوی خداست حلقه است حلقه قرآن خواندن و حلقه در غسل و حلقه در امر
المؤمنین علی گفت رضی الله عنهن چون یا آن رسول علیه السلام ذکر میگویند چنانکه جنیان می
بودند که درخت در وقت باد و جنب می آید و الله اعلم **مجلس نهم در بیان تنقیح عن عثمان**
بن عفان رضی الله عنه قال قال رسول صلی الله علیه و سلم من اذنب و استغفر غفر الله
و کوفع و سبعین مرة یعنی هر که گناه کند و آمرزش بخواند آمرزیده شود اگر چه بیفتاد بار بار کرد
و بگناه کردن را وی این حدیث شاه سجان جامع قرآن دآما بد و دختر مصطفی صلی
الله علیه و سلم مخزن حیا برگزیده سجان عثمان بن عفان است رضی الله عنه آن
مردی که در یک مهم رسول علیه السلام رانه صد سب تازی با زین و لقم و هزار شتر و
بر غله داده و مهم بنوا جهل هزار دینار زر پیشش صلی الله علیه و سلم آورده و از آن باز خد
شناخت نظر بر شتر که افتاده بود و حیا من الله تعالی **فرد** من ما و نسیب که از ابتدا تا انتها
بی گناه بودن و آدمی است و باز ماندن کاری فرشتگان است و گناه کردن و باز ماندن
از آن کار آدم و او میماند و از ابتدا ای تا انتها و گناه بودن کار شیطان است شیخ شرف
الدین مینری رحمة الله علیه در مکتوب نیشته است که مقامی چون بهشت و ذاتی مقامی چون
جهنم آدم علیه السلام و منع از یک حس نیز ممکن نشد که باز ماند فکیف و مقامی چون ^{چاره} ^{او}
و ذل چون ما و امر و نهی بسیار و شیطان و نبل پس چگونه مردم در گناه نه یفتند ^{او}
این درو استغفار و توبه آمده است **کلمه** استغفر و بکنم اندکان غفار **آقا** و استغفروا
الله ان غفور رحیم و بیجا نمبر علیه السلام گفت آمرزش خواهد از خدای تعالی را اگر
آمرزش نخواهد و الله آمرزیده نکرده و گفت علیه السلام بدستی که در لپاز نکند ^{او}
سه بار بگوید اللهم اغفر لی ذنبی خداست تعالی بگوید بکن ای بنده هر چه میکنی و میخواهی که ترا
آمرزیدم و گفت هم که چون بنده کار آمرزش خواهد فرشتگان آواز او را آسمانی
باز میدادند و دوم بار و سوم بار فرمان خداست تعالی رسد که ای فرشتگان چند
او را بنده من بوشیدم آری بنده من گناه کرده و میداند که او را خداست تعالی
است که از گناه بگریزد و از گناه عفو کند گواه بشید ای ملایک که او را آمرزیدم و

عبد

علیه السلام هر که بعد از نمازی ده بار بگوید استغفر الله خدا تعالی گناهان او را بیامیزد
 اگر چه بیشتر از کف دریا باشند و گفت علیه السلام هر که بعد از نماز دیگر صد بار بگوید
 استغفر الله ربی من کل ذنب و اتوب الیه گناهان هفتاد سال و خدا آی تعالی
 بیامیزد **مردی** از بیغایر علیه السلام طلب مال کرد و گفت بیاموز مرا چیزی که مال
 من زیاد شود و بیند بجز طلبت علیه السلام که استغفر الله بسیار بگوید **مردی** دیگر طلب مال کرد
 او را نیز همین فرمود که استغفر بسیار بگوید یا آن گفتند یا رسول الله بهر چه
 یک استغفار فرمودید بیغایر نیز گفت نه بیند بجز هر که هر ترویج علیه السلام بیغایر
 قبول نکردند خدا آی تعالی ایشانرا بسبب چیزی مبتلا کرد در زمان شانرا آفتی که حسد و باران از
 باز گرفت و مال ایشانرا و مویشی را تلف کرد و هر ترویج علیه السلام ایشانرا و عده
 و گفت استغفر و ارتبکم انه کان غفارا یرسل السماء علیکم ندرارا و یدمکم باموال
 و بنین و یجعل لکم جنات و یجعل لکم انهارا یعنی که ایمان آرید و آمرزش از خدا آی خوش
 بخواهید تا از آسمان باران و آرم بر شما بفرستد و زیادتی کند در مال و فرزندان شما
 شما را خدا تعالی با نعمها و به و خشنود بر شما روان کرده اند بسبب حاجت و عده استغفر
 آن مردی که طلب فرزندان کرده بود بعد از چند سال آمد امیر المؤمنین **ع** رضی الله
 عنه از او پرسید هر روز چند بار استغفار گوئی گفت هر چند خدا تعالی گویا نزد گفت که
 چند بار آری آن مرد گفت هفت بار خدا تعالی مراد او و هر که استغفار بسیار گوید خدا تعالی
 او را هر اندامی بیرون آرد و رزق او را از جای دهد که او را گمان نباشد و حضرت عفو بخت
 میفرماید که اگر شما گناه نکنید من قومی را آفرینم تا ایشان گناه کنند و من ایشانرا آرمزم
 و گناه کردن از آدمی عجب است فاما بر گناه مصر بودن و با وجود عقل عجب است و خط است
 رکنند از مهر آدم علیه السلام صادر گفتند تا ظلمنا انفسنا فرمان شد عفو کردم و باید که
 فرمان شد هر که کردی گفت انا خیر منه مرود اید شد گناه برد و گون است بعضی گناه میان
 تعالی و بنده اند چنانکه شر خوردن و بعضی گناه میان بنده اند چنانکه ریاستن و درین بی قرمانی
 خدا تعالی و بنده است نیز می پس گناهی که میان بنده و میان خداست جل جلاله سبب آمرزش آن
 بسیار است که بشما است لقله علیه السلام ان الذم لوبته یعنی بشما توبه است هر که گناه
 و بیایان شود و آن بیایان سبب آمرزش او شده و توبه است که قواعدا علیه السلام التائب من الذنب

دیگر طلب اولاد
 کرد او را نیز
 تا چندان فرمود

کن مع الذنوب لقوله عليه السلام من ذنبت واستغفر غفر له وان اعاد في يوم سبعة
در **مکان** آمد دست کرد و زنی جهنم را بر آهیم بیجا بنام علی السلام را نظر ملکوت السموات و الارض
یعنی هر خلقی که پنهان در آسمان یا زمین یا بوه یا بنمودند تا کاه نظرش بر مردی وزنی افتاد
که زناه میکردند گفت اللهم املکها **فداوند** ایشان را هلاک کند آن آن هر دو با آتش سوخته شد
باز نظرش بر مردی وزنی افتاد که همین فعل کردند ایشان را نیز و عاقلان که هر دو بر زمین
رفتند باز نظرش بر مردی وزنی افتاد که همین فعل میکردند ایشان را نیز خواست که دعای هلاکی
کنند مگر جبرائیل علیه السلام در رسید و بفرمان قوای تعالی آورد که ابراهیم بکنند که آن مارا که از
کار آید یکی از کنایه پشیمانی شود یا توبه کند و یا آمرزش خواهند ای ابراهیم ترا حلیم میکنند
که یکبار بنده کان مراد در کنه دیدی و عاقلان هلاکت نشان کردی که حلیم مارا گویند که چند من کنند
بنده کان می بینم و هلاکت نشان نکنم و بر دهنشان بیوشم چهارم سببش صدقه دادن
است **حدیث** در حدیث علی السلام من اوتی بصدق غفر له و ان لم یستغفر و در حدیث دیگر
آمده است اگر یکی هفتاد سال عبادت کند و یکبار از آن تمام عبادت ضبط شود و او
مانی بدو و بش صدقه دهد تمام طاعت او بازرگردد و در حدیث آمده است که زاهدی شخص سال
در زاویه عزلت گرفته بود و عبادت مشغول بود و در ایام باران او برای دیدن
بوستان آثار رحمت خدا تعالی مایل شد و طرفین بیرون آمد و یکی فرض آید
بود در باغ عبور می صاحب جمال در نظرش آمد دل بیاد خود داد و بر آبرو او را کرد و زنی چون
برای غسل جان آب رفت یک در ویش از پیش او آمد و آن فرض بدو داد و چون
غسل نکرده بود که جان بحق تسلیم کرد و فرشتگان رحمت و عذاب جمع شدند
و منظر فرمان بودند فرمان از حضرت رحمت شنیدند که او را در بهشت بریند
بردند که ماه کنز زباید آن قرص بخشیدیم و او را بیامرزیدیم بخشیم آمرزش ما نقل
که آمدن است **حدیث** علیه السلام من اذنب من اذنب من اذنب من اذنب من اذنب من اذنب من اذنب
امرزش و در هفتاد ماه رمضان است از رمضان تا رمضان دیگر مگر کند که آن میان
آن که همین در وقت سقیم سقیم نماز گذاردن کند کند که آن را که آنجیم آن
کرده شود که آن الحسنة بدین التیات هشتم اگر در حال بول یا خایت کانت که باشد
یا در حال بگردد و آن سبب آمرزش است نهم جفارت و بیخ و رشیت ستم

اما این

از ماه رمضان خوردن آن نیز سبب مغفرت است که همچنین مردیست در هم بعد
از نماز ظهر سوره نوح خواندن سبب آمرزش و بدانکه استغفار در همه حال نیک است و
لیکن خاصه در وقت سحر خواند و وقت نماز دیگر که خدا تعالی بستود آمرزش خواهند
وقت سحر **اقور** عز وجل **لن یستغفرون** **قول من** استغفر بعد العصر مرة تعف الله
و نویسیست و چون ثلث شبی باند خدا تعالی فرماید بل من استغفر و انزل
اول من دایم یعنی هیچ آمرزش نیست که او را بیا مرزیم دعا او مستجاب کنم **بیت**
نیمه در یک سحر کند زالی **تفشیع رستی سالی** و گفت علیه السلام استغفر سحر کنان
چنان بسوزد که آتش گاه با خشک را بسوزد **مغیره** **نویس** گفت رضی الله عنه در آمدم بر رسول
علیه السلام در روزی که بالا کعبت خفته بود و زیر سر مبارک آن کاز جویین بود و دامن در
بر روی مبارک انداخته بود و کسی در خانه نبود من وقت بیستم برای مغزه قدم مبارک
او رفتم خوابم خوابم فرمود و علیه السلام من استغفرت کفتم انا خادک الصغیر
عبدک الا حق مغیره ابن شعبه سحر گفت هم انت من اهل کعبتی فقبلت قدمیته
و وضعتها میده علی عینی فکشف وجهه و گفت یا مغیره و پر که مغزی کند برای مسلمان
بغیر طبع و بغیر خوف جزا برود گوئی او حق تعالی او را از آتش و زخ از آد کرد آند
مغیره گفت من در شب و زخ را در خواب دیدم که از آن بخدمت تو رسیدم **نویس** یا مغیره
تا از زخ خلاص یام **بیت** گفت علیه السلام یک چیزی را شنیدی دیگر هم شنیدی
ای مغیره هر که بعد از نماز استغفار بار استغفر الله کویذ خدا تعالی اموی و انذام و بولت
و گوشت و مغز و استخوان او بر آتش و زخ حرام گرداند و استغفار بار استغفر الله علیه السلام
بر چند نوع است **منقول** یکی آنست که بیغافتم گفت هم بر نمازی که همچون بنده آن
مرد است یا آن گفتند یا رسول الله نماز ما با نماز ناگهان جلوتی بر آبر نه گفت علیه السلام
هر که بعد از نماز سه بار این استغفار گوید استغفر الله ربی من کل ذنب اذنبته عمدا او خطا
بیت **اوعلاینته و اتوب الیه من الذنب الذی اعلم و من الذنب الذی لا اعلم انک انت**
علام الغیوب و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم نماز او نازمانند است و بیک
فرموده است هم سینه استغفار آنست که بنده گوید اللهم انت ربی لا اله الا انت حققت
و انعبک و انبأ به و فصدت ان تطعت اعوذ بک من شر ما صنعت ابورکات

سنگی است که آورده اند

من شبها

علی ابوالکسب زنی فاغفر لی ذنوبی فإنه لا یغفر الذنوب الا انت هر که بگوید یلیار در روز
و یکبار در شب او را این هفت کرد و **دیگر** پیغمبر علی السلام که بهترین استغفار این است
استغفر الله الذی لا اله الا هو الی القیوم و اتوب الیه هر که بگوید این یکبار آمرزیده شود
هر که همین استغفار بوقت خواب فرستد سه بار بگوید آمرزیده در خواب برود و اگر در روز جمع کند
باید آرد سه بار همین استغفار گوید آمرزیده شود اگر چه کنان او بیشتر از کف یاب باشد
هر که بگوید بعد هر نمازی همین استغفار سه بار و آمرزیده شود اگر چه حورتی در حال حیض استغفار
سه بار و آمرزیده شود اگر حورتی هر وقت نماز بنهد و بار بگوید الحمد لله علی کل حال و استغفر
الله من کل ذنب و اتوب الیه هر وقتی نماز نوب هزار رکعت نماز یابد و بصره اسان بگذرد
و چون از حیض پاک شود و غسل کند و در رکعت نماز نفل یکبار در هر رکعتی بعد از فاتحه خلص
سه بار بخواند از کنان پاک شود که گوی از مادر زاده **دیگر** گفت هم امر بی طهر
اللذنه اموت تا بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الی القیوم و استغفر الله و استغفر
و استغفر و اتوب الیه انه هو التواب الرحیم گفت ای دختر من هر که بگوید این یکبار آمرزیده
شود و هر که بگوید ده بار آمرزیده شود مادر و پدر او هر که سه بار بگوید آمرزیده شود او و اقربان
او و گفت علیه السلام که حق تعالی فرمود هر که در ماه حرام بار بگوید استغفر الله و الجلال
و الاکرام من جمیع الذنوب و الاثام اگر او را نیامرزیم پس او من نه ام برورد کار او این
سه بار فرمود و گفت علیه السلام هر که در ماه حرام صد بار استغفر الله من ذنوبی کفرت
و سترت او چهره صغیر او کبیر او و ظاهر او و باطنها قیدیمها و جدیدها اولها و اخرها و اتوب الیه
حق تعالی او را بسیار مرزد از آتش دفع ازاد گرداند و مکنه میان تو و میان بندگان
خدای اند تا ایشان خوشنوشند خدای تعالی این مرزده **دیگر** علیه السلام یغفر الله لکل مؤمن
الا الذین شهید را هر گناهی که دارند به بخشد فاما اوام نه بخشد که آن حق دیگر است و غیبت
کردن و پیمان نهادن **دیگر** اگر در زمین زری که آب سید به بند هنوز جفت نرانده اند
تا اگر کسی آن زمین نماز بگذارد در او نیست زیر یک سحت شود و تخم قیون کند و اگر بگذارد هیچ
طاعتی بگردد نشود ختم نشوند **دیگر** روایت کرد روز قیامت خدای تعالی خصمان او را از خصمان
رحمت خشنود کند و او را خلاص بدجا کریمی را **افضل** عیاض رسید ای شیخ از توبه کشم
حق تعالی توبه قبول کند فاما خصمان من چگونه خشنود نشوند شیخ فرمود اگر بر بصدق توبه

کئی و باز بکنانه نه افقی حق تعالی ترا بیا مژد و خصما خدا تعالی بر تو خوش نو کند بابر و روگان
باش و خاطر جمع دار **روایت** کرده اند که مردی بر رسول آمد و گفت یا رسول الله من کنان
بسیار دارم و خصمان بی شمار کای فرمود مال رکوة بده و روزه بدار و حج کن گفت این هم
میدارم چیزی دیگر فرید کن فرمود اشراق ضحی و روال بین العنایتین بنجد بکن گفت
این همه شنیدم چیزی دیگر فرمای فرمود هم صلح رحم بجا آر و مهاد اوست و آت
و هیچ کس آید آنرا گفت یا رسول الله من کنان بسیار دارم و خصمان ابنوه دارم
دیگر چیزی فرمای خواجده علیه السلام خاموش ماند بعد ساعتی خواجده از مجلس برخاست بر
در خانه آمد و خواست که درون حجره دآرود آن مرد چکت و آمدن مصطفی علیه السلام
زد و فخره بر آورد و گفت یا رسول الله شفیع مجرمان تویی بخیر تو بر در که رویم او در
گریه آمد و در همه اصحابه گریه افتاد خواجده عالم علیه السلام ایستاده ماند بعد ساعتی از نشانی
در رو مبارک مصطفی صلی الله علیه و سلم پدید آمد و انمرد را گفت شاره بالا مژد
وامت مرا که هتبر جبرائیل ^{کنند} آمد و گفت یا محمد هر که در روز جمعه هزار بار سبحان عظیم
گوید و هزار بار درود بر من بخیرستد و هزار بار سورة اخلاص بخواند و هزار بار استغفار گوید
و برین مواظبت نماید حق تعالی او را بیا مژد و اگر چه کنان او بیشتر از کفدر باشند
و بیشتر از یک سیلان و قطرات باران باشد خشنود کرد آند خدا تعالی اجله کنان
و خصمان او را فضیلت این ارکار در جو آهر العلوم بسیار گفته است **بیشتر از این**
علامت قیامت عن ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول صلی الله علیه و سلم
ان اول ما رأت الساعة طلوع الشمس من مغربها یعنی نخستین از نشانه قیامت
بر آمدن آفتاب از جانب مغرب است بدانکه علامت قیامت صد و صد و ازده اند و پدید
آزده علامت باقی مانده اند یکی از آن بعث پیغمبران ما بوده است علیه السلام که او را
هیچ پیغمبر کلا غرضمان میگویند بعد از او هیچ پیغمبر نباشد **بقوله** علیه السلام لا نبی
من بعدی و گفت علیه السلام انا اول الانبیاء خلقا و اخرهم بعثاه و هم نیمند
باختیار از علامات قیامت است **و در** انقضت الساعة و المشرق القمر خدا تعالی
حکم کرده است در آسمان بشکند از السحاب انظر و ستارگان بر زمین افتد و از اللؤلؤ
انتشیرت چون کافران از پیغمبر علیه السلام معجزه خواستند که اگر ما بتاب و نیت شود

مهر تو ایمان آریم بیغایم علیه السلام بحکم جلیلی الجبار اشارت بماه کرده و نیم شد یکی
نیم بر اسمان ماند و دوم نیم بر زمین ماند از کریمان خواجہ علیہ السلام در آمد و از
پانچہ از ابریر و ن آمد ماه را از وی یای بوسی مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم بود او را این
تذکرہ منسوخ کرد و آید بزرگی خوش گفته است **بیت** خواب ماه بر تو حالتی خوابد
که در پای تو خلقی التي فرمان شد اقربت الساعة والنشق القمیر نزدیک شدن میثاق
و باره شدن مایهتاب و صد و علامت یکمید آشد است و ده طلامت و یک باقی ماند
بیت گفت علیه السلام اول ما انفق من نذرة الامت الحیار والامانة و این دو
پدید شد چنانکه می بینی و بی شرمی و خیانت مردی از سید عالم علیه السلام که قیمت
که خوابد آمد فرمود چون شبان صاحب صدر شوند و زنان خود کار زاید یعنی که فرزندان
بر مادر آن چنان فریاد کنند چنانکه خود کار بر کنیز که علم بسیار شود و عمل بر آن اند
و قرآن در کوحه و باز آخوانند و در عطاء اند که منت بسیار و آردند و برکت از زمین
بر آردند و بار آن در زحل و مین آن بار و باز **روزی** مردی از بیغایم علیه السلام
پرسید بی الساعة فرمود چه داشته برای آن روز آن مرد گفت چه خبر آرم بغایم
گفت هم آن خیر از التقوی بعدد بهر علیه السلام فرمود چون تو انکار آن را حرمت
دهند و فقیر را با ناست بیمنه زنان و مرد آن یکجا در آب بغیر از آن در آید و زنان
بر مرد آن فرمان ده شوند و غنیمان ناسپاس شوند و فقیر آن ناسکیبا کردند و نشان
کنند و خوانان دنیا بپند **مرد** از رسول ام پرسید که یا رسول اللہ قیامت خواهد
آمد گفت در آن شکی نیست گفت کی آید گفت چون بینی که فرزندان عاق شوند
وزن از شومر عاصی شود و در رخ منتشر کرد و او را و اولاد زنان بسیار کردند و مردمان
و نبال جنازه بخندند و سر و دای بسیار گویند و بادشان طام شوند و متعلمان علم را
دنیا خوانند و مزارعان عشر و فراج باکراه دهند و نجاران زکوٰۃ مال عزامت نند
بدان قیامت نزدیک رسیده شد **سیر** است که روزی پیش رسول علیه السلام
طبق رطل آب دندوی چیدند پس بیغایم علیه السلام دیاران او تناول میکردند و
هر یکی میچیدند پس بیغایم علیه السلام چشمه آب کرد و گفت ای یاران من امت
من در آخر زمان همچین عزرائیل بفرمان خدای تعالی بجنبند چنانکه امر و در شمشیر

بیت

چنین از دودی بختند و ده علامت **علامت اول** است تا آن ظاهر نگردد و وقیامت قائم نگردد
چنانکه بر آمدن آفتاب ز جانب مغرب و خروج دجال و نزول عیسی السلام
برای کشتن دجال و بیرون آمدن یاجوج ماجوج و بیرون آمدن دابته الارض
و خاستن دو دوازدهم آسمان از عدن و برخاستن دو دوازدهم آسمان بر روی زمین
فرود رفتن سه شهرگی از مشرق و وایم از مغرب سیوم خیره از غرب **اول علامت**
طلوع آفتاب از مغرب پس دجال و علامت دیگر معلوم نیست مقدم و کدام
متاخر است پس **دجال اما** ما را ایمان آوردن بدین ده علامت واجب است و در
بحث تقدیم و تاخیر نباید مستغول شدن اما دجال بیو و یک است یک حد ز او
گور و در پیش از او کفر نشسته اند جهل و زرد دنیا باشد و یک روز چهار او یک روز
چهار ماهی و یک روز چهار هفت و باقی روز با همین مقدمه آید باشد و هم جهان بگردد
جز چهار جای که و مدینه و بیت المقدس و طور سینا در موضع تفرجه آوی که تفرجه
مجید میگویند که در وقتی بیداشود که در زمین قحط و خشکی باشد پس خلق را
گویند خدای شما کیست که او ایند انداز آسمان باران فرستد پس گویند که باران
ببارید پس باران را ببارند انگاه خلق بسیار بدجال ایمان آورند و او را بخدای قبول
کنند باز پرسیدند آسمان کیست گویند آنکه از زمین غلها و گیاه با برویاند
گویند در حال غلها و گیاهها از زمین برویند باز پرسیدند خلق کافر نشوند پس گویند خدای
شما کیست گویند آنکه مرده را زنده کند پس یکی را بکشد باز زنده شود بامر خدای
خلق بسیار کافر نشوند پس چهل روز خدای دجال بدست عیسی السلام بکشاند و عیسی
را آسمان بر برد و فرشته خان فرود آید عیسی السلام بگذارد و چنانکه من نزدیک آتش
نگاه از دین چهل سال عیسی در زمین باشد ناگاه یاجوج ماجوج بیرون آیند و ایشان
از نسل نوح علیه السلام و بعضی دراراند از هر بلندی ترو بعضی بقامت یک کشتند
پس فرمان رسد بر عیسی السلام ما لشکر کشیدیم که طاقت قتال ایشان کسی را نباشد پس آن
ما را بگو طوریست پس یاجوج ماجوج تمام جهان را خراب کنند و همه یار دنیا بیاشامند
جانوران آب و آد میان را بخرند و شش ماه در زمین باشند عیسی السلام بالا طور
باشد بر صده ویناری کفری برسد از جای تفرجه پس حق تعالی اگر آنها از هوا بریان یاجوج



س

س

س

پیار و هر همه میرند پس از آن مرغان بصورت شتران بختی بر ستمنا ایشانرا از زمین
بردارند و در ریابانند از ند پس با آن بزرگ باد و خدا آیتعالی بر آنها از زمین بردارد
یکی از آن مقدار شود که زیر پوست او ده نفس کشند و از شیر یکی ماده کشنده
نفسیر شود و **بروایت** پنج نفسیر شود و از عدل زمین بر باشد و امت **علیه السلام**
نا بر شرفت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم فرماید چون چهل سال بگذرد حق تعالی
اسرافیا **علیه السلام** را فرمان دهد تا صورت بدند و **دبته الارض** جنبیده از زیر زمین
بسیرون آید بغایت بلند و در **عین المعانی** گفته است که بلند می او چنانست
که کردن او تمام اهل مشرق و تمام غرب ببلند و با او عصا هم میروسی و انگشتری همتر
سلیمان **علیه السلام** باشد بسوی کافرا اشارت بعصا کند نقطه سیاهی بر روی
بیداشو بسوی مومنی اشارت نماید **علیه السلام** در روی او نقطه سیاهی بیداید پس
روی مومن بیداشود و کافران **علیه السلام** در روز **الارض** در زمین باشد
بعده فرمود زمین رود از **بدر** **علیه السلام** بر سینه که پارو الله خروج آیت الارض
از کدام موضع زمین باشد **علیه السلام** من اعظم المساجد یعنی از مسجد کعبه **علیه السلام**
وزلزله در زمین بیداشود و قذیلها کعبه **علیه السلام** بیداشود آمدن و در آن وقت
همه **علیه السلام** در کعبه **علیه السلام** و روزی **علیه السلام** را بردست عصا بود و میان
صفا و مروه استاده بود **علیه السلام** گفت از اینجا **علیه السلام** آمد و عصا بر زمین زد و
توفیق میان ر و این است که چون از مکه **علیه السلام** آید کوی که از مسجد کعبه **علیه السلام**
آمد بعده در جهانی دود بیداشود و چنانکه **علیه السلام** بر گردن نتواند **علیه السلام** فارغ **علیه السلام**
تاقی السماء **علیه السلام** ای محمد منظر **علیه السلام** کافران بآن روز باشد که
از آسمان دودی بیداشود کافران کوبند بر بنا کشف عنا العذار انما مؤمنون
یعنی خداوند این عذاب بردارد که مامومن شویم و آن ایمان قبول نیست در آن
باشد زیرا که چون آفتاب از جنوب مغرب **علیه السلام** آید تا ایمان کافران قبول نشود و **علیه السلام**
حایان قبول افتد غنیمت **علیه السلام** را که قوت آن **علیه السلام** است **علیه السلام**
نصیحت همین است جان پدر که اوقات ضایع مکن تا توانی بعد چندگاه از عدل
از آتش بر آید که تمام جهان روشن شود هر همه میخورند بعده **علیه السلام** هر فرد **علیه السلام**

او از فرود رفتن آن شهر بار و فریاد خلق بر همه نشوند و گریه زاری در تمام جهان
 پیدا شود و هر یکی امید از حیات دور کند بعد چند گاهی یادی از جان نمین آید
 سر و تراز ز مهر برود در جمله جهان در دو جا که مسلمان باشند از یک نعل آن
 در آید و از بغل دیگر بیرون آید در یک ساعت بر همه بمیزند و موسی در کاخ خدا
 وند تعالی حاضر آمدند هم از این معنی **رسول** علیه السلام فرمود لا تقوم الساعة
 الا شهرا لتاخر قیامت قائم نشو مگر بدترین مردمان نیکانند ایست برزند
 و آن احوال بد ایشان نه نمایند چون کافران و منافقان بدانند که ایشان
 با ایمان رفته اند بر همه در گریه و زاری شوند و کلمه تهلیل بر زبان رانند شیطان
 علیه اللعنه او از گشت که بگوید که رانندگان درگاه خداست این زمان کلمه الفتن
 شما را سودند آرد و وقت کفایت خفته کرده آید **بیت** یبذنی فایده دادند
 چون توفشودی: عذر بی هو و میبار که تو خواهد شنود پس بر جمع شوند باس
 گریبان و نالان شوند **ای مومن** بر دروی را دو ایست و هر نجی را شفا ایست
 در **فاما** در درانند که درگاه موبی را هیچ شفا ای و دو آی ایست بیغایر
 علیه السلام بآن علو رفعت و منصب و آشت هر بار گفتی اللهم تجلین
 من بابک مطر و دواعن طاعتک **موجرا** بگرمای و اصلان از خوف قطعتان
 گشته اند **ایم خاتم** گرفته که چرا و ایم الحال محزون و همیشه از جنیه های اشک
 سینه سرجیت گفت مرا بد رویشی اعتقاد کامل بود در فن او حاضر شدم
 و در محدودی فرود شدم او ازی شنیدم که روی وی از قید بگردانند که او از
 آن مایست پس آن روز باز فرصتی از دل بارفته است نفعنا الله وایکم
حدیث قدیم در بیان ذکر قیامت عن سلیمان الفارسی رضی الله عنهما قال قال رسول
 الله علیه و سلم اخذوا یوم النشور فان الناس فی کثیر فرقون فی الذار وور
 یعنی جزر کنند از روز قیامت که مردمان در آن روز جهان باشند که گشتی خود
 در کرد آب و آوی این حدیث کسی است که چون حضرت رسالتنا صلی الله
 علیه و سلم در شب معراج در پشت در آمد بر هر قصری و جوری و غلامانی گذشت
 برهنه گفتند که یا رسول الله که سلام مان بر سلیمان برسانی خواهی عالم باز گشت از سلیمان



پرسید که بدین وجه بجه رسیدگی گفت منند معرفت التلم نظرة الی غیر الله **قوله**
اخذ و اچون قیامت آمدنی است و در آن شکی نیست **قوله تعالی** ان الساعة
ایة لا ریب فیها پس از آن حذر چگونگی ممکن آید جواب کاری چنان کن که آنروز
بر تو آسان بگذرد چنان که در جای دیگر بیغایب علی السلام اخذ و امن الموت
یعنی کاری کن که مرگ تو آسان شود و پنجاه سال روز بغضی با چنان بگذرد
و یک روز دنیا و آنند **قوله** یوم النور النور الکنه شدن و آنروز آنروز
نشور خوانند که خلق بر آکنده شود فریق فی الجنة و فریق فی السعیر چون
مهر اسرافیل حکم فرمان صورت در مدینه خلق را امیده هر یکی در کار خود مشغول
باشد ناگاه او از ی آید که مانند او از رعد چو بلند تر شود حیوانات و حتی در آید
در آید چون او از بلند تر شود مادر آن فرزندان شیرخواره را در زمین اندازند
بنفس خود مشغول باشند و مردمان بیخوشمان غلطان شوند و خیرشان نیاید
و عورت حامل حمل افتد چون او از بلند تر شود جاها از وجود هر یکی فرود آید
و خیرشان نماند آید و صور مانند شامی است در ده او ده هزار سال راه است
و در آزی او سی هزار سال راه است و صور در ده اسرافیل هم چون فی در زمین
انگاری باشد پس چون او از بلند تر شود خلق از شهر با بیرون آید و در صحرا
استاده شوند و باز در بال ملک خرد و خرس و کرکیش نمایند پس عزرائیل گوید علیه السلام
کل نفس فی ایقنة الموت بر نفس حشری و مرگست بمیرند که شمار برای مردن آفریده است
پس سیوم حصه خلق آسمان زمین بمرند که شمار برای مرگ آفریده است **الانسان**
و بعضی گویند حاملان عرش و اهل بهشت و دوزخ میزند بکالت شمارا خوار آید پس مان شود
ای عزرائیل بقیه کیست گوید خداوند آجر آید و میگوید اسرافیل و عزرائیل آنروز زنده
اند باز فرمان شد که ای عزرائیل جانهای ایشان بگردان ایشان نیز مفر حشرند پس
زمان آید که ای عزرائیل شنیده **قوله** کل من علیها فان و یبقی وجه ربك الی اللیل
والا اکرام تو نیز سجده کن میان بهشت و دوزخ تا بقدرت ملک که است بیخ بس
میباشد که جواب دهد خدای تعالی بهم فقه فرمان دهد **قوله** ان الله ملک من یرسل
که یکی است و چهار است پس فرمان شود مر زمین را تا هر چه در او باشد بیرون اندازند

والقیث

والقصة فيها او خلقت سيم و زر تو با افتاده بنده خدای تعالی الوید این اللوک
و این اللوک و این الجبارة بجا اند بهشان و کاشا هر دو کان و جابر آن که بر بندگان
جر کرده اند و از کرده این مال بر بخانیدند و دست بظلم بر ایشان در از کرده اند
و بعد نفع و در صور اول جهل سال جهان خراب شود و بعد چهل سال خدای تعالی
ابری سپید از زیر غرضش بفرستد بالا زمین بار آن بیارد و آب و همچو آب مستی
باشد و تمام جهان هر جا که بلند باشد زود کرد پس حق تعالی از آن آب خلقی را
افریند باز اسرافیل هم روح دهد و فرمان آید که در صور بدم و صور را بقت
است چون دمیده شود از هفت شاخ آرزو اجهال بیرون آید از شاخ اول ارواح
انبیاء بیرون آید و از شاخ دوم ارواح ملک بیرون آید و از شاخ
سوم ارواح مومنان و از شاخ چهارم ارواح کافران و منافقان و از شاخ
پنجم ارواح دیوان و از شاخ ششم ارواح چهار پانیا و از شاخ
هفتم ارواح برندگان و غیرندگان بیرون آید پس همان شود اسرافیل
هم که صور بدم چون دوم بار صور بدم و بگوید ای استخوان ما بوییده و ریزید
و ای گوشه های ترقیده را بر خیزند و با خدای خود حساب کنند یعنی حساب بدهند
بمجد و میدن هر چه مردگان زنده شوند و بر خیزند سیصد شصت سال

استاده چیران و بسوی عرش نگران باشند **بوم یقوم ان من رب العالمین** بعد بپله
میزان بردارند هر یکی را پلنگی کر آن آید او از دستکار آن باشد و بسوی
بهشت شادان روند و پلیدی هر که گرا آید او از زیانکاران است بسوی
دوزخ و آبی و ویلا کنان روان شود و **ید انکم** روز قیامت را نام بسیار
قوله تعالی یسألونک عن الساء عتایان مرها و یوم البعث و یوم القار
و یوم الغاشیه و یوم الحشر و یوم النشور و یوم القضا و یوم الخیر و یوم الدین
و یوم التغابن و یوم الحاق و یوم التلاق و یوم القار و یوم الساء و جز این
نامهای نامهار و دیگر سها طق روح حق تعالی فرمود از الشمس کوره محید
کن آن روز که نور آفتاب بچیده شود و در النجم انکه درت و چون مستان
مکده شوند و تیره و بی نور گردند و از الجبال شیر و چون کوهها ریزه شوند

چنانچه جای دیگر گفت و السماء و را و از الجبال تحبها جامدة و هي ثمرة احباب
و کوهها توپند آری که استاده اند و حال این است که در آن شده همی آری
باشند و از الجبال سبجت چون دریاها افزونته شوند یعنی هر دریا را نشوونده
یکجا کرد و اذ العشار عطلت عشار ماده شتری را گویند که ولادت او قریب
شده باشد آن روز خلق حیران بنفش و جهان مستغول شدند اگر عشار بودند
کسی از ایشان نه پروا حتی ساکنان زمین و متوطنان آسمانها هر چه میرند
قصعق من فی السموات و من فی الارض چون باد بسیار شایا او از بلندت برآید
و درختان از بیخ برافتند و میان یکدیگر نزنند و بر طریق آرد و در زمین
منتشر گردند بعد حصارها بر آن شوند و با یکدیگر نزنند و بر طریق سر مه شوند
بعده کوهها بچنبد و بر آن شوند تا ویران شوند بکشد چنانکه تمام زمین
هموره شوند نه بلندی ماند و نه نشیبی **تحریر تعالی** و لا تری فیها عوجا و لا امتا
بعده باران بسیارند چنانکه ذکر بالا رفت **فرد** فان الناس كالفرقون فی الذآر
و در آدمی در آن روز متجزماند بگریزند در آری سر گریز و جواد را از پس خویش
از خویشان بگریزند و اقباب مقدار یک شیشه بر سر خدایق بدارند بعضی خوی
از اندام چندان آمد که از وجود او بفتاد و شسته نشسته سیرابند سینه هیچ
چیزی نباشد مگر سایه عرش و ند آشود و امتاز الیوم ایا المجرمون یعنی جدا کنید
مجرمان را از صالحان و جدا کنید منافقان را از مخلصان و جدا کنید نجسین
خدا را از دیگران جدا کنید منافقان زکوة را از دهنندگان زکوة و اول در حسابگاه
امیر المؤمنین ابابکر صدیق حاضر کنند جواب بی سانی بدهند سوئی بهشت رود و
حساب حال حال و رانین لواء طین نبشته شده است **محمد زید در بیان حقوق بگوید**
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم حق المسلم من المسلم سنة اذ القینة فسله علیه و اذ ا
استنصرک فانصره و اذ ا مرض فعده و اذ ا مات فتبعه و اذ ا دعوتک فأجبت
جیبته و اذ ا اعطس محمد الله فتمتمه یعنی حق مسلمان بر مسلمان شستن چهره
چشمها و قیام کنی سلام ده او را و چنانچه از تو یاری خواهد یاری ده او را
و چنانچه بیمار شود بر او و چنانچه بر او بیرون رومی جنازه او بکنند و او را بگوش
پرسن

برسان و چشم بچوانند ترا حاجت کس او را وجه عظمه کند و او حمد خدا گوید جواب ده رحم
قوله تعالی حق المسلم علی المسلم سنة بد الله میان یکدیگر حقها بسیار هستند
چنانکه حق مادر و پدر بر فرزندان و حق فرزندان بر ایشان و حق زن بر شوهر
و حق شوهر بر زن و حق استاد بر شاگرد و حق شاکر بر ستاد و حق همسایه
و حق صحبت جماعت در مسجد و حق خواجه بر غلام و حق غلام بر خواجه اما حق
مادر و پدر بر فرزندان است که خدمت ایشان نیکو کنی و چون فقیر شوند نفقه
شان دهد که آن نفقه واجب است آنچه نقل رفتن بغير اجازت ایشان
مردی گفت **یا رسول الله** من حج میبردم مادر و پدر مرا منع میکنند **فرمود**
هم باز که و ایشانرا بخند آن چنان که در میان اند ایشان و بر روی ایشان
سخن درشت نکوی که فرمان برین جمله است **و لا تقل لها اذی و لا تقفن**
اقتبیر بچند هزار سال مانی در دو رخ که **مردیدت** و قضی ربک التعب و الایا
و با الوالدین احسانا حکم کرده است بر در و کار تو می محمد عباده تکلیف کرده است
و با الوالدین احسانا حکم کرده است خدا تعالی که نیکی کنید بر مادر و پدر و بی
زمانی ایشان نکنند **فیه** اما یغفل عن ذکر الله احد سمان او کلام همانی
فلا تقل لها اذی و لا تقفن در نقل لها قول اگر می ای اگر پرسند هر دو
ترد به پیروی و یا یکی از ایشان پس مگو ایشانرا اذی با نکت ایشان مزن
و مگو ایشانرا تقاری که ایشان از سبب آن گفتار رنج نشوند در
می نویسد که چون بول و غایت ایشان بکشی بینی بیکر که ایشان بول و قنای تو
بسیار کشیده اند و بینی نگرفته بودند و اگر در ایام پیروی از سبب تفاوت
ایشان بر تو سختی تلخ گویند با نکت ایشان مزن و سخن شیرین کوی که
سخن و بدخوی تو بسیار کشید و ایند و با نکت بر تو نرزه اند و اخفضل لها جناح
الذل من الرحمة و قل رب ارحمهما كما ربتنی فی صغیرا چون ایشان بزرگترند
و از خاستن نموند تو دستها خود را زیر دست ایشان بکتر آن و ایشانرا
بردار و از کهنش می دیگر بر بردار مقامی دیگر بکست بخسان که ایشان
دستها خود در ایام کودکی زیر تو کستر آئیده اند و تنگ شده اند و چون ایشان



Handwritten marginal notes in the left margin, partially obscured by a white patch.

Handwritten marginal notes in the left margin, partially obscured by a white patch.

بمیرند بر سر کورستان رود و بگویند یا رب اینسان رحمت کن چنانکه بر تو رحمت
کرده اند و مرا بر دروه اند در حالی که منم صغیر بودم آدمی راست حالت راست جان
و حال در کسیر می و حال هر کس چه جوان باشند باین نیک کنی و کسیر می نیک
بر این نیک باینک هر دو نفرن و هر چه نیک باینک نیک از دعای امیر زین کنی **در خیرت**
بگو فرمود صلی الله علیه و آله الا باء قلنت اب منه ولدک و آب منه ولدک
و آب منه ولدک **عما علمک** حس استا و خیر الایا باشد پس حق او مقدم
بویست از کار بد بر کار استا و مقدم دارد و حق استا کرد بر استا است
از او را بجل فرزندنی خود و اند برای خدا نیز تعلیم دهد و در وقت نهد و آنچه
داند او بیاموزد **در حدیث قدسی** **علمو** اجماعا حکمیکه محبان و شفقند و داند
ندارد و خطا او بچند و حق ایم ساکنان نگاه باند دارند که بنوع علیه السلام
فرمود و لیسار حق و گفت علیه السلام لا یومن احدکم حتى یامن جاره من شیء خلقه
گفتیم که موقت نفراند که خدای تعالی سویی نشان بنظر رحمت ببیند
و فرض و نقل نشان قبول نباشند فاعل و مفعول و ناکچ بیایم و ناکچ
بد خود و ناکچ زن خود از و بز ناکچ مال و زناید وی کنند بر آبروزن همسایه **کند**
بغایم علیه السلام چند آن وصیت کرده است و رباب همسایه گمان بر دم
که مکر میراث هم ما خواهد دانید و گفت علیه السلام من مات و جاره من راض
و حل الجنة و همسایه نیک باینکه **بیت** علیه السلام فرموده است انتم الایام
الدار بغایم علیه السلام در شب معراج در مناجات گفت خداوند
مرا از ان همسایه نگاه دار چنانکه در چشم او سویی من نکران بشد اگر از من نیک
به ببیند ببوشد و اگر از من بدی ببیند آشکار کند **بیت** که بدترین مردمان کسی
که در چشمش خشمش دیگری تلخ کند و بهترین مردمان کسی که در چشمش خشمش
تلخ کند **بیت** در حدیث خواجگایان شش حق فرموده که این موکده
تیراند و بعضی فرض لغابت اند در ادای ایشان فروده بسیار اندا و القیته
فسلم علیه چون مسلمان را ملاقات کنی بر و سلام و پیش از من نور سلام میان
یکدیگر انعم صابا گفتندی **بیت** گفت علیه السلام حق تعالی بهترین بدل این انعم

خبر است

علمک

صباحاً بمن وادابو زرگفت آن چیست یا رسول الله پیغمبر فرمود و علی السلام
 السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته واین سستی است از پیغمبر علی السلام
 و کبسی نبر پایش کسی نکر وی از سر این معنی پرسیدند گفت مرا ای رسول
 اموخت و در شب معراج گفت السلام علیها النبی ورحمة الله وبرکاته
 و سنت آنست که بهتر و کبرتر السلام دهد و بزرگتر و خردتر او خواهد و غلام را
 و سوار و پیاده را و شهری را مسافر را و قلیل او و کثیر را و پیغمبر علی السلام
 خوردگان را سلام دادی و گفت علی السلام بگو الرزق یعنی هر که سلام دهد
 رزق او فراخ شود و گفت پیغمبر علی السلام من سلم علی مسلم غفر له
 گفت علی السلام هر که سلام دادن عاوه کند خدا تعالی دوستی در دهن او اندازد
 خدا ای تعالی سلام بر چندان پیغمبران در قرآن یاد کرده است سلام علی نوح فی العالمین
 سلام علی ابراهیم و سلام علی موسی و هارون و سلام علی الیاسین
 و بر خواجگان کانیات در شب معراج حضرة پروردگار سلام داده ای مومن تو هم بشا
 باش بر تو نیز بر شب قدر خدا ای تعالی سلام دهد سلام می حتی مطلع الفجر و سلام
 من الله الرحمة سلام از خدا ای تعالی بمعنی رحمت است خوش باش ای مومن که
 یا رحمت جمع نشود و سلام نباید کرد در حال خطبه و درس و تذکیر و در محک قاضی و در
 بانک و نماز و چون در مسجد شتر قوم به نماز مشغول باشند و اگر بیشتر نشسته اند
 سلام باید داد و چون در خانه در آید سلام باید داد که در **در غیبت** هر که از بیرون بیفتد
 خاطر مسلمان افطار کند هر روز را نواب در حال باید و در **در غیبت** هر که را گویند
 که طعام خورد او را نیت روزی نفل باشد و نکونید زوره دارم و آن طعام بخورد نواب
 شصت سال و چهار ماه طاعت یابد و اگر نخورد میان عاصیان نبشته شود
 قاتار و زه نذر و زه کهارت و قضا یا اتفاق رویت **تقریر علی السلام** او را
 محمد الله فتمی حق میوم آنست چون عطش زنده و حمد خدا ای گویند ترس تمکین آورد
 یعنی بگو او را یا رحمت الله او را رحمت الله بگفت عاظم فرض کفایت است چون
 از دیگر آن ساقط شود و فاما نواب گویند را او نشسته و عطش زنده است
 و عمل در جواب است که چون بهتر آدم را روح دمید بر فغان نشسته و عطش زنده است

خدا می تعالی گفت بر حکم ربک و انما خلقتک یا آدم لولا انما الکلام **یا محمد** **یا محمد**
 در حدیث آمده است من عطس ثلاث عطسات متوالیات فالایمان فی قلبه
 ثابت که ز کام نیاید شد **و معنی** مرد در مجلس سول علیه السلام عطسه زد و گفت
 الحمد لله بیغایم علی سلام او را بر حکم الله گفت چون چهارم عطسه زد بیغایم گفت
 انت مذکوم یعنی ترا ز کام است و جو آتش نداد **روزی** در مجلس امیر المومنین **ع**
 ز کام عطسه زد و حدیثی را گفت بر حکم الله ان حدیث الله بیغایم گفت علیه السلام
 العطسه اعدا یک عطسه یک گناه است عدل و دو عطسه دو گناه است یعنی
 اگر کسی در حال گواهی در حال کلام عطسه زدند و راست گفته باشند زیر آنکه دروغ گفتن
 گویند فرشتگان از بوی که از دهان سبب کذب می آید یک میل می گیرند و عطسه
 نیاید تا فرشته در بیخ مردم در نیاید و اگر در حال کلام و یا شهادت عطسه زدند پس بدانند
 دروغ بگفته است و فرشته در بینی او رها شده باشد و اگر دروغ گفته فرشته نبود
 پس این معنی که بیغایم علیه السلام عطسه را شهادت عدل خواند و هر که از خانه بیرون
 آید و بانگ عقیق و یا عطسه شود و باز کرد و وزن از میانیه شود و اگر پیش
 از عاظم شنونده گوید الحمد لله رب العالمین او از ۳ دره و ۲ دینار گزیده و در
 مناف و در دندان و در گوش و چون عاظم حمد گوید جو آب بماند گوید و گفت **ع**
 العطس صحیح الابدان ریحی صحت راعطس کثیره ایچون زحمت راعطس آید صحت
 بشود و جو آب طس را چنان دید چنانکه بشنود جو آب و اگر نه از کردن او **ع**
 بشنود چنان که جو آب سلام و اگر نه از کردن او ساقط نشود و اگر همچنین بگوید
 و اگر نه دست او کرد و آب شیر او بچنان ندود در خیر است هر که بعد از عطسه
 گوید الحمد لله رب العالمین آمرزیده شود و اگر شنونده گوید او نیز آمرزیده
 و در بهشت یک شهر می یابد که در روز آخر حور یابد در خیر آمده است هر که بگیرد و بگوید
 که دست راست نیست راوده کام زنده بعد بایه چسبیده
 کام ده راست از جانب راست که در ده کام زنده بعد بایه چسبیده
 کام زنده و چپ کام می شوند حق تعالی بر حق او و آتشش و زخ حرام شود و آنگاه
 فکر بر ندارد و در تبال او رو بیغایم گفت هم هر که تشبیه کند چنانکه

بهر قدر که شکر است هزار یکی در نامه اعلیٰ او ثبت شود و آن مقدار بیک از وی
دور کرد و چون نماز گزاره کند باول یکسایه از زبده شود و اگر بعد از نماز کند او دن
باز کرد و کوی که یک کوزه زرین صدقه داده شود و اگر بعد از آن کرد و باز کرد
و کوی که دو کوزه زر صدقه داده باشد و هر که در تفریح مستی رود و کوی که در ریاض
رحمت غوطه داده باشد و از جازه غیر اجازت هر وی باز نکند که او را روانیست که غیب
باشد او را باز نشن آورو پس زیرا که او را وی نیست که بگذرد اند بیخانه فرمود علیهم السلام
نتیج المیت ثلث مال و اوله علی فرج انسان مال و اوله ثقی مسته واحد و هو علی
شیخ حمید الدین عالم گفته است **بیت** در غار کور مونس خود آتو شیلد از کابجا
بغیر کار در بار غار نیت نعمت نفس بر نفسی بنفس هم زیر خاک آفر او جز
خبا نیت **جلد بیستم در آنچه وی کرده است خدای تعالی بسو بهتر آدم علیه السلام**

عن ابی هریره رضی الله عنه قال رسول الله صل الله علیه وسلم اوحی الله تعالی
الی ادم علیه السلام فقال یا ادم اوصیک بأربعه شیء فیهن بچاخ الخیر الاول لا تأکل
من بعدک لعل یتقدم التباخثه و اصدلی و و احد کتبی و عینک و واحد ینک و
الناس ما اتی فلتعبدی و لا تشکر فی شیء اما اللتی فما عملت من شر فعلیک عقابہ
اما اللتی بینک بین الناس وضع یدک علی قلبک فکل شیء لا ترضاه و نفسک لا ترضاه
علی غیرک لا تظلم احد فانی افضی بینک و بین الناس بالحق و لعل یجیب من خردل یعنی
حق تعالی اوحی کرد بر جهت آدم علیه السلام و گفت ای آدم وصیت میکنم ترا چهار
چیز و در آن هر چیزیست ترا و فرزند آن ترا بعد تو روز قیامت که مرستی بی
تراست و یکی میان من و یکی میان تو و مردمان لکن مرستی پس بندگی کن مرا و مبارک
شکست بر من چیزی را و لکن مرستی هر چه از کار نیک کنی پس تراست هر چه ثواب آن
و اگر بدی کنی پس تراست عذاب آن و لکن میان من و میان تست از تو خاستن و از
من بخشیدن و لکن میان تو و میان مردمان تست پس نه دست را بر دل خود و
اندیش پس هر چه از بر آید خود نشانی بر آید و بیکر آمخاوه و بی جا وی کن بر هر چه که من
حکم کنم میان تو و میان مردمان تو بکنی اگر چه شاید آتش بیند حق تعالی بر کندید آدم را
فی خلیفه قوله تعالی ان الله اصطفی آدم و سجد و فرشتگان کردند انی جا علی فی الارض

خلیفه کس که گویند که در جای نشیند چون آدم علیه السلام در جای ^{نشیند} ~~نشیند~~
زیرا که پیش از آدم در زمین فرشتگان او را خلیفه از آن خواند با نود سال او را در
بهشت داشت و بی بی خوا از بهر ملک او افریده جفت او کرد آنید قنار علیح بدی
فور او صیقل با ببعثه کشید و وصیت برای تا کید گفت چنانکه گفت **فوقیم الله**
فی اولادکم مثل حظ الأنثیین یعنی ترا دو حصه و ماده را یک حصه است یعنی پسر
دو حصه و دختر را یک حصه و این حکم ثابت است تا روز قیامت **تفصیل** فهمن جماع
الا الذکر و الا انثی بعد الی قیام الساعة یعنی در آن چهار جزوه
نیکی است ترا و قورنه آن ترا از بعد تو آمدن قیامت **فور** و احدی بل خاصه است
و آن حدیث فلتعبدنی و لا تشکرنی یعنی بنده را عجزه در بندگی است
و رفعت در سرافکنند که **از شیخ بابری بسطامی** رحمه الله بر سیدنه مالهینه فقال العتوب
گفتند از آدمی می پرسیدم گفت تا بنده نشوی از او نشو **برزکی** در زیارت
دوستی میرفت و او در شهر اربع و لعل مشغول هوایان بزرگ بردار و رفت
و شصت سال گذشت از آن خانه بیرون آمد آن بزرگ یک سبکه که خوند کار تو
ازاد است یا بنده آن گنیز گفت اگر بنده باشد کار بندگان کند فاما او خود را
باز آدمی اند آن سخن در کسمع خواجه افتاد فعه زد و از شر آب و از جمل
کنانان تائید و یکی از اولیای کخدا آیتعالی گشت حضرت عروه در افتتاح
خطبه نگاه مهر آدم و بیبی حوا این فرمود العظمته از آری و الکبریاء در آری و الخلق
عجیده یعنی همه خلق بنده آنحضرت اند فاما اهل سعاده دولت خداوند آن اند
که ایشانرا بنده خوانند چنانکه ذکر عجزنا و او در باب ایوب گفت نعم العبد رب
مهرت لیمان گفت نعم العبد افتتاح کلام محمدی بود و اتی عبدالله و مصطفی را از روح
اگر آن خطا بنده کمزگند فرمان رساند فاحی الی کعبه ما اوحی **حکایت** ابراهیم ازیم
بنده خریده گفت چه کنی گفت آنچه فرمائی گفت چه خوری گفت آنچه خورائی گفت
چه پوشی گفت آنچه پوشی گفت چه نام نهی گفت آنچه ابراهیم گفت ترا خواست
خود نیست بزند را با خواست خواجه کاری نیست ابراهیم در خواجه شد و بگریست
و با خود گفت ای ابراهیم زمانی خدای را بنده بود همچو این غلام بنده بود

= الی السلام

در حدیث آمده است که هر که پنج بار بگوید یا ای بنده خدا یعنی
خواید روا شود و در حدیث دیگر آمده است ای بنده هر که هفت بار بگوید
یا ارحم الراحمین فرشتگان گویند که نام آن فرشته سمع است ای بنده خدا یعنی
قول تو شنیده ام است بخواه آنچه خواهی بیاید **قوله** واحد بینک و بین الناس و آن
حلیت هر چه بر خود نپسندی بر غیری پسند بیغایر علی السلام لایق من احد
حتی یحب لغیره یا یحب لنفسه یعنی مومن کامل نیست آنچه برای خود خواهد بری
غیری نیز خواهد بخواند بیغایر علی السلام گفت لا صلوة لمن لا زکوة له کمال الصلوة
لمن لا زکوة له و لا صلوة لجزء المسجد الا فی المسجد و لا ایمان لمن لا صلوة له و گفت
بیغایر علی السلام المسلم من سلم المسلمون من یدیه و لسانه گفت هم الدین
الذی صیغه یعنی دین نیکو خواهی است و گفت هم من الا نصیحة له لا دین له مردی گفت
بار سوال الله مرا کاری بیاموز که بدان بپرست رسم فرمود و علیک بالصحیة و در
به خیر است که بیغایر علی السلام یکی را در پرست دید و گفت بر سید جبرائیل دین در حق
چه رسید جبرائیل گفت به نیکو خواستن و نیکو خواهی مومنان را و ترک کردن از نیت
و در روغ **قوله** لا ظلم احد فانی اقضی بینکم بین الناس بالحق ولو بوجه من ظلم
این نیز تلقین بر فرزند آن آدم است که ظلم بر انبیا صورت ندهد و چنانچه در او بود
علی السلام را فرمان آمد فاحکم بین الناس بالحق کان ینزل علیهم الامم تا لسی بر کسی
ظلم نمود است قال النبی صلی الله علیه و سلم الملک یوم مع الکفر و یوم مع الظلم و گفت
هم اظلم ظلمات یوم القیامة و گفت هم بیت الظلم خراب و لو بغیر حقیق **کتاب** روزی

منشی
ظلم

بادشاهی دینی را اسیر کرده همی بر دین تو در سلطنت و گفت نشنید که بفرموده تعالی
گفت است ان اللوک اذا دخلوا قریة اهلها و یا معنی جز از این دین نکر بخجی آن زبان
گفت ای بادشاه نشنیده که خدای تعالی گفته است و تا کنون تو هم خاویز عی و عی
بناظر و احمد امتان پیشین که بر نفس نفس و عیال خود کرده اند خاهاهی ایشان خراب
افتادند آن بادشاه خوش شد و همه را گذاشت و ظلم بر دو نوع است ظلم عام و ظلم
خاص و ظلم عام آنست که بر همه کان خدای تعالی فرماید و ما ظلمناهم و لیکن
کافرا انفسهم یظلمون یعنی ما بر امتان برین ظلم نکرده ایم ولیکن بر نفسها خود
کننده بودند و در قرآن دو جا ظلم را معانی است یکی ظلم بمعنی کفر است قوله
یفس الظلمین بدلائل الیکفرین و عدل کردن فرمان است اعدلوا اقرب للتقوی
گفت عزوجل ان الذی یجیب المقسطین ای للعالمین سعابم گفت علیه السلام عدل
ساعتی جز من عبادت سبتین سبت و گفت هم المقسطون یوم القیمة علی منابر من نور
بغیظهم الا انبیا یعنی انبیا را رشک آید **قوله** ولو بجهت من خردل این نیز از کمال اصل
است که مقدر آید آنه سینه آن از آن که فرود گذاشت بکنند و گفت هم ولا یظلمون
فتیلا بر کسی ظلم مقدر فتیل نبرد و فتیل پوست را گویند که درخت خرما باشد
و جاردیکر گفته است ولا یظلمون نقره گوگ را گویند که بر پشت خسته خرما باشد
جمله من بکم در آنچه می کرد حق تعالی بر مهتم موسی علیه السلام قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم اوحی الله والعبودیت منک الجنة منی والاطاعة منک الثمته منی والاشکر
منک البلاد منی والاحب منک القضاء منی والرضاء منک اوحی الله تعالی موسی بن عمران
حق تعالی مهتم موسی را بشرف مکالمت مشرف کر چه و کلم الله موسی تکلیما و اصطفا
موسی را بر کرد و کرامت و اما حضرت موسی که در آمدید و بدست دشمنان برورش دانید
و از شر او نجات یافت و بستان هم عورت جزا و بر او ظلم کرد و باز مادرش را شنید
و چون ما علیه المراضع من قبل و روز ناه الی امته و به نه معونه مخصوص کرد حق تعالی بر
وحی کرد که روح میدانی که به پیغمبری بچه بر دریم گفت الحقی تو دانایتری فرمان من است که ای
موسی یا در روزی آن روز که سبند ان هم شر شعبی می چنانند از گو سبند ان از
تو میگذشت بجانب دیگر رفت و تو در غارت شد از خشم موسی ان گو سبند و دیگر

از صلا بیت

میزان صفت ایشان گویند استاده می لرزید ترا بر و شفقت آمده توان از نزدی
بگفتن خود نشانوی و در رگه رسانیدی در آن روز خطبه نبوة تو در ملا علی بنوا
نایندم ایمن من بشفقت گویند آن چندین دولت میدهد اگر بر مومنی شفقت
کنی تا بگدام در جهنمی **قول** الا لوهیته منی خدای از من است ای موسی بر طور دلچسبیدی
انی انا الله لا اله الا انا وخالق اوست ورازق اوست و سزاوار بندگی اوست
و هر چه روح و غیر روح است عارف اوست و سزاوار بندگی اوست و در شیخ
المقدیس اوست و هیچ خواهنده در نزدی مقصود **قول** والقضاء منی و الرضا منك
قضاء از من و رضا از تو بقضاء اختلاف انبیاء و اولیای است و از مقامات
عالی اول که نبشته فلم یمن نوشت من لم یرض ریفضائی ولم یشکر علی نعمائی ولم
یشکر علی بلاء فلیخرج من تحت السماء و یطلب رباً سوائی و رضائی چیست خست خودی بون
از خدا ایستاد و مومن را باید که بر سپیدن غم خیال نشاود شود که بامدن شادی و شیخ
فضیل عیاض رحمة الله علیه وقتی بخندید روزی پس وفاتت بخندید او را گفتند
چرا میخندی گفت بر منی پس من خدای تعالی را رضی شد است مرا هم از خند
رضاء اوست و این شرط از راه باشد و حق تعالی فرماید رضی الله عنهم و رضوا عنه
ای رضی الله علیهم بما عملوا من الصلح و رضوا عنه بانالوا من الكرامت والله اعلم

میرزا محمد باقر و تلمیذ
قال قال رسول الله علیه سلم كلمتان خفيفتان على اللسان
ثقلتان على الميزان و جديتان الى الرحمن و هما سبحان الله و بحمد سبحان الله العلي
عظیم و بحمد استغفر الله ربی من كل ذنب فاقبول اليه و رجعت بلا عمل نيكى بل يك
ابد و هیچ حسنة باقی نمانده باشد باره کاغذ پیدا می شود که در آن باره همین تسبیح
باشد حکم فرمان خدا تعالی فرشته انزل و پدیز آن اندازد پله حسنة او از کوسه
کمان تریله او و شادان در بهشت رود و خواجه کائنات هم گفت ان حب الكلام
الى الله سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله تا عظیم و در خبر است که روز قیامت
یکی را ورقه نشانند و آن قلم نور باشد و آن قلم بر سوا باشد و خلق اولین آخرین
در کربا قیامت حیران باشد و بگویند خداوند این کدام بنده است فرمان شود
که این نادح در گاه ناست که در عمر خود سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله تا عظیم

صد هزار بار گفته است و روزی بنام علی السلام از جبرائیل پرسید که ای جبرائیل
علی رسیدی گفت بدین تسبیح سبحان الله و بجه و در خجرت هر که در عهد صد مرتبه
بار این تسبیح گوید آنش روزی بر او عرام کرد و در خواجه کائنات برود خست طوبی
بالا و کان که دوران هر صد سال راه بود بار داده کلی مرغ با آواز بلند و بالمان خوش
گفت سبحان الله و بجه و کثیر خواجه کائنات بیوشش ششم بر زمین افتاد و متر
جبرائیل گفت یا رسول الله هر که از امتان تو این تسبیح خدا بصد بار بخواند طوبی
در پله اعمال و خوانند بنجد در خجرت لا تقطوا الصلوة فانها تسبیح فوک میکند
که او بسیار تسبیح بگوید و دلگه غوک این تسبیح بگوید هر روز این است سبحان الله
المجود فی الحج البحار هر که در آب در آید این تسبیح ده بار بگوید بعد هر غوی
که در دریاست ده نیکی گویند این تسبیح ده بار بگوید باید روزی مهنر موسی
سوی کوه طور در بیابان میرفت و ذکر گوید بود در دل اندیشید که جرم من در این
بیابان هیچ ذکری نیست حق تعالی جانواران دنیا را فرمان فرست که او را
ذکر بار در آید خدا آن علفه برخواست که او از مهنر موسی علیه السلام گوش گفت
خداوند از زیر زمین نیز او را میباید فرمان شد که ای موسی عصا بر زمین زد
ستمان جانیت مهنر موسی عصا بر سنگ زد زمین زد سنگی از آن زمین بیرون
آمد و نیز فرمان آمد که بر آن سنگ نیز عصا زد و فرمان خدا آیتعالی بر آن سنگ نیز عصا
مرغی سبز از آن سنگ بیرون آمده میگفت سبحان الذی لا یستغنی فی ظلمات
موسی هم از آن مرغ پرسید که چند سال با که دین سنگ گفت سیصد سال
گفت چکار میکنی کدام کار ازین بهتر است که نام خدا آیتعالی را بخواند و گفت ای پیام
من که نشیما قل سباه هر که را تسبیح بسیار شود کفایت آن او اندک نشوید گفت علیه السلام
التسبیح یا کل السیات مما تا کل النار الخیش و در خجرت هر که بگرداند هر سلور او بگوید
سبحان الله و بجه و استغفر الله حق تعالی او را پیام زد و گفت علیه السلام من
قال فی کل یوم لا اله الا الله محمد الرسول الله هر که بگوید لا اله الا الله یا مرقه عطاء الله
تعالی بعد از هر سجده او را و یکتب علی لوحه من لا اله الا الله محمد الرسول الله و گفت
هم هر که بگوید لا اله الا الله حق تعالی پنجاه سال ناه او پیام زد و گفت علیه السلام

البعاز

بعد از آنکه در صد بار بگویند تا الله الله حق تعالی اورا نکرگرداند و انسان
 و او بهشت رحمان حق تعالی میدوید فاعلم انه لا اله الا الله و استغفر الذنوب
 والله منین و المؤمنة و اللذین مقبلکم فمقنویکم یعنی نه خدای است مگر
 حق تعالی و آمرزش خواهد زیت خود را میداند حق تعالی انقلاب نماز جای بود
 شان حق تعالی و جای بودن فاعلم انه لا اله الا الله ای لا نافع و لا ضار و لا رازق و لا
 معطي و لا مانع الا الله جزا و خدای تعالی بگزینیت و جزا و آمرزش نهیت و چون
 کسی که جزا و آمرزش نهیت فاستغفر الذنوب است خود را آمرزش خواهد چون
 و تالی تو مستجاب است مشتی خاک از من در خواهد یعنی از تو خواستن و از من
 بخشیدن در مخ القصص مذکور است که فردا قیمت چون احوال بعضی مومنان
 میباشد و بعضی را عیال السلام دست خود در بلز و فرمان خدا تعالی
 است که ای محمد راجع گوید که دست خود در بلز و فرمان خدا تعالی
 از خشنود نوم قالی الله تعالی و لیسوف یعطیک ربک شری یعنی محمد
 سر بام است ترا چند آن در هم و نکا کنه و محل شفاعت و هم که تو از ما شنود
 شوی الله یعلم مقبلکم و منو لکم خدای تعالی میداند که در دنیا کجا قدم
 زید و جای فریده بجای آورد بهشت و یارد و وزخ یعنی قدم داشته
خطبه در خطبه که بنام است و انه عن ابی هريرة رض خطيبنا رسول
 صلوات الله عليه وسلم ان علي بن ابي طالب كان يبيع الناس كان للوث فيها على غير ما
 كنت كان الحق على غير ما وجب كان الذي يبيع من الاموات مما قيل علينا اجر
 نونهم ابراهيم و اهل بيته كان مخلدون و من بعدهم و نسوا كل و اعطه و استناكل
 ما ياكله فطري لمن شغلوا عيالا عن محبوب الناس فطري لمن الفسق الفضل من تالي
 امرت الفضل من قوله و و العفة السنة ولم يشهدوا البعثة **قوله** خطبا
 رسول صلى الله عليه وسلم خطبه انت که در و حمد و ثنا و موعظه باشد و امرت امام
 يوسف و امام محمد است و اسم الله على من لم يسمع الحمد لله و الله يليل بمنزل
 بياض السنة الطويل بكنة بن محمد بن محمد و تليل خطبه جمع و علم **قوله**



وطوبى لمن انفق الفضل من فضاله ماله و...
برسدند از خواجگ عالم که از مال خود چه صدقه کند...
ماذ انفقون قل العفو ابي الفضل مال را تصدقه کنند و آنچه از نفقه زن و فرزند
ز باقی بماند و نفقه کنندگان بر سه گونه اند یکی اعلی آنکه نام مال دیند چنانکه امیر المومنین ابان
رضیه الله عنه پشت تار و سار در شهر صدقه داد و کلمه پوشید و بر خواجگ عالم آمد چه اهل بیان
پوشش با فقهار نزار فرشته آمد بغیر فرموده سلم ای جبرئیل این پوشش شما بود
جبرئیل گفت که موافقت ابو بکر کردم و نیز جبرئیل هم که بزبان بغیر ابو بکر اسلام
و برسد که خوشتر که نام مال که داده ای ابو بکر در سجده افتاد و گفت صدقه و نذر مال
خوشتر و کم تر فقیه داد تا دخیله آخره کردم و در متوسط آنکه نمر مال خود در دنیا
امیر المومنین عمر و ابو بکر رسید که برای زن که نداشت گفت منم بغیر علیه السلام فرمود
رحمکما ما بین کلمه که بیوم آنکه ز مال خود اندکی دید او نثار از آن حضرت فرست
دوست و آرد چنانکه فرمود ما انفقتم منه نفقته یعنی آنچه نفقه کنند و مانند آنکه
خدای تعالی از امیر اند بغیر علیه السلام فرمود ان الله يحب التسبیح و التذکر
و گفت علیا السلام اگر شما فریاد راه خدای تعالی و خدای از راه بیورد و چنانکه کرده
به برورد پس در راز و شایانند و **قول** و است الفضل منقوله نور ابد
سخن نماند و ابی که از امیر المومنین علی برسد از در حضرت شوق گفت که سا
که با سبب زبان خود میگویم که از زبان حضرت منع میکنم ابی که گفت که
ابو بکر در دین خود سنگد است تا کلام نماند بر رسیدند چرا از نماند شدن زبان
چندین مبالغت میکند گفت زبان من در دهان است اگر را پیش که مراد از حال دل
و بازان مصطفی صلی الله علیه و سلم چندان بر و نداشتند تا نامش امیر
و در خفاوش خود کوی که در عیاده است و گفت بغیر علیه السلام من کفر کلام است
و من کفر سقوله کفر و از من کفر و توبه فالنار اولی **روزی** ابو بکر
که در روزی در اقیان کرم بود و کتاب مغرب ابو بکر که گفت
ای مرد از کجای ای کرم که در کجای ای کرم که در کجای ای کرم

بنی

... گفت که خدای تعالی بفرموده است که هر که از این برسد ...
... در روز قیامت بر او صد بار بارگشتند و در روز قیامت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود آن مرد و منتر خضر بود
... او را از فقر و فاقه نگاهدارد و از پیش خود خرد و مکرم و سوسوی دیگر بندد و فقر خود و چنان خورد
... در غری در دین او و فرقی بقیه گفت علیه السلام الطعام عذرة رحمة علی من سترها و کانه
... سترند اندازند مگر با اتفاق همه را باشد و فقر جرب و کرم نه اندازد و فقر نیک است ای ناهنجار و در
... فقر شود و دینم خاییده فرو نه برد که نغمه بر باد شود و دینم خاییده باب فرو نه برد که سبب
... می است و در طعام شکر عدل کند سعی در آن کند که خود اندک خورد که صاحب آن فقر
... و تنهایی خود بی غیر علیه السلام گفته است لعن الله من اكل وحده و در این تاویل کرده اند
... بسیار است از آن طعام که بر رانده و فقیران رانده بیغیا نمنبر علیه السلام در یک کاس دست
... بر نوز و در آن برقی با چاشنی گوید نیز نیکم او بر نوز شود و خصوص طعام خوردن نیک سبزی
... است سبزی را چون بسیار خورد و در شکر کمان بر کند نیز شمع چندین ادی رحمة الله گفته است
... من اكل کما ان منته ان یلا و یطنه و یقیمه ما یخرج عنه **بیت** گفت علیه السلام المؤمن
... کل فی سائر الاثر و الاکل فی سبعة اعماء با وجود استنها از طعام دست بردارد
... و سبب است **بیت** طبیعت بر سوزن فرستاده بود یکسال تمام نماند بود که آن طبیعت را
... در روز طبیعت گفت با رسول الله برای خاتم محمد بن این بودم رسول فرمود یاران ما را
... و عادت است یکی آنکه استنبا باقی باشد دست از آن طعام باز دارند هر که این بود
... غاوه باشد هیچ طبیعتی محتاج نکرد **بیت** گفت علیه السلام هر که با وجود استنها از طعام باز دارد
... نوز و زخم قد داده باشد و کاسه را بپسند تا ثواب آن ادی بنف یا بد بعد آن بگوید الحمد لله
... رب العالمین و اگر در طعام شکر با بگوید الحمد لله علی کل حال **بیت** هر که بعد از این بسیار
... الحمد لله رب العالمین و سبب بار اخلاص بخواند و از فقر ایمن کرد و در کانه نماز کند
... از نیست که بت دم خورد اول دم بر الله و الحمد لله و در دوم دم بر ستم الله و الحمد لله
... الحمد لله رب العالمین و در سوم دم بر ستم الله و الحمد لله و در چهارم دم بر ستم الله و الحمد لله
... الحمد لله رب العالمین و در پنجم دم بر ستم الله و الحمد لله و در ششم دم بر ستم الله و الحمد لله
... الحمد لله رب العالمین و در هفتم دم بر ستم الله و الحمد لله و در هشتم دم بر ستم الله و الحمد لله
... الحمد لله رب العالمین و در نهم دم بر ستم الله و الحمد لله و در دهم دم بر ستم الله و الحمد لله
... الحمد لله رب العالمین و در یازدهم دم بر ستم الله و الحمد لله و در بیستم دم بر ستم الله و الحمد لله



خوردن حق تعالی او را از بستی نکند **در روز چهارم** از آن روز که
بیدار بود استنش که رسول علیه السلام در دست داشت و گفتی بهانه زندگان
از آن کنند و مردگان از آن و چه سبز پوشید و کلمه سیاه پوشید روزی یک
بختیام سکه گفت هیچ چیزی خوبتر ازین نمی نمود که سبیدی و خود تو در سینه
جبه می نماید و قیام سبیدی و آستین در زمستان تا شتر نشنست کبر بود
تالستان تابنده دست تا نمساق او اول آستین دست راست پوشید
بعد و بعکس آن کشیدی و او ان پیراهن پوشید یکت از او دست
ویا کلاه وی از خرفانی داشتی که آن را خود پوشید و بر بستی و بنیم کلاه
جامه دو تو کردی و کلاه پای برهنه رفتی و گوشت خریدیم بود و بدست
در خانه خفا آوردی روزی پیغمبر علیه السلام اصحابش آمدند و گفتند پیغمبر
گفت پیغمبر علیه السلام صاب التاج اولی بالجل و موزه سیاه را بپوشد و دست
و قلعین در پای کردی و اول موزه را بپوشاند که پوشیدی و دست
سبیدی و کلاه موی که در موهفت کشید **در روز پنجم** از آن روز که
پوشیدی و کلاه لاطینه پوشیدی یعنی کلاه متصل به پارچه **در روز ششم** از آن
بپوشیدی زنده مشهور را بران زن حرامش و انس در رخ و دست و دست
آنست که از شنبه تا در شب بود در جامع و در طام تمتع بسیار کنند و او
یا خورشید و در شب و از واحتر از **در روز هفتم** از آن روز که
دو روز با لوده خورد چون سیوم روز با لوده امیر المؤمنین عثمان آورد
پیغمبر علیه السلام خورد و گفت مراد برای خوردن این چهار روز نیاوردند
در این راه مجاهد شرط است و سه روز گندم بیای خور دی و از سیر و
خورده بود پیغمبر علیه السلام شکسته کرده خورده و قازه و ابروخ و احکام
بغایم را بنویس و جامه زرد بپوشیدی و اگر کسی پوشیدی منع کردی آی نبوی تا توانی
گفت رسول علیه السلام آری که پیغمبر گفته است که من اخیاستی خود
امتی قدر بپوشید **در روز هشتم** از آن روز که
نکنند بر چه فرست است آن **در روز نهم** از آن روز که

در روز نهم
از آن روز که

سند کفتی یا مقلب القلوب ثبتت قلوبنا علی ویکل **یا رب**
گوید که پیغمبر این دعا بود با آنکه من شر و زانفسا در سینا
اعمالنا و بر آئی خیرت دنیا و آخرت بسیار گوید که **عده** است
اللهم ربنا اننا فی الدنيا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا غدا **یا رب**
رب اغفر وارحم وانزل خیرنا احسن که سبک من زشتی است **در خیرت** که جنس مال
و هد بلوید ربنا تقبل منا انک انت السميع العليم جنب کاری میکند بود آنکه بگوید الحمد
الذی وفقنی بالخیر حشر روزه باید آرد با صد آرد بر خیر و بگوید الحمد الذی وفقنی
الصیام و عصمتنی عن الاثم **چون** خواهد که اظهار کند بگوید اللهم لک صمتت کذب
و علیک التوکلنت و علی ذرکت افطرت **چون** صایم آن رخ رو بگوید یا واسع المغفر
اغفر لی عن ذنوب لعظیم فانه لا یغفر الذنوب الا انت الیوش لعظیم من تقا اور
بیان زود به نظر صحت **بینه وقت** غسل کردن بگوید اللهم طهر لسانی من الفواحش و
قلع من النفاق و طهر جسدی من الذنوب اللهم طهر قلبی بیده و نظر باطن بید
خ طهر باطنی بصیقا کما نظرت الظاهر طهر باطنی کما نظرت لسان باطنی
و بعد فراغ گوید الحمد الذی جعل الماء طهورا و الاسلام نوراً و محمد علیه السلام
مبشر اوزیر آو رسولا اللهم طهر قلبی من النفاق و حصن فرجی عن الفواحش
و اوعیه و صوجنا نکه ابره رست بخواند چنانکه نماز شود بگوید اللهم نزه الذنوب
و الصلوة القايمه انت محمد بن الوسیة و الفضیلة و الدرجه الرفیعة و العرش
مقام محمد بن الذی وعدته و ارزقنا شفاعته یوم القیمه انک لا تخلف المیعاد
در خیرت هر که بگوید **یا رب** یا القائلین عدلا و مرجا بالصلوة الهدیة
در مسجد اند بگوید اللهم عیبک فذنب بیا یک بر جوهر جنتک و جفاف عقوبتک
یا محن و قد امت المحن نشان بجواز عننا المیسر و تجاوز قیج ما عندی بک
ما عندک یا کریم ای مومن دعای مغرب عبادت است بنده آن بهتر است کم
نیاز خود بچهرت نیازی رود آرد و حاجت خود عرضد **در بزرگی** گوید
خوای شود و در وقت زشتی از کز می او غوثی استجب **یا رب** گوید
علت سلام هر که بخواند **یا رب** که خیرت او باشد او در دنیا

در خیرت الماروح

یا رب یا الله

157

از سر و پا و از هر قطعه پناه او غفلت شود **بزرگی** گوید برود
 پس از آنکه از سر و پا و از هر قطعه پناه او غفلت شود **بزرگی** گوید برود
 خدای تعالی می فرماید و انکم من کل ماسا التمهه آنچه میخواه امید میدهد شمار
 در دنیا و یاد آخرت و نزدیک بعضی از بنی کل و بعضی مراد است یعنی
 مراد است تا بعضی امید هم **بیت** آنکه تا خواسته عطا بخشد اگر خواهش کنی
 جهان بخشد **بیت** **ان** **فان** قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم حکایتی عن الله تعالی با این ادم خلقک فی الطین
 و البطن و اخرجک منهما و اعطیت علیک ابوک حتی یتربک یا
 یا حسن الریده فاذا کبرت نسبتی و عصبت امری اما انا فلا کون
 کما کنت یعنی خدای تعالی میفرماید ای پسر آدم آفریدم ترا در
 گِل و کِیما شکم بیرون آوردم ترا از آن نارنگینا و مهربان گردانیدم ترا مادر
 پرورش نیکو پس چنانچه زیادتش فراموش کردی مرا و عاصی شدی
 در روز ما با فاطمه که با تو در کجانبان نه ام که تو با ما **قول** یا ابن آدم
 بدانکه ندا برد و وصرت بر فضل و نذاکرم چنانکه یاد
 داری و آوردند کرامت یا ایها الرسل و نذاکرت یا ایها الذین امنوا
 و نذاکرت الداعیه الیکم یا بنی ادم و نذاکرت فرار
 یا مالک ليقض علينا نذ اعظمت یا ذوالجلال
 و الاکرام و نذاکرت یا بنی ادم و یا بنی اسرائیل و نذاکرت نش یا ایس
 ما منعک حضرت رسالت از حضرت نبی مو معراج شنید
 برای محمد کرامت خود را و نذت ما بر ایشان بیان کن **قول**
 خلقک فی ظلمات البطن چنانکه از او حق تعالی نذت و در **الارواح**
 را فریاد شود تا قدر خاک آدمی بر ما نذت کرده خواهد شد بسیار در جسم مادرش
 اندازد و ملک الارواح هم چون کند پس در بر رجوع تا کمالی است که آب در لایق است
 بلکه اگر از سینه بیرون فرماید بخرج من بین الصلوات الی انب سبیل خاک

مجلس

و نذاکرت

و نذاکرت

از این دو کار همیشه واجب است روزی یک بار در وقت نماز کوشش نماید
استخوان می آفریند و صورت میند و در وقت رزق و اهل عیال
اعمال او فرشته مینویسد و در چهار ماه روح در وی دمید پس از این
از راه ناف غنچه رزق میند و در این غنچه رزق او میند و در هر روز
نام خداوند را بخواند و در شکم از دهانش غنچه آید و غنچه بزرگ
شدی شراب مینوشد و شراب با رحم بصورت شکم بلندی
خورد آید و اندک از غنچه کبیر شراب مینوشد **قول** و آخر جنگ منم با بیرون
گوردم از شکم مادر تو اگر اطبا جمله عالم جمع شوند هیچ کودکی را از شکم مادر
بیرون نیاوردند اللهم السبیل لیسره راه بیرون آمدن بر او می خدای تعالی
گواهی کرده است **قول** و اعطیته ابوبک مهربان گوردم بیرون
و پدر تو چون بچهدر شکم میند و وقت زادنش او را خبر میند
او مناجات میکند که از این مقام خوش و خالی مرا بیرون بکن فرمای
که از برایت تو یک غلام و یک کنیز کن یکم آفریدم که پرورش تو باشد
خواهند کرد و خاطر خود جمع دارند و خوشی دارند بیرون آید **در حال**
فاذا کبرت نسبتی چنه بزرگ شدی فراموش کردی فرمای مالک
درست کند اشخ و روز آفریدند و در کعبه و در بیرون و در این بود
مرا فراموش کردی **فرمان** انا افکون تک کما کنتم لی انا انا و جنائی
نه ام که تو با من اگر عالمه با کار تو کند از تو بیرون نند انشد یفعل الله
با کسبوا ما ترک علی ظهر صامن دایته فاما سبقت رحمتی علی عقیبی
خشم او را باز و آرد چنه او میان خلقت حضرت شریفة یافته اند زمین
بنالید و لغت خداوند بالا من کوهها در باها آفرید اش تحمل کردم و لیکن
آدم را بکناه تحمل بکنم فرمای از شکم که در شکم از شکم کان ما کواه کنه که کار
نیک کنه و در شکم از باها نرم و اگر بکناه میبردند بکنه

عقلت

ای کوهها

در وقت خواب کف دستها را و غواش از تو از من گناه و احسان
در وقت زحمت و کوشش بسیار تو میباید بود بدست بخار
در وقت و زبردست آن رحمة الله قریب من المحسنین
شدیم او اندازیم کند از جباری و از قهاری او خائف بودیم
نیز شرط است حماقت محض است گنده کند و امید صحت
دارندش این رحمة آن اند که عمل نمیکند **تم تم تم**

فان الجور یفرق فی غیره و یفرق فی کثیر

این کتاب میان حال
فروضه است بر صفا
عقیده خود بیاید و در آن
عقیده بیاید

و مرفوع سنکله نواله باریج با بر دهم

ماه محرم سنه ۱۴۹۰

نوشته با طریقی

عزیز

منتهی کردی
لکن نویسم
فراموشی

این کتاب در
مجلس
نوشته شد
در روز
مجلس
نوشته شد

یا کبیر

یلبیع یلبیع

لا اله الا انت سبحانک انی كنت
من العباد

بسم الله الرحمن الرحيم

چنین روایت میکنند که در همان زمان فرزندان خجند در شکم مادر در آمدند و
پنجاه مرد بیرون شهر هم فرو دادند و آن مقام کردند سرنگانند و غیره بخدمت پادشاه
رشد پادشاه که گفت آنها را در شهر در آورد و در یک سینه ای مقام بایند و
حکم آنست که همه بچین کردند بیدار و قور در آنجا چون بچین بر آید
که در هر دو همراه گرفته بخدمت پادشاه رفتند از آنجا بر آید و بچین

بسم الله الرحمن الرحيم







